صفرا کند پوست هلیله زرد ده درم شب در یک پیاله آبجوره بخیسانند صبح صاف نموده ترنجبین پانزده درم
در ان حل کرده بیاشامند طلای هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافعست صندل سرخ
صندل سفید با آب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند یا شوبه که در وقت هیجان و شدت الم مفید است بگیرند
گل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الثعلب اکلیل الملک جوشانیده پا را از زانو تا قدم بشویند و کیسه بمالند و باید
که از بالا بزیر مالیده باشند در صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه عاجل
النفع هست همچنین در حمیات وقتی که خوف سرسام باشد نقوع حلو صفرا براند و صداع صفراوی
را نافع هست عناب ده دانه سپستان مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموع را در شصت
درم آب بخیسانند فلوس خیار شنبر ترنجبین هر یک هشت درم در ان حل کرده صاف نموده روغن
بادام شیرین یک مثقال داخل کرده قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخه دیگر تمر هندی
ده دانه در منقوع داخل هست نقوع هلیله که مسهل صفرا بود و صداع حار صفراوی را نافع بود
هلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو بخیسانند پس در هاون سنگی از دسته بمالند تا آب آلو قوت هلیله
را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم در ان حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر بعوض آلو آب
تمر هندی کنند شاید حب مسهل صفرا حضرت سید سند قدس سره در صداع صفراوی پوست هلیله
زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی از هر یک یک اوقیه کوفته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده
حب ساخته با آب گرم فرو برند جمله یک شربت است نطول نافع برای این قسم گل بنفشه تخم نیلوفر
خیار زه پوست خشخاش نیکوفته عنب الثعلب اجزای مساوی در آب بپخته صاف نموده در آفتاب
نیمگرم کرده بر سر ریزند و اگر حدوث صداع از غلبه بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و تری
زبان و بینی و عدم حرارت سر و سپیدی و غلظت بول او و بطوء نبض است دوا منضج مستعمل در تنقیه
بلغم انکه اثر قاروره ظاهر شود صفته ماء الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس شربت لیمو از هر یک یک
اوقیه با ماء الاصول و روغن حب الخروع با ماء الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلقند آفتابی بیاشامند
نسخه ماء الاصول پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس سلیخه سنبل الطیب تخم ارمنی انیسون مصطکی
از هر یک بجوشانند و صاف کرده مقدار بیست تا نه مثقال یا ده مثقال روغن حب الخروع بیاشامند
چون ماده نضج یابد ایارج فیقرا و این ماء الاصول با روغن حب الخروع بیاشامند و بعد از پختگی ماده

نسخه حب ایارج

حب صبر و حب ایارج برای اخراج ماده نیز داده می شود نسخه حب ایارج مستعمل این قسم
ایارج فیقرا یکدرم تربد [illegible] شحم حنظل [illegible] درم سقمونیا انیسون از هر یک نیم درم نمک کوفته بیخته بگلاب سرشته

حب صبر

حب سازند حبه یک شربت است حب صبر صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله کابلی یک درم و ثلث
درم مصطگی یکدرم گلسرخ انیسون کتیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی کوفته بیخته با آب

روغن قسط

حب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن برین صداع مفید است قسط تلخ چهار
مثقال سایخه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هر یک سه مثقال جندبیدستر دو مثقال همه اجزای را نیم کوفته
در دو پیاله آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده هشتاد مثقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده

روغن فرفیون

چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که مالیدنش بر سر درین صداع نافع است
فرفیون پودینه کوهی از هر یک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال نکوفته در یک پیاله آب خیسانیده بجوشانند
چون بنصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند در

صداع سوداوی

شیشه کرده نگاه دارند صداع سوداوی اگر صداع از سودا حادث شود علامتش گرانی سر از ملایمی کمتر و خشکی دماغ
و بدن و تیرگی رنگ و باریکی و بطوء نبض و فکرهای فاسد و تیرگی قاروره علاجش تنقیه ماده نمایند و گل بنفشه اصل السوس
غنچه گاوزبان گلسرخ از هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک [illegible] داخل کرده
بیاشامند زمانیکه ماده نضج یابد و علامت نضج ماده نازکی و رنگینی قاروره است پس مطبوخ افتیمون استفراغ سودا
کنند غذا نخود آب با گوشت بزغاله یا مرغ فربه حب ایارج مستعمل سودا مستعمل درین قسم نسخه آن افتیمون
غاریقون سپید از هر یک یکدرم بسفایج فستقی سه درم ایارج فیقرا هفت درم نمک طعام دو درم و نیم هلیله
سیاه بجدره الخورد مغسول دو درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم ضماد نافع

ضماد

درین قسم گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته آب بیخته روغن بنفشه و بادام و روغن بابونه و روغن
نرگس با آن خمیر کرده بر سر مالیدن نیز مفید است و اگر از گرمی ساده باشد

اگر از گرمی ساده

راه رفتن در آفتاب و خوردن چیزهای گرم و غیر آنها از اسباب سخنه علامتش تقدم سبب [illegible] سرخی
سر ضماد بعد از تلیین طبیعت که بحب اسهال برسد صفت آن آرد جو کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد
کنند اطبا درین صداع از ادویه قابضه چون صندل و برگ بید و امثال آن ضماد می نمایند و ما کرده [illegible]
انها را و اگر حدوث سردی ساذج باشد نشانش برودت هوا و غذاها و دواهای سرد علامتش و تقدم

وجود سبب است و سردی لمس سر ضماد نافع برای این قسم صداع بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس
مرزنجوش کوفته بیخته بآب پخته روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نماید اگر صداع از بادهای غلیظ باشد علامتش
تمدد سر است **ضماد** مستعمل حضرت قبلگاهی صاحب آرد جو گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از
هر یک یک استار کوفته بگلاب و اندک روغن گل سرخ و سرکه سرشته بر سر ضماد نماید **دوا معمول** قدوة الاطبا
والد ماجد در صداع حاره ساده عناب خراسانی نه دانه در عرق بید مشک بست و پنج مثقال بخیسانند صبح عرق
منقوع عناب را گرفته در تخم خرفه خشخاش از هر یک یک مثقال در آن شیره کشیده طباشیر سفید یک دانگ گرفته
بران پاشیده بیاشامند و بلب باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشخاش تخم کاهو و تخم خیارین مقشر
از هر یک مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع عناب بشراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا شراب خشخاش
در شدت وجع نیز صواب باشد و مقدار شربت هر یک ازین اشربه یک اوقیه است **نقوع ملین** طبع
منقول از بستر افیون معمول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هرگاه بوده باشد احتیاج تلیین طبیعت
افتد آلوی سیاه آلوی بخارا عناب از هر یک ده دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طائفی پانزده دانه آب گرم
بخیسانند فلوس خیار شنبر ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یکمثقال داخل کرده بیاشامند و اگر ماده صفراوی باشد یا بخارات حاره دو مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال
آمله منقی در نقوع داخل کرده غذا شوربا ماش و برنج که دران کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال آن باشد و اگر کدو
نباشد گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه داخل کنند و از **سردی ساده** مثل برودت هوا و
خوردن و از چیزها سرد اگر صداع حادث شود علامتش تقدیم این اسباب و سردی
لمس سر علاجش انچه گذشت در بلغمی و سوداوی الا سهل **ضماد** نافع از برای
این قسم بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش بنفشه سعد تمام کوفته بآب پخته
خیری داخل کرده نیم گرم بر سر ضماد کنند **و از بادها غلیظ** که در سر
محتبس شوند اگر صداع حادث شود علامتش تمدد سر است و آوازها در سر و گوش و
انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر علاجش پرهیز از چیزها نفاخ و نطول
از بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و سعوط از جندبیدستر و فرفیون که در روغن بابونه داخل کرده در
بینی چکانند و شمومی سازند از زعفران و مشک و صعتر و سنبل و عنبر و پیوسته بوی کنند

وطبیعت را نرم گرداند و علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری
مجامعت وغیر آن بود از علامات مذکور بیرون نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست
یا چپ واقسام علامات ومعالجات بدستور صداع است سرسام لفظی پارسی که معرب کرده اند
از سر و از سام بمعنی آماس است درینجا عبارتست از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و از خون
می باشد واین را بزبان یونان قرانیطس تغادقات گویند علامتش تپ دایمی و گرانی سر و سرخی چشم و روی
و رفتن آب از چشم و صداع و گفتن هذیان و خندیدن و درشتی و سرخی زبان و سیاهی و عظم نبض علاجش
فصد قیفال بقدر قوت واحتمال خون برداشتن و نرم داشتن طبیعت بعناب و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمر هندی
و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در
سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب و بنفشه و نیلوفر و آلو بخارا و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیز تر و گلاب لخلخه ساختن
غذا آب جو و مدبر و اسفاناخ و در وقت هذیان پاشویه کنند و پا را مالند و به بندند و از صفرا می باشد
واین را قرانیطس خالص گویند علامتش تپ تیز و بیخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زردی روی
و زبان و سرعت نبض و خشک و بدخوی و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی و از سودا می باشد
علامتش هذیان و ترش روی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و صداع و تپ ضعیف و گریه برود و در رنگ تغیرات
علاجش بطریق صداع سوداوی و از بلغم می باشد واین را لیثرغس میگویند علامتش صداع و تپ
نرم و بسیاری آب دهان و خواب گرانی و کسالت تا نایتی که از چشم کشادن و دهان بر هم نهادن کاهلی
کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض است ولهذا این مرض را نسیان گویند علاجش حقنه در اول و مالیدن
و بستن اطراف شربتی نافع گاوزبان پنجدرم بادرنجبویه سه درم پرسیاوشان دو درم بنفشه پنج درم بیخ
سوسن تراشیده یکدرم قند پنجاه درم خوردنی دو سیر در صباح و یکسیر در آخر روز بآب گرم میدهند
و بعد از چهار و نیم ملین و مسهل نسخه آن سنا مکی پنجدرم اسطوخودوس دو درم ترید سفید مجوف
تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون
سفید نیم درم غذا در ایام اول تا انتهای مرض آب جو نخود و ماش انداخته و در انحطاط نخود مرغ انداخته
سدر آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که چنان نماید که چیزها گرد
دوران میکنند علاجش اگر در معده غثیانی بود قی کنند هر خلط که برآید مناسب آن بقانونی که بود

صداع آن خلط معلوم شده و در امراض معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط
غالب و علاجش هم بدستور که در صداع گذشت **سبات** حوالی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی
علاجش اگر تپ عارض گردد علاج تپ بود زوال آن بزوال تپ بود اگر تپ نباشد از سردی
و رطوبت برد بدستور صداع تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم پیچیدن و باز گشادن و باز بستن و نعره
زدن و بوجهی آرد بو بیدار کردن در هر دو قسم است **سهر** بیخوابی مفرطست از سردی و خشکی ساده
یا با ماده که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشت و از
رطوبت بورقیه می باشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش مرکب از علاج
بل هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بر روغن بادام و کدو و بنفشه در بینی و گوش مالیدن کف
دست و پای و خصیتین و حوالی آن و ناف هم اقسام سهر را مفید است **نسیان** فراموشی بود از
سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفرا بر مقدم دماغ می باشد علامت و علاج بدستور سابق است
روغن سوسن را مالیدن بر سر نسیان حادث از سردی و خشکی را نافع است **ایارج فیقرا** استفراغ
بان نافع است از برای نسیان بلغمی ضماد برای بلغمی خردل سوده بعسل سرشته ضماد بر سر نمایند **شموم**
نافع برای این قسم نسیان اشق را حل کرده جوز بوا کوفته با آب سرشته بشکل شمامه ساخته دایم ببویند **حمق**
و رعونت از نقصان یا بطلان فکر میباشد و معجون بلادر نافعست برای این مرض وقتیکه از ماده سرد و تر و
بلغم باشد صفت آن فلفل دراز فلفل قسط تلخ و وج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال سداب خطیانا زراوند مدحرج
حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل از هر یک پنج مثقال مجموعه را کوفته بیخته با دو صد و پنجاه مثقال عسل
مصفی و ده مثقال روغن گردکان و چهارم عسل بلادر سرشته گلولها سازند هر یک یکدرم و شربتی یک
گلوله غذای گوشت در خوردن معجون بلادر هیچ قسم گوشت جایز نیست **جمود** مرضی است که باطل
شود حس و حرکت مریض **حقنه** نافع برای مرض که اخراج سودا کند صفت آن سنا مکی پنج مثقال بسفایج
فستقی نیم کوفته سه مثقال گل بنفشه بادیان پرسیاوشان بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان
سی دانه همه را کوفته در یکمن آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ فلوس خیار شنبر از
هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن بابونه دو مثقال داخل کرده نیم گرم بدو دفعه حقنه نمایند
مالیخولیا بمعنی خلط سیاه است و این بیماری را باسم سبب نام نهاده اند پس اگر سودا در
عرو

بود علامتش سرخی رنگ بول بسیاهی و سرخی چشم و خشونت و قرح و عظم نبض و سرخی قاروره **مطبوخ**
منضج درین قسم بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربا ماش از گوشت بزغاله و بره صفته
آن عناب خراسانی دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو مثقال جوشانیده
صاف نموده گلقند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده بنوشند **مطبوخ مسهل**
که بعد از نضج ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال کرده می‌شود عناب
سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنامکی از هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج
فستقی نیلوفر افتیمون از هر یک سه درم گلسرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده
فلوس خیارشنبر ده درم تمرهندی دو سیر قند سفید یکسیر ترنجبین دو سیر در آن حل کرده
صاف نموده بیاشامند و اگر ده مثقال شیرخشت خراسانی اضافه نمایند اقوای گردد و اگر
سبب **سودای صفراوی** باشد علامتش کثرت اضطراب و غضب و زردی
روی و بدخوی و جنگ و بیخوابی و حرارت بدن خصوص سر و زردی قاروره است از شربت
شراب لیمو و شراب نارنج و شراب غوره و شراب زرشک با عرق گاوزبان بنوشند
شراب منضج و مسهل درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک هشت
درم آلوی سیاه پنجاه عدد تمرهندی شش درم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده
قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرند و هر روز پانزده درم با آب گرم بنوشند
مطبوخ مسهل که بعد از نضج مستعمل است عناب خراسانی چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره
سنامکی از هر یک پنج درم افتیمون مصری چهار درم گاوزبان گلسرخ از هر یک چهار درم
تمرهندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ده مثقال در آن حل کرده
صاف نموده بیاشامند **طلای** نافع است روغن کدو و شیر دختر بدم کرده بر سر مالند و اگر
سببش **سوداوی** باشد علامتش حب وحدت و سکوت و کثرت ترس و گریه است
جلابی نافع بعد از فصد اگر ضروری باشد و مانعی نباشد بنفشه آن گاوزبان گل بنفشه
تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گلسرخ از هر یک ده درم پر سیاوشان
بیخ سوسن اصل السوس از هر یک یکدرم جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل

مطبوخ منضج
مطبوخ مسهل
شراب منضج و مسهل
مطبوخ مسهل
طلای
جلابی

کرده نیم گرم بیاشامند جملهٔ یک شربت است **مطبوخ مسهل** که بعد از نضج ماده
مستعمل است صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه هلیله سیاه پنجدرم
بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریطی از هر یک سه درم گاوزبان گلسرخ بادرنجبویه از هر یک
چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین ده مثقال در آن حل کرده
صاف نموده غاریقون سفید یک درم سوده سر دارو نموده نیم گرم بنوشند
و آخر روز بجهت تقویت قند سفید با شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو
بدهند و اگر سببش سودای بلغمی باشد علامتش کسالت و لینت نبض و ظهور آثار
رطوبت بینی و دهان است **جلاب** نافع درین قسم گلنگبین یا گلقند
دو درم عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال حل کرده
صاف نموده نیم گرم بنوشند و بعد از نضج مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی
بدهند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدارچینی و زعفران بخورند **صرع**
مرضی است در لغت بمعنی افتادن و نزد اطبا سده ناقصه است در
بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادر است علاج
صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بحبوب قوقایا و مطبوخ
افتیمون **حب** نافع از برای صرع بلغمی خصوص آن صرعی که بمشارکت
معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون سفید از هر
یک یکدرم کوفته بیخته بآب حب سازند جمله یک شربت است **ضماد** نافع برای
این قسم صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب [illegible] مصطکی
کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده ضماد نمایند **کمادی** که از برای
صرعی که بمشارکت عضوی بعید باشد چون انگشت و پا اول مرتبه بالای آن
موضع را مضبوط ببندند پس سبوس گندم و نمک گرم کماد نمایند آن موضعی را که
از آنجا بخار بدماغ متصاعد میشود **غطوس** نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس
مغز فندق هندی که آنرا ریٹه گویند دارچینی اجزا مساوی کوفته بیخته

بدهند تا عطسه آورد و از چیزهایی که بالخاصیت مفید است دماغ را با گوشت آنکه با سر که بخورند

و همچنین است سم گورخر که بسوزند و بخورند **کابوس** علتی است که چون مردم بخواب رود چیزی

گران تصور کند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه صرع است و سکته و جنون است حب

نافع که برای تنقیح این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون افتیمون شحم حنظل نمک هندی

یک درم با [illegible] که رای طبیب مصلحت داند و جمله یک شربت است و غذا باید که لطیف باشد

سکته [illegible] است در بطون دماغ و با آن معطل می گردد حس و حرکات جمیعه و سوی

تنفس می شود و بسا باشد که تنفس نیز بمرتبه ضعیف می گردد که احساس کرده نشود و در ین

حال مشتبه می گردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر

گردد زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حادث می گردد و آنچه از دم باشد علامتش

سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر درد است حقنه نرم درین مرض بعد

از فصد قیفال و حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم باشد علامتش سفیدی

رنگ و سایر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم است مغلی که در حال در گلوی

وی ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف

نموده عسل یا نبات داخل کرده و جور نمایند و حقنه کنند آنرا بجهت که سنا مکی قنطوریون

دفیقون و شحم حنظل و نمک و بوره در آن داخل نمایند صفت حقنه حاده که سکته بلغمی را نافع است

افتیمون اقریطی شحم حنظل از هر یک یک مشت بسفایج فستقی دو مشت پودینه دشتی

یک دسته بجوشانند و بپالایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن یا لوته داخل کرده

حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی یک مثقال نمک هندی و هفت درم انگم

داخل نمایند اقوی می گردد و چون تابه را گرم کرده بالای طاقه بر نمدی که زیرش نهند

گذارند که اثر گرمی بلکه احراق بسر رسد درین قسم نافع است **فالج** در اکثر خساره

فالج در عرف اطبا بطلان حس و حرکت نصف بدن است سوای راس و اگر تا نصف راس

باشد فالج ولقوه است و سبب فالج فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب جانب

یبس و منع کند قوه حس و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند اما اعضا متاثر نشود

بسبب فساد مزاج بسردی وتری وگاه باشد که افعال طبعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس
در عضو نیز ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوای راس را فرو گیرد بطلان حرکت انرا لولیمه گویند و اگر بطلان حرکت
مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند **العلاج** اما العمل تا چهارم باید که بران عوض آب و غذا اکتفا
نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم برای نضج ماده هر روز داده می شود صفت آن رازیانه انیسون از هر یک
دو درم با درنجبویه سه درم در پانزده آثار آب بجوشانند تا به نصف رسد پالایند و ده درم گلنگبین
دران حل کرده صاف نموده بنوشند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران
بخورند و عوض آب گلاب و عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز برین طرح بگذرانند و بعد از پانزدهم
بحقنه که در سکته ذکر شد دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تلیین حب نمایند
صبر سقوطری پنج درم و زیدان تربد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یک درم کوفته
بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم و درین ایام نخود آب گنجشک و کبوتر کباب و بعد از ان در گوشت
دارچینی و زعفران و قرنفل و سعتر و زیره و سنبل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود
بسبب آنکه دل و دماغ با هم مقاومت کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت
نماید حرارت دل و جگر غلبه کنند پس درین حال تسکین حرارت کنند شراب لیمو و عرق گاوزبان و نخود
و برنج با آب لیمو و شراب سیب بهدرین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان مستولی
شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز بمعالجه فالج پردازند گلنگبین مستعمل
در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمدد بلغمی و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت
آن برگ گلسرخ تر را قیمه کرده یکمن عسل مصفی را بقوام آورده چهار من گل مذکور را با ان
بیامیزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در عرف حالتی است مثل فالج در عضوی
از اعضا پس استرخا بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج استرخا
نصف بدن است در طول و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است در عرف
لغوی عربی و نزدیک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخا یک انگشت فالج گویند و سبب استرخا در بدن
عصب در عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و ورم نخاع می باشد علامتش درد و تمدد
و تب است علاجش فصد و در ابتدا صندل و قرنفل و کشنیز تر و برگ

و بید مجموعه با بنفشه و گلاب طلا کنند و در تر آید آرد جو حبازی و در انتها گل خطمی
سرخ و بابونه ضماد نمایند و به فصد حجامت نمایند تا غلبه خون متحقق نشود سقطه و ضربه
شد اگر حادث شود بعد از آن دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود بر پاره
شدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده
بدان باشد تنقیه کنند و داروهای محلل و مقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع
خود بیاید ضماد نافع از برای فالج و استرخا به سبب ضربه و سقطه صفتش آن گل ارمنی سه درم بر

ضماد

سه درم گلسرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری دو درم ماش نیم درم با آب برگ مورد
سرشته ضماد نماید ضماد نافع از برای فالج و استرخا به سبب ضربه و سقطه وقتی که سبب

ضماد

ضربه ضرری پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید فوفل
از هر یک دو درم سرشته ضماد نماید ضمادی که جهت ضربه و سقطه که سبب فالج و استرخا
باشد وقتیکه ضربه و سقطه حادث شده باشد پس عدس مقشر و گلنار و مازو کوفته
بیخته به روغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند و گاه به سبب استرخا سوء مزاج بارد رطب
ساده باشد علامتش آنکه به تدریج حادث گردد و دیگر علامت نباشد علاجش تبدیل
مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعضی اعضا بر سبیل بحران
دفع کند و بیشتر این در قولنج واقع شود و علاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها
کنند که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کنند که ماده را ازو منع کند مثل روغن بابونه
و اگر روغن گل و روغن قسط برابر باهم جمع کرده بمالند می شاید تشنج انقباض

تشنج

عضویست و درهم کشیده شدن آن چنانچه در انبساط و گشادن عاجز آید اگر سبب
تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعةً حادث شود و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیه
بلغم و به فرفیون مالیدن بان بعد از تنقیه بلغم بشرائط نافع است از برای این قسم
تشنج ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر فرفیون
سوده موم زرد در روغن سوسن گداخته همه را جمع کرده ضماد نمایند و بعد آنکه
صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل دهند و بعد از سه

ضمادی نافع از برای تشنج

همه نخود آب با کامه و خردل و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و گنجشک و تذرو
و مانند اینها ماء الاصول ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست باشد علامتش تقدم اسباب
یبوست مثل تبهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار است و این تشنج در کودکان
و جوانان نادر است و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید است ضمادی نافع برای
تشنج بسبب ورم عصب چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت
بشیر خشت صفت آن صندل و فوفل سوده بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند
عطوس نافع از برای لقوه و تمدد و تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر کندش خردل اجزا
مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و از چیزی موذی نیز می باشد مثل گزیدن کژدم
بر عصب و رسیدن جراحتی با خلطی حاد بر عصب و ازین قبیل است تشنج که بسبب خلط
زنجاری قی کند و تشنج که از دیدان باشد مناسب هر یک معالجه کنند **تمدد و کزاز**
تمدد و تشنج عصب بود از هر دو جانب و کزاز را بعضی اطلاق می کنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات
چنبر گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا بهر دو جانب و بعضی کزاز را بر مطلق تمدد
اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص گردانیده بدانکه سبب بروی متحد بود از داخل یا خارج
... در یکجانب باشد یا هر دو و علامات و علاج آن مثل تشنج است **رعشه** مرضی است
به حرکات ارادی با ثبات ارادی مختلط باشد و صعب آنکه در جانب چپ بود جلابی نافع
برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی باشد صفت آن انیسون بادریان
زهرک سه درم جوشانیده گلنگبین عسلی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند
... نخود آب با شیره حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهوی که مطیب بدارچینی
فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علاجش ترک
شراب است بالکلی طلای نافع از برای انیقسام رعشه صفت آن روغن گل سرخ روغن
... انگوری درهم مخلوط کرده بر دست مالند **لقوه** ایمرضی است که روی از یکجانب فرو کشیده
و بجانب دیگر میل کند و سبب این می شاید که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخا
... که از و میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول و دواء المسک

جایز نیست در رطوبی و یبسی مطلقا جایز نه و درین ایام نخود آب و شیره حب القرطم
ماء العسل اختصار نمایند و بعد هفتم در مادی اول نضج ماده کنند بماء الاصول پس تنقیه کنند
بعده دواء المسک حلو حار دهند و غرغره و مضمومات را تاثیری ظاهر است بعد
از تنقیه نمادی نافع از برای لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی
آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صعتر
زوفای خشک پودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده بمالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند و متصل
آن را بوینند طلاء نافع خردل سوده بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند اختلاج حرکت موضعی باشد
از عضو بخلاف عادت در عرف گویند که فلان عضو می پرد اگر اختلاج از ریح غلیظ بود و متولد از بلغم
باشد کماد نمایند العضو را بسبوس گندم و نمک یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن
عضو را بخرقه خشنی مالیده باشند که سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض نبود
تنقیه بلغم نمایند با ایارج مقوی بغاریقون و از چیزهای غلیظ و حبوبات پرهیزند و اگر اختلاج عصبی
اول کم شود و بعد از آن دائم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام و نزله فرود آمدن فضول
مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرو رود نزله خوانند و بعضی
طبیبان فرق نکرده اند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم
است و تقدم سنحات دماغ در شمس آفتاب مقام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل
آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع بدن بود علاجش اگر با امتلای بدن باشد فصد و اسهال
نمایند در مادی بعد از تنقیه و در ساذج در اول شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر
دهند و غذا ماء الشعیر باشد و با ماش و اسفاناخ پخته باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی
سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم نماید و تقدم اسباب خارجی مثل
آب و هوای سرد که بسر رسد و اگر از غلبه بلغم باشد بعلامات آن معلوم می گردد پس اگر مادی باشد تنقیه
کنند و در سوء مزاج ساذج فتلات و کمادات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد
مضر است و در آخرش نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نیز گرم را الشراب خشخاش
و سرد را بر شتا منع کنند مطبوخ نافع برای هر دو نوع نیز صفت آن بنفشه خشک پنج درم

اختلاج

زکام و نزله

اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند
و بیست درم گلقند در آن حل کرده صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حب
لطیف از برای نزله صفت آن سربنفشه دو درم رب السوس یکدرم کوفته بلعاب
خیارشنبر بقدر کفایت سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب نافع برای سعال حادث از نزلات
بلغمی این حب بلغم غلیظ را برآورد صفت آن رب السوس رازیانه تخم کرفس پرسیاوشان غاریقون
سفید از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم فانید هفت درم کوفته بیخته حب سازند شمومی که چون نزله
بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بریان کرده یک شبانه روز در سرکه بخیسانند
پس در پارچه کتان پوتلی بسته متصل بویند تا ماده را بجانب بینی کشد بخوری بجهت کشودن
بینی در زکام صفت آن باقلا را بسرکه تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و سر بخار آن بدارند
بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را بسرکه بجوشانند و سر به بخار آن
بدارند بخوری دیگر که چون بینی گرفته باشد و از دهان باید نفس کشید فی الحال بگشاید صفت
آن شکمبه را سیراب سازند و زنجبیل و فلفل اندازند و چون پخته شود سر را بالای آن بدارند
و ردائی بر سر داشته باشند تا بینی بگشاید ولیکن می باید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد
و زحمت زیاده نشود غرغره که منع ریختن نزله بگلو و سینه کند صفت آن گلنار فارسی
حب الاس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک کزمازج مجموع را در دو پیاله آب بجوشانند
چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند **باب دوم** در امراض چشم بدانکه چشم مرکب از
هفت پرده و سه رطوبت است عزیزی به ترتیب ابتدا از طبقه که مماس استخوان
است منظوم ساخته **نظم** کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش + چشمت
بهفت پرده و سه آب منتظم + صلب و مشیمه شبکه زجاجی و پس جلید + و پس عنکبوت و بیضی
عنب قرنی و ملتحم + رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت جلیدیه
است باقی رطوبات و طبقات خوادم و معدات وی اند رمد ورم ملتحمه است اگر از
خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری
مرمص است علاجش فصد قیفال از جانب ورم است و اگر در هر دو چشم باشد از

ست فصد کنند و حجامت و تلیین طبیعت بشراب تنجد از عناب و آلوی سیاه و گل بنفشه
است و شیاف ابیض سفیده و تخم مرغ با شیر دختر سوده در چشم چکانند یا بر پشت چشم طلا نمایند

ضمادی

ضماد نافع صفت آن صندل سرخ سوده کشنیز تر برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموع را کوفته پخته
بر پیشانی و چشم ضماد نمایند و غذا عدس ماش شیره بادام شیرین با روغن گاو یا روغن گوسفند و
اسفاناخ چاشنی داده تمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر یا بالک یا روغن کدو و تازه پخته
چاشنی داده تمر هندی و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیمبرشت اگر قبض در طبیعت باشد بخورند و اگر رمد
از صفرا باشد علامتش آنست که آماس و سرخی و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و
ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند و خون را بس
اسهال نمایند بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست هلیله زرد و یکدرم کشمش کوفته
با آب گرم دهند خوب باشد ضمادی نافع از برای این قسم صداع رمد لعاب بهدانه لعاب بزرقطونا

اگر رمد یابس باشد

شیر دختر همه را بهم آمیخته پارچه را بآن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را
نرم نمایند و شیرخشت حل کرده در گلاب و کشنیز خشک یکدرم با آب خیسانیده نبات سفید ده درم
داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش ثقل و ورم و بسیاری آب ریختن از
چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و وسخ بسیار کشیاف برد یا بارالعالی جلیه برشته و تخم
کتان و لعاب گل خطمی سوده در چشم چکانند ضماد نافع درین قسم صبر سقوطری حضض مکی مرکی
زعفران با آب سوده بر چشم ضماد نمایند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم بخورد جلاب

جلاب

نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت آن بادرنجبویه را زیانه از هر یک دو
درم صعتر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل السوس یک درم جوشانیده بالای
گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و این جمله یک شربت
است و اگر گلقند نباشد در عوض گل سرخ دو درم بیفزایند بجای گلقند قند سفید ده درم

و اگر رمد از سودا باشد

داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد و اسهال بحب صبر و ایارج
فیقرا کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی
رنگ و وجع ناخس و اندک سرخی ملتحمه بود گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلک چشم

لبته باشد جلاب نافع برای تغیر رمد صفت آن گاوزبان برسیاوشان سرشف بادرنجبویه از هر یک سه درم
جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند و بآن مداومت
کنند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس تنقیه نمایند بمطبوخ افتیمون پس شیاف برد یا بلعاب گل ختمی
بشیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدا و انتها شیاف دینار چون بچشم کشند و غذا ماش
و نخود مدنبه بره و اسفاناخ بروغن گاو پخته بخورند و مزید از دنبه و شیرچه ساختن و مسکه گاو
با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد علامتش تمدد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه
باشد که بسبب تمدد سرخ شود **کماد** نافع از برای رمد ریحی صفت آن بابونه و شبت و صعتر
و اکلیل الملک و حلبه و فوتنج و سداب در آب جوشانیده سر بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند
و تفلش را کماد نمایند دوای هندی که آنرا پوتلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن لوده زیره سفید
شکر تری اجزا مساوی کوفته در پارچه کتان نازکی بسته بر چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سرخی زیاده
بود اجزای مذکور را با آب سوده بر پنبه چسپانیده بر چشم بنهند پوتلی دیگر از تالیف اطبای هند نافع از
برای رمد صفت آن زردچوب سوده زاج سفید مردارسنگ فلفل سفید توتیا رسبز افیون همه را کوفته
بهم آمیخته در چند پوتلی بندند مقدار دو سه ماشه آب ترکرده بر دور چشم بگردانند و صاحب مطلق رمد را باید
که از دود و غبار و سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از ان نگردد
و از مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک
مثل سیر و پیاز و کرنب و شوربها و ترشیهای بسیار ترش و بیداری و خواب مفرط اجتناب نماید
طرفه نقطه سرخیست بر سفیدی چشم بسبب گشودن رگی از ملتحمه خون کبوتر یا فاخته خاصه آن
خون که از زیر پر خون بر کشند و بیرون می آید در ابتدا گل ارمنی بآن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک
بالعاب حلبه شسته بآن ضم کنند و بر چشم چکانند و اگر انزروت سفید و کندر خشک در گلاب خیسانیده
در چشم چکانند نافع است و اگر بهیدانه داخل نمایند بهتر است **سبل** غشاییست که بر سطح
ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد در غشاء رقیق در هم بافته گردد علاجش فصد
کردن و مسهل دادن و شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و شیاف دینارگون در چشم کشیدن
نافع و اگر غلیظ باشد باید داشت **جرب عین** مرضیست که پلک چشم درشت و سرخ شود

با خارش و آب ریختن و جوشش و دانه‌های خورد که سرهای او سفید باشد و پوست تنک از آن جدا گردد
یا دانه‌ها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین و شیاف سماق کشیدن در چشم بعد از فصد قیفال
و اسهال بقرص بنفشه نافع است و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر در چشم کشیدن بعد

جسا الاجفان

از فصد و تنقیه نافع است **جسا الاجفان** علتی است که پلک چشم سخت شود چنانکه بوقتیکه از خواب
بیدار شود چشم نتواند کشاد تا زمانی که دست بالد ضمادی نافع از برای این علت صفت آن گل بنفشه

سلاق

و گل خطمی آب پخته ضماد نمایند و گر با بخارات گرم چشم را آب گرم شستن سود دارد **سلاق**
مرضی است که پلک چشم غلیظ شود و خارش داشته باشد و مژه بریزد و در ابتدای حدوثش نیم درم
سماق را به گلاب خیسانیده و در چشم بچکانند ضمادی نافع از برای سلاق در زمان ابتدا صفت آن برگ

طلای

خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل سرخ داخل کرده ضماد نمایند **طلای** که همین منفعت دارد سفیده
تخم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پلک چشم طلا نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و
حجامت کنند بعد از آن مطبوخ هلیله بدهند و سر بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف زیرج در چشم

قمل

کشند ضمادی نافع درین حال عدس مقشر تخم انار کوفته بمیچ سرشته ضماد نمایند **قمل** سپش که بر مژه
محل رستن موی پیدا می شود غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه با ایارج فیقرا صفت آن
عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده صاف نموده آب کامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را آب

شعر زاید و شعر منقلب

شور و آب شب یمانی بشویند **شعر زاید و شعر منقلب** بعد از تنقیه موی زاید را بکنند
و خون خارپشت بر آن موضع طلا نمایند و کندن پلک و داغ نمودن و بسوزن گذرانیدن چنانکه کحالان

غرب

دانند مفید است **غرب** زخمیست که در گوشه چشم از جانب بینی ناصور شود و هرگاه دست بر
پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه

شیاف غرب

شیاف غرب در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین
سرمه اصفهانی شب یمانی گلنار فارسی از هر یک یکدرم زنگار ربع درم شیاف ساخته آب سوده بر

شیاف غرب دیگر

موضع ناصور بچکانند **شیاف غرب دیگر** صفت آن زهره گاو یکدرم روغن بلسان با آن
مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از برای ابتدای نزول الماء و انتشار و بیاض نیز
نافع است و این هر دو شیاف را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند

اگر باین کفایت کرده بهتر والا میل طلا موفیع نورب را داغ کنند **قرح ریش چشم** اگر جرب
داشته باشد بماءالعسل با شیر دختر بشویند و شیاف کنند **بیاض چشم** سفیدیست که بر قرنیه
ظاهر شود اگر بعد از قرحه باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال آن
جرم صغیر و جرم کبیر و خرم مقلی بچشم کنند که بعون الله تعالی نافع است **دمعه** یعنی پیوسته بر آب شدن
چشم و سیلان اشک دوائیکه بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد بچشم کشند صفت آن سرمه اصفهانی
و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از میوه و شوربها پرهیز کنند و شربت عناب
سابع النفع است **نزول آب** رطوبتی غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه
قرنیه بایستد و مانع دیدن باشد علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید
هم نزول آب شود و لیکن این خیالات از بخار معده نیز می باشد پس اگر در هر دو چشم دایم نباشد بوقت
امتلاء معده زیاده شود و بوقت گرسنگی کم گردد از بخار معده است ایارج فیقرا و تنقیه بدن در ابتدا مفید
است غرغره کردن بعد از فصد باسلیق و شیاف مرارات کشیدن و از شوربها و میوا و حموضات
و لبنیات پرهیز نمایند و قلیه و کباب مطنجه و نان خشکار خورد و بر تشنگی صبر نماید و اگر مستحکم شود منع دیدن
تمام کند قدح باید کرد و آبی که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد و آنکه علیل بجراح احساس کند و بجه
قابل قدح نیست غمامی زیبقی و جصی و اسمانجونی و منتشر رقیق که هنوز بکمال نرسیده باشد و به تدبیر
قابل قدح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد بر خیالات مذکوره خوف از نزول آب باید
داشت **غشا** یعنی شبکوری ایارج و تنقیه بدن و دارفلفل را بر آبی که از جگر بزه که کارد بران
کشیده باشند و بر روی آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون آمده باشد بسایند در چشم کشند شبکوری
را زایل کند **جهر** یعنی روزکوری این از رقت و قلت روح باصره بود علاجش تغلیظ و ترطیب خون بود
مثل شراب عناب و شراب تفاح و هریسه گوشت گاو **ضعف باصره** دوای هندی نافع افزایش
روشنی چشم و تقویت باصره صفت آن رتن جوت توتیای هندی بیخ زعفران سنگ بصری
دهانا از هر یک جزوی کوفته بحریر بیخته کحل سازند

باب سیوم در امراض اذن

وجع اذن قسطور نافع از برای درد گوش که از حدت و از گرمی لعاب اسپغول و لعاب بهدانه نیم گرم
بچکانند نافع باد **ضماد** نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی تازه برگ

خرقه کرفته از بیرون گوش و حوالی آن ضماد نمایند قطور نافع ابتدای درد گوش از سردی صفت آن آب کرنب
یا روغن شبت یا دهن قبل که در آن جند بیدستر و مرمکی حل کرده باشند بگرم در گوش چکانند گوش را به
بخار آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند قطور نافع درین قسم درد گوش صفت آن
گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب نکوفته با آب بخته ضماد نمایند **قروح اذن**
علامت آن تقدم ورم اذن است و خروج مده اگر نو احداث باشد مرهم ابیض بروغن گل رقیق کرده بچکانند
واگر کهنه بوده باشد مرهم رسل یا باسلیقون اندازند و برشعثا جهت تسکین درد نیم مثقال بخورند واگر کرم در
گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن و احیانا بیرون آمدن
علاجش قتل و اخراج آن کرم بود قطور نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو بچکانند **قطور دیگر**
صبر سقوطری با آب سداب تر نموده در گوش بچکانند فتیله مفید صفت آن صبر سقوطری با سرکه سوده فتیله
بان آلوده در گوش نهند و این همه تدبیر کشتن کرم بود بعد از آن عطسه آرند تا بیرون افتد یا بگوشت گاو بیرون
آرند **دوی طنین** یعنی آواز گوش انکبابی نافع بعد از تنقیه دماغ با آنچه مناسب خلط بود
بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت جوشانیده سر به بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن بابونه و روغن
شبت در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و مداومت با طریفل کشنیزی
نمایند و اگر خشکی و خلاء دماغ بود در استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند و روغن کدو و روغن
بنفشه بادام در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند **دخول جانور** و آب بگوش
آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود
بایستند و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهند تا آب بیرون آید یا شوره بر گوش نهند و چکه
یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرند و یک طرف آن را در گوش نهند و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازند
تا نشف آب از گوش کند **طرش** یعنی کری اگر مولودی بود یا عارض بود از پیری یا از فسخ
عصب مفروش بواسطه ضربه یا سقطه قابل علاج نیست و آنچه در تپ باشد بواسطه تصاعد بخره
صفرا بدماغ علاجش مسهل صفرا باشد مثل شیرخشت و مطبوخ هلیله و تمر هندی بنوشند قطوری
نافع درین قسم طرش روغن گل با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش
بچکانند و روغن مذکور را یا روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شراب لیمو

وشراب بنفشه وشراب تمرهندی بنوشند وانچه از ریختن اخلاط غلیظ بآلت سمع باشد علاجش نضیج ماده است
بشراب اسطوخودوس پس تنقیه است با ایارج فیقرا وحب قوقایا وروغن بادام تلخ وزیت در دهن [illegible]
قسط در گوش چکانند دوای مجرب مولف از برای اکثر امراض از جمله آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین اجزای مساوی هر یک کرده آب
بر روی آن کنند و سبو را از آنچه بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بدر نرود و پس بنشانند بآتش ملایم و چادر
بهم کرده دیگ را در زیر چادر برداشته سر آن را بگیرند و سوراخ کنند [illegible] بخار آن بدارند تا عرق آید پس [illegible]
بکار برده چادر را بر خود پیچیده و صبر کنند که عرق برطرف شود و اگر ماده این مرض غلیظ و سوداوی داشته باشد
دو وزن یکی از ادویه داخل نمایند وانچه از افتادن چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن بادام در گوش
چکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند تا بیرون آید وانچه از ثولول و گوشت زائد شود علاجش بریدن است اگر گوشت
باشد **باب چهارم در امراض انف رعاف** یعنی خون آمدن از بینی اگر در بحران
باشد منع جایز نباشد الا وقت افراط وانچه از امتلا و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا پری رگها و سرخی
و گرانی بدن زایل نشود وانچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک اندک آید و خون رقیق و با
حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال تسکین و تغلیظ خون بشراب عناب یا آب زرشک و از چیزهای گرم پرهیز
کردن و آب سرد بر پیشانی ریزند **طلای** نافع برگ مورد برگ بید برگ عصفر [illegible] بر سر [illegible]
بر پیشانی بمالند یا گچ بر سر [illegible] بر سر طلا نمایند **ذروری** که چون در بینی دمند خون باز دارد [illegible]
آن گلنار فارسی مازوی سبز افیون گرد آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را
بگلاب بشویند و قدری از آن در [illegible] قطنی کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت را بآب در وج ترکرده یا
بسیاهی دوات تر نموده از ذرور مذکور میان باشند و در بینی نهند خون آمدن بند کند و چون سرگین تازه
خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند باز دارد الحکم ببندند و حجامت بر جگر نهند اگر [illegible] از جانب راست
باشد و بر سپرز نهند اگر از جانب چپ بود و کشیدن انثیین و بستن [illegible] آن منع رعاف کند **خشکی**
بینی یا از حرارت و یبوست مفرط باشد یا از اخلاط لزج که در آن حرارت اثر کرده باشد و خشک [illegible]
شده باشد وانچه از گرمی و خشکی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت حادث
نماید روغن بنفشه در بینی کشند و روغن بادام چرب کنند و خیار و هندوانه خورد و [illegible] کردن [illegible] نیز نافع بود

ماشوراکرده

گر از خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند **نتن الانف** غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج و
حب صبر نافع است صفت آن خردل کوفته بسکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر
بشویند نشوق نافع مرکب از آب نارنج و آب بادروج سوده استنشاق نماید عطسه عطسه بسیار از گرمی دماغ
باشد باید که از گرمی ها پرهیز کنند و از دود و غبار و حلواهای خشک بر پیشانی و سر مالند و بوهای خنک مثل
کشنیز تر و صندل بویند **قروح الانف** مرهمی بجهت قروح رطبه مینی مردارسنگ سفیداب
قلعی قلیمیای فضی از هر یک یکدرم کوفته بموم سفید یکمثقال بروغن گل سرخ پنج مثقال گداخته ادویه را
بان ممزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه مینی مغز قلم گاو
بروغن بنفشه گداخته اندک لعاب بهیدانه داخل کرده بر مرهم نهند و چون دیگر شرب از لعاب بهیدانه
کنند بکار برند

باب پنجم در امراض فم و حلق

بثور الفم بیشتر از خون و صفرا
بود علاجش فصد و اسهال بمطبوخ اهلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب و
آب کاسنی تازه و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند
فرزور نافع تخم خرفه طباشیر بنفشه سماق گلسرخ آرد جو علس مقشر لیزاد برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند
بخر یعنی بوی بد دهن انچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن رغبت تناول غذا و شستن دهان بود علاجش
هر صبح آب آلو و آب آلوبالو و آب زرشک که همه را در آب خیسانیده صاف نموده باشد بخورند و از چیزهای
گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده باشد علامتش آنست که بشستن دهان و طعام خوردن زیاده شود و
ساکن نگردد علاجش تنقیه معده باسهال و قی است و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت بطریق [illegible]
کشنیزی نمودن نافعست و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبت فاسد و عفن از سر
مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ بایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه که برگ مورد در وی جوشانیده باشد
حل ساخته مضمضه نمایند و حب مسک و بر دهان نگاه دارند و اگر از فساد لثه و عمور و عفونت آن و دوام ترشح
خون از علاجش باشد بفصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نمایند و مضمضه نافع در تنقیه برگ
مورد گلسرخ سماق با آب و گلاب جوشانیده و صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی کنند
و اگر بخر از فساد دندان کرم خورده و سیاه شده باشد به شستن و پاک داشتن و سنون خوشبو
دندانها گرفتن دور نشود دندانها را بکنند اعلام شقیقین یعنی ورم لهات علامت هر خلطیکه باشد استفراغ آن

کنند ضماد نافع از برای اورام سفلیه از خون و صفرا صفت آن آرد عدس گشنیز تر کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند **ضماد** نافع از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید بزرکتان تخم مرو ضماد نمایند **اورام لثه** و عمور یعنی اماس گوشت دندانها و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن بشناسند اگر دموی بود فصد قیفال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند مضمضه که در هر قسم مفید است آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون ورم و سستی که بر زبان محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده روغن گل و روغن مصطگی داخل کرده مضمضه نمایند **لثه دامیه** یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد بمغلظات مثل شراب عناب مضمضه نمایند نافع بود بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی گر انگوری مضمضه نمایند و ذروری نافع تخم خرفه سبز مقشر سماق گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس پخته غذا کنند **سنون** نافع از برای این قسم صفت آن گرمازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گلسرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است **استرخای لثه** بسبب رطوبت علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطگی سعد کوفی تمر هندی گلسرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا مساوی کوفته بیخته بر بن دندانها بپاشند **درد دندان** اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله دهند **مضمضه** نافع از برای درد دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش بآب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گلسرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری موم بالای آن بندند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است از افتیمون صعتر عاقرقرحا بزر البنج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری برشعثا بخورد و بر موضع درد نهند

وبايد دانست كه هرگاه گوشت بن دندان كه آنرا لثه گويند آماس داشته باشد و پيش از آن سست شده
باشد و دايم قبول فضلات كند و از آن خون مى آيد بركندن دندان درين صورت مضر است و اگر لثه قوى آماس
نداشته باشد و درد در درازى دندان بود و سوراخ در بيخ كى دندان پيدا شده باشد بركندن آن مفيد است
و اگر درد و عمور بود گاهى بكندن دندان تسكين يابد بجهت تحليل ماده و گاهى نيابد هرگاه باشد كه سبب درد دندان
دود بود يعنى كرم كه در بيخ دندان تولد كند بخورى نافع از براى درد دندان تخم گندنا تخم پياز بنگ البنج كوفته
با پيه بز يكجا بر آتش نهند و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند كه دندان را بكنند بى آنكه آهن بدندان رساند
قدرى عاقرقرحا را يكماه در سركه بگذارند كه تا مثل خمير شود بر دندان نهند و دندانهاى صحيح را محافظت
نمايند كه بدان نرسد **ضرس** يعنى كندى دندان برگ زردآلو و خرفه و برگ سرو بخايند كه زايل مى گردد
موم با مغز بادام نيز همين عمل نمايد و صعتر و بادروج و نمك و روغن ماليدن هم مفيد بود و مضمضه بشير تازه
گرم نيز مفيد بود و گاه بود كه از خوردن چيزهاى سرد دندانها را حالتى پيدا آيد كه هرگاه چيزى سرد بآن
برسد درد كند برود تخم مرغ گرم و نان گرم گرفته بر دندان نهند چند كرت و چنان گرم كه از گرمى آن آب از چشم
برون آيد **صرير الاسنان** فى النوم يعنى دندانها برهم زدن در خواب روغن قسط بر فكين
مالند و بابونه و قيصوم طلا كنند **تحرك الاسنان** يعنى جنبيدن دندانها آنچه از پيرى
بود قابل علاج نيست و آنچه از طول مرض باشد يا از كثرت رنج و رياضت بى آنكه گوشت لثه را آفت و
نقصانى رسيده باشد علاجش غذاهاى مرطب مسمن است چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و
سنون قابض بكار داشتن و آنچه از استرخاء لثه باشد علاجش گذشت سنون نافع از براى حركت
دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن كه زرد گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوين بهم ساكوفته بيخته برين دندانها
بپاشند و اگر از ضربه و سقطه بود علاجش استعمال سنون بارد قابض است **انشقاق لسان**
يعنى شكافتن زبان يا عرض از حرارت و خشكى دماغ مى باشد علاجش بزرقطونا و بهدانه و برگ خرفه در دهان
گيرد و بادرنگ را بپزند و در هم مالند و كف كه از آنجا برون آيد بر زبان مالند و اگر از اخلاط معده باشد معده را
پاك گردانند و از غذاهاى گرم و خشك اعراض نمايند و تعديل معده كنند **اورام لسان**
اگر از خون باشد علامتش سرخى زبان و درد با تمدد و باقى علامات غلبه خون است **مضمضه**
نافع درين قسم خون استعمال كرده شود بعد از فصد و اخراج خون تليين طبيعت صفت آن آب

ضرس

صرير الاسنان
تحرك الاسنان

انشقاق لسان

اورام لسان
مضمضه

ب الثعلب آب کاسنی تازه آب بخرفه تر آب کاهو تر آب شاه توت مضمضه نمایند و اگر صفرا باشد علامتش
ی زبان و سوزش و شدت درد است و بسا باشد که زبان را چون ورم خشش کند مضمضه کرده و
شد بعد از استعمال صفرا المطبوخ هلیله نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت
ب دهن است مضمضه نافع درین قسم بعد از حقنه نمودن بحقنه که در آن سر بره و شحم حنظل باشد صفت
عتر سوده با ماء العسل سرشته مضمضه نمایند و اگر از سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی
ن است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از استعمال سودا المطبوخ افتیمون صفت
اب تخم زرد لعاب گل خطمی و روغن سرشته مضمضه نمایند **اوجاع لهاة** یعنی دردهای ملازه
سی گزک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و در گلو و باقی علامات خون باشد
رک بدر دی زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن
ق بسرکه و گلاب خیسانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش تحس بود یعنی
ن در آن موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی دهان و درد زیاده **غرغره** نافع درین قسم
ز تلیین طبیعت با آب آلوی سیاه و تمر هندی که شیر خشت در آن حل کرده باشند صفت آن آب
سنی تازه و آب عنب الثعلب و آب خرفه تر و رب شاه توت در آن حل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا
د علامتش خشکی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره نمایند **غرغره دیگر** فلوس خیار شنبر
عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ
و درد بنهایت اندک است غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته با بکامه و گلاب سکنجبین
ل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره
ی درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از استعمال سودا المطبوخ افتیمون صفت آن صعتر جلبه بزرکتان
زرد تخم خطمی در آب جوشانیده صاف نموده بکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند **استرخاء**
ة یعنی فرود آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد بانچه در درد لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به
و نمک و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بر دارند و گاهی سریشم و سبوس گندم را با سرکه
سته بر یافوخ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نیست **خناق**
نفس و تشویش دل و عسر بلع است و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف لوزتین

و عضلات بیرون است و این قسم را خناق مطلق گویند پس این آماس اگر از خون باشد علامتش
سرخی روی و مری و رگهای زبان و علامات غلبهٔ خون بر تمام بدن باشد غرغره نافع درین قسم چون
استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنهٔ نرم صفت آن رب شاه توت
و آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت
یا آلتی بران بمالند تا بکشاید و اگر صفرا باشد بهمین غرغره نمایند بعد از فصد و تلیین طبیعت بآب نقوع عناب
و زرد آلو و تمر هندی و سر بنفشه و در آن شیر خشت خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم
باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ و بسیار رفتن لعاب و هیچ درد اندک و شدت و تنگی حلق
و شوری طعم دهان است غرغره نافع درین قسم بعد از حقنهٔ حاده که دران تربد و شحم حنظل باشد صفت آن
عسل مصفی بآب کامه حل کرده غرغره نمایند دیگر صفت آن رب الخرنوب بآب طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره
نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی یا سکنجبین عنصلی بآب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره
نمایند و اگر از سودا باشد علامتش تنگی و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مایل برنگ [illegible]
و خشکی و ترشی دهان است و غرغره ها که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال و
صلابت کرده شود و بعد از فصد باسلیق و حقنهٔ متوسط میان حاد و لین و سبب خناق ورم عضلات
بیرون حلق است یا بدر رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطهٔ مواد یا ریاح
غلیظ که در میان مهرها در آید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد این را **خناق کلبی** گویند و ازین

خناق کلبی

خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و بر کشادن
دهان البته قادر نبود و قتیکه از بدر رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج
بود گاه باشد که توان دهان کشاد پس اگر از ورم عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنهٔ متوسط ضماد
نافع لهذا برای خناق حادث از بدر رفتن عضلا از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنهٔ
متوسط و رد فقرات بمواضع خود با صفت آن مغاث بغدادی گز هندی مرمکی صافی اقاقیا صبر سقوطری
سریشم ماهی کوفته بآب برگ مورد و روغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند **ذبحه** ورمی باشد در عضلات

ذبحه

که بر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات می باشد و در عضلهٔ که در دهن مری و حلقوم
و اندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر جهد کند از بینی

بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشم با میل به بیرون کرده بلند شده باشد و آب از دهان سیلان کند و گاه باشد که سرخی و ورمی بالای از گوش تا گوش در پیش حلقوم بگرداگرد طوقی پدید آید و آن مرض را باین سبب خناق گویند غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنه نرم کند صفت آن رب شاه توت رب عنب الثعلب حل کرده غرغره نماید و اگر قوت بود بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سه بار افاده فصد می توان کرد **دخول العلق فی الحلق** اگر دیده شود بگیرند باهستگی و دفعی و بیرون آرند **دوای** بجهة اسقاط و اخراج علق متشبث به حلق چون دور باشد و بنظر در نیاید صفت آن خردل و نمک سوده سرکه داخل نموده غرغره نماید و جرعه جرعه بنوشند تا نیفتد تدبیری بجهة اخراج علق زمانی طویل صبر بر عطش کند و بحمام رفته در دهان قدری آب تلخ ناموس نهند تا بان میل کند و بوی آن بیرون آید **باب ششم در امراض حنجره و قصبه ریه و ریه و صدر و حجابات صدر و جنب و عضلات و جنب و قلب بحة الصوت** آنرا بفارسی گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله القصبه شخص می باشد علامتش احساس درشتی و سوزش و دغدغه درین موضع است پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خشخاش و غرغره که منع نزله کند صفت آن پوست خشخاش تخم البنج سدس گلنار فارسی گل سرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته و بیخته خشک باشند نیز نافع است و یا از سوء مزاج حنجره می باشد و این اکثر در تبهامی باشد و از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط در هوای گرم علاجش نوشیدن ماء الشعیر و ماء رمان و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا از سوء مزاج بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برف با فراط و تنفس در سرما و هوای خنک بود **حب نافع** درین قسم چون پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل و زعفران سنبل الطیب قرنفل بسباسه دار چینی از هر یک جزوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره می باشد علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی و تقدم مرطبات است **غرغره** نافع درین قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر ایرسا پودینه آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و نافع است این قسم را زنجبیل مربا و عسل و سیاه دانه خوردن انجیر و پسته

بدان کرد دشعیر و مویز و یا از سوء مزاج خشک می باشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز خدت و ضعف اندک
می باشد و درشتی و درد بیشتر و حدوث این حال از گرد و غبار و دود می باشد علاجش روغن بنفشه
تازه یا روغن بادام یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با لعاب بهدانه و قند سفید
نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن گفتن
حتراز کنند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه است علاجش حمام معتدل الهواء و معتدل الماء باشد و ریختن
آب بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربای حلیم گندم و باقلا و اسفاناخ
و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم ریحان و بزرقطونا و یا فالوده قند و یا ترنجبین
یا روغن بادام شیرین خوردن نافع است **ضیق النفس** یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علامتش
خرخر در سینه و بسرفه برآمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم بر نیاید خواب استسقا
شراب بنفشه مستعمل درین قسم صفت آن زوفا خشک سه درم انجیر زرد مویز منقی از هر یک ده عدد صعتر
بادیان تخم خطمی از هر یک پنج درم ایرسا اصل السوس خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه
درم بدستور شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه و بعد از نضج تنقیه باسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس
از سودا باشد دواء المسک حلو نافع است دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد
بواسطه کثرت بخارات علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم مسکن حرارت
قلب است باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل شراب
نیلوفر بعرق کاسنی و عرق گاوزبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند **طلا** می
که چون بر سینه بمالند نافع بود صندل سفید با گشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سر بمالند و اگر
از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لینت نبض است و نفس
مثال کسی زند که گرسنه باشد و تا راست نشیند و گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول را النفس بکاو
دوم را النفس انتصاب نامند علاجش علاج فالج است و روغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از خشکی
ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن تریها و علاجش خوردن
کشک بگوشت بزغاله و بره و مغز کله که شیر بز تازه داخل کرده باشند و قند سفید با عرق
بیدمشک و عرق گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و شفتالو می تواند خورد **سعال**

ضیق النفس

طلا

سعال

یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامات آن مذکور
خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک می باشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه از
نزله رقیق و نزلات حاده می باشد که پیوسته از سر فرود آید علامتش آنست که در وقت خواب زیاده
می شود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بعلاج آن پردازند بهتر و الا خوف سل باشد علاجش
منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشخاش گل
سرخ بزر البنج عنب الثعلب گلنار فارسی جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند **حب** سعال
که ماده را غلیظ گرداند و منع سیلان کند صفت آن خشخاش سفید بزر البنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو
مغز تخم خیار نشاسته کتیرا صمغ عربی افیون زعفران کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند
و پیوسته در دهان گیرند و چیزی درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سوء
مزاج گرم و خشک در ششش میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت
هوا است با لاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک از خسخانه و امثال آن علاجش
خوردن کشک شعیر است با مرغ و کدو و اسفاناخ و سرمق و آشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر بالعاب بهدانه
و لعاب بزرقطونا و عرق کاسنی و عرق گاوزبان از میوها انار شیرین طلای نافع درین قسم صفت آن صندل
سفید سوده برگ خرفه تر گشنیز تر و تراشه کدو بگلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و از سوء مزاج سرد ششش
نیز میباشد علامتش ضد آنچیزها است که در سوء مزاج حار ذکر شد علاجش خوردن گلنگبین است و عسل و
از میوها انجیر و مویز منقی و مغز پسته بادام و غذا ها نخود از نخود و باقلا و لوبیا معطیب بزعفران و دارچینی
و سینه را بروغن های گرم چربی نمودن و یا از جوشش قصبه ریه است و این اسم انواع سعال است
علامتش آنست که از چیزی خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و خوردن شیر تیها علاجش
فصد باسلیق و خوردن مسهل صفرا است و تدبیر سوء مزاج حاره نمودن و یا از خشونت قصبه ریه است
و دود و غبار بسیار گرفتن علاجش اول لعابها و شوربا های چرب و خایوه جافت و سرفه رطب
آنست که با آن چیزی بر آید و این سرفه یا از امتلاء خون و صفرا می باشد علامتش عظم نبض و حرارت
بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد راحت یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی بر نیاید
اما چون گاهی چیزی از وی بر می آید از قسم بر آورده استند علاجش فصد باسلیق است

وانچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ می باشد علامتش
خرخر در سینه و برآمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل علاج ضیق النفس بلغمی است و باید دانست که در
سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بعضی را استحیل گردد و دهن تلخ شود پس
شراب نیلوفر که در آن خاصیت هست که بصفرا استحیل نمیگردد باید داد بدانکه در بعضی اشخاص مشاهده
شد که ترشی ازاله سرفه آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفه‌ها که از صفرا بود از
ثواب دور نیست **نفث الدم** یعنی خون برآمدن بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه
ریه باشد علاجش غرغره بلعاب بنفشات است و پوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن و از گرمی
و نعره زدن پرهیز نمایند و اگر بسرفه بسیار آید و برنگ سرخ بود از سینه و اگر نیم رنگ بود از شش است و در
جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسلیم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا برنج و باقلا یا
شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف غالب باشد و تپ نباشد یا مرغ دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر دهند
و از میوه‌ها امرود و انار شیرین دهند **ذات الریه** ورم گرم بود در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم
متعفن علاماتش تپ دایمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت و انتفاخ و سرخی
روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض موجی و سبات و در بلغمی سرخی روی و چشم
و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق است و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت
و ترنجبین و خمیره بنفشه و غذا آش جو و از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین با
عرق گاوزبان وقت غلبه حرارت شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و
اصل السوس از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده یکی از اشربه مذکوره داخل کرده بدهند **ضماد**
نافع در ابتدا ذات الریه صفت آن آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته گرم بر سینه ضماد نمایند
و قیروطی از موم سفید و روغن بنفشه سازند بر سینه بمالند و در آخر نیز ضماد مذکور با تخم کتان زیاده کرده ضماد
نمایند **حب سعال** که دائم در دهن گیرند مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین تخم خشخاش سفید مغز بادام
شیرین مقشر از هر یک سه درم گل بنفشه دو درم رب السوس یک درم ترنجبین یک کرده بوزن مجموع ادویه قند
پخته بلعاب بهیدانه سرشته حبها سازند هر یک دو دانگ و سر انگشت بر آن نهند تا پهن شود و بکار برند **سل**
مرضی است که ریش شش بود و لازم آفت حمی دقیه و بعضی کسان باشند که اگرچه شش ایشان مقرح

ناشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان است ایشان کسانی باشند که مده در سینه ایشان جمع شده باشد
و مجاری نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سرفه صعب و ضعف و لاغری
و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست اما چون در عوارض شریک است به سل
سل خوانند اما سل حقیقی که قرحه شش باشد علامتش لزوم تپ و قی و سرفه و برآمدن مده بسرفه است
و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون خشک ریشه بیرون آید و بد بوی بود خاصه اگر بر آتش نهند
اگر در آب اندازند بعد از زمانی در ته آب نشیند و هر که مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده
باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیعت کم متوجه
علاج او می شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بسهولت بگذرد و علاجش در اول امر که خون
برآید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند و آنچه از تن برآرند بچند کرت برآرند پس قرص کهربا باشراب
حب الآس دهند و تدبیر دق نمایند و هر که در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود و اگر شکم
کشاده باشد هلاک شود قرص مسلول را وقتیکه شکم کشاده باشد باید داد صفت آن گل سرخ نشاسته دم الاخوین طباشیر
گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته قرصها سازند شربتی یکدرم با شراب
سفرجل یا با دوغ دهند و غذا عدس مقشر با شیره تخم خشخاش و شیره مغز بادام دهند ذات

الجنب و شوصه و برسام بعضی از اهل بیان هر یک فرقی کرده اند بیان آن در معالجه زیاده مدخلی ندارد
و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل الحجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج
و ورم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تپ حار لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض
منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا و در بلندی و پستی و صلابت شبیه به منشار و تنگی نفس و سرفه
خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش فصد باسلیق است از جانب وجع بعد از دوم یا سوم بار فصد کنند
بشرط احتمال مریض و غذا آش جو یا سفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه
بالعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند و ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته ضماد
نمایند ذات الصدر ورم حجابیست که سینه را در حجب میکند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر
گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود در درادی سینه
از نقبه بجنا ثم معده و عدم قدرت علیل بر نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلوها و پشت راحت

ذات الجنب و شوصه و برسام

ذات الصدر

یافتن و علامت ذات العرض احساس درد میان هر دو شانه و بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه
کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه دوا اول نهاد بر سینه
در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد **خفقان** طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج
ساده می باشد یا مادی و علامت سوء مزاجات بتکرار مذکور شده ساذج را به تبدیل و مادی را بتنقیه و تعدیل
تدبیر نماید و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم [illegible]
می باشد علامت و علاج در آن خواهد آمد ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود هندی ابریشم زعفران قرنفل [illegible]
درونج صینی سعد کوفی ادویه قلبیه بارده مروارید کهربا صندل گلسرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب
نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدل گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل و گرم [illegible]
غشی معطل شدن حس و حرکت است بسبب ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانکه
در نوبت های بعضی تپها و از گزیدن هوام زهرناک و از خوردن زهرها و از فضول بخارات ردیه بدیه چنانکه
در اختناق رحم یا خارجیه چنانچه تن حیض و امثال آن می باشد و از سوء مزاج ساذج یا مادی با قلت
روح و رقت آن علاجش در آن وقت ریختن آب سرد که در برزدی و بوی موافق و خوش بوئیدن و بوئیدن
کاهگل بگلاب تر کرده و دست و پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم
باید کرد و در دفع آن باید کوشید **باب هفتم در امراض معده** سوء مزاج معده علامت
سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و جشاء دخانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندک گرمی و خشکی دهان و قلت
شهوت طعام است و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب زرشک و شراب غوره و شراب
انار و شراب ریباس شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده مثل زرشکیه و سماقیه و حصرمیه
و نفاخیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده صفرا آنچه گذشت تلخی دهان و غثیان علاجش
بدن آوردن صفرا بقی و اسهال است اولا بعد از آن تدبیرات مذکوره و علامت سوء مزاج حار رطب
اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان خاصه وقت گرسنگی و بقی بر آمدن صفرا و بلغم یعنی صفرا
مخی علاجش قی کردن است و اسهال بحب شبیار یقون و شراب لیمون ده درم در گلقند آفتابی [illegible] درم سرشته
بخورد و نوشدارو نیم درم و آب سفرجل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیه هر صبح ناشتا بخورد و علامت
آنچه از گرمی و خشکی است علامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری

بدن و علاجش خوردن آش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه‌ها انار شیرین و سیب
شیرین دهند و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از گرمی ساده بود ضعف هضم و
دیر گذشتن طعام از معده و تغیر آن به تیزی و تری و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجش جوارشات گرم
است و علامت آنچه از سردی و تری باشد کمی آرزوی طعام و میل به غذاهای تیز و غثیان و تشنگی کاذب
و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علاجش تنقیه معده بقی با آب شبت و عسل است و اسهال بلغم و مداومت
بانوشدارو و جوارشات و گلنگبین و علامت آنچه از سردی و خشکی با ماده سوداوی بود بسیاری آرزوی
طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری دهان پیش از طعام خوردن و برون آمدن
سودا بقی و بزرگی سپرز و علاجش تنقیه معده است از سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح و مداومت
بمقویات معده و آنچه از سردی و خشکی بی ماده باشد در علاج به نیمرو و استعمال اطلیه گرم و تر بر معده است
و علامت آنچه از تری بود بی ماده قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب
دهان و سرعت نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت آنچه از سردی معده بی ماده بود
ضعف هضم و بطوء نزول غذا از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام
علاجش استعمال جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری ساده بود مرکب از علامات سردی و تری
مفرد است علاجش چیزهای گرم و خشک است **وجع الفؤاد** یعنی درد دهن معده یا از سوء مزاج ساده است
علاجش تبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط ردیه است علاجش تنقیه است و یا از ورم معده بود علاجش علاج
ورم معده است چنانکه بیاید و یا از ریاح است علاجش تکمید بسبوس گندم و نمک و جاورس است و خوردن جوارش
کمونی و یا از ضعف معده است و علاجش تقویت معده است **وحم** که فساد شهوت است و آن آرزوی
خوردن گل و امثال آن و سببش اجتماع اخلاط فاسده است در معده پس طبیعت مایل می‌باشد بچیزی که ضد
آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای دفع و طلب ضد نباشد بلکه طلب آن چیز باشد بمشابهت و مشاکل
بود و فرق در میان هر دو آنست که آنجا طلب مشاکل است صحت با آن محفوظ نیست و آنجا که طلب
ضد است برای دفع موذی آن صحت محفوظ است علاجش تنقیه معده است بقی و اسهال و تسکین
این آرزو بمرغ بریان و شوربا و تمصیص استخوان طیور و نقلهای مرغوب **بیضیه** در آن حرکت مواد فاسده
بجهت تهضم باشد که از بدن باز گردد بضعف و غشیت و بقی و اسهال دفع شود و گاه باشد که قی نشود دیگر

خالی از تهوع و غثیان نبود بدانکه تخمه چهار نوع می باشد یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال معده
زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم سیوم تباهی جوهر ماکول و در معده تباه شدن و ترش
گردیدن پس لازم است هر شخص را که پیوسته از این اسباب اعراض و اجتناب لازم داند و گاه بود
که این بغایت ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ مریض مثل رنگ اموات گردد و ... و تشنج
پیدا آید در دست و پا و در این وقت طبیب را باید که نترسد و دست از معالجه باز ندارد چهارم در اسباب ضعف
سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد و صفراویه اگر سوء مزاج حار باشد علامتش تلخی دهان
صفرا بود و قی و اسهال علاجش قی است با آب گرم و تنقیه معده است پس شراب انار مقوع
و شراب لیمون مقوع و گلاب و رب سفرجل خالص بنوشند یا متغیر گرداند غذا را بسردی و فساد
بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود بقی و اسهال و علاجش آب مطبوخ انیسون و زیره و مصطکی دهند
و بگذارند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین دهند **جوع کلبی** یعنی
زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع طلاب میباشد و این یا از زیادتی سردی معده می
و علامت و علاجش بگذشت یا از بسیاری ریختن سودا بفم معده می باشد و علامتش آنکه شهوت آب
اندک است و ترشی چشا و سوزش و دغدغه فم معده بسیار و بی صبری بر زبان خوردن و کثرت بران علاجش
اسهال سودا است بمطبوخ افتیمون بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن که این مرض بسبب
اشتیاق تمام بدن باشد بغذا چنانچه حال ناقهان است و علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن
و ... بکرات و اندک اندک و از ادخال تنگ محترز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی
نگاه دارد و گاهی از دیدان می باشد و ذکر در علاج دیدان خواهد آمد **جوع بقری** یعنی گرسنگی
اعضا و سیری معده پس اعضا نهایت بغذا محتاج باشند و طالب و معده از آن متغیر و غیر راغب
و این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است که قوت جذب را باطل کند یا بانقباض غذا و شدت شهوت
اعضا بغذا علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت است در حقن بر فم معده نهند
محسوس شود در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود مسافران را که در سرمای قوی خورد خاصه
که بیشتر از آن گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال
غشی تدابیریست که در غشی ذکر شد و معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب

جوع کلبی

جوع بقری

وگلسرخ ضماد کنند و چون از غشی بیرون آید نان زله آب گوشت ترکرده بدهند و اگر آب گوشت را این طریق گیرند بهتر است بگیرند گوشت گوسفند یکساله و چربی آنرا جدا کنند و سرخی آنرا کباب کنند و در دیگ سنگی نهند و اندکی گلاب بران بچکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بیفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن برآمده باشد یکجا جمع نهند که پخته شود و اندکی نمک دران اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که لذع معده و قوت شهوت را ببرانداز و این نوع خلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث می کنند زیرا که آن ترش بود و فم معده را گیرد و شهوت بحرکت درآرد و اینک سبب غشی گردد بی طعم و لزج و غلیظ بود و علامتش علامات سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم حالی از اشکال نیست زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ است و یا حدوث جوع بقری از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علاماتش علامات سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی است و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد ازان غذاهای سرد بالفعل و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریباس و غوره که به یخ خنک کرده باشند ترکرده بدهند **عطش مفرط** یا از حرارت دل و سینه و شش میباشد و علامتش آنست که از هوای خنک بیش از آب خنک تسکین یابد و علاجش بوییدن بوهای خنک است مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیه و اطلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن با آب سرد زیاده از هوای سرد و علاجش نوشیدن شیره تخم خرفه مقشر است با سکنجبین با شراب زرشک و از میوها خیار و هندوانه و سیب و امثال آنها و یا از مالحیت و لزوجیت و شوری خلط با غذای میباشد که در معده باشد و یا شور جامع این هر سه صفت میباشد و علامتش آنست که هرچند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از آب تخصیص در اول و چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علاجش آنست که تنقیه بقی و اسهال و اگر بسبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند که اگر در معده لیمون گرفته آب انار با نمک سنگ بخورند یا فرصت می دهد یا رفع می شود **قی و تهوع و غثیان** قی حرکت معده باشد بدفع چیزی از طریق دهان که مقترن باشد با آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقعه است یعنی

عطش مفرط

قی و تهوع و غثیان

معده بحرکت سند فع و غثیان حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب
این حالات یا صفرا است و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفرا است بقی و علاجش تنقیه معده است بقی و
حقنه و تعدیل باشربه و اغذیه و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم و سودا است و علامت هر یک معلوم
شد و علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شراب انار بهی منقوع است **قی الدم** یعنی بر آمدن
خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگیست از معده و علاجش فصد باسلیق است و تجرع آب
سفرجل یا شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز نافع
است و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز است بمعده و علامتش علامات آفات عضو اصلی است
و علاجش اما از بجانب دیگر **فواق** حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود و این یا از
حرارت است چنانکه در تپ های محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است و علاجش استعمال اشربه
و اغذیه و اضمده بارده است و یا از برودت حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما
عارض گردد و علاجش آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی
که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن
و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم
معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز حادث می گردد و علاجش قی بسکنجبین و آب گرم
است و استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمو و شراب زرشک با لعاب بزر قطونا و یا از گرانی طعام بسیار
و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجش قی کردن است باب گرم و در بلغمی با آب ترب و سکنجبین عسلی است
و یا از ماده های غلیظ میباشد و علاجش ماء الاصول و گلقند مقوی بمصطگی و انیسون است و طلای نافع
درین قسم صنعت آن پودینه و شبت و بابونه کوفته روغن مصطگی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند
و یا از ورم جگری باشد و علاجش بیاید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا
ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد استفراغات و تپهای گرم عارض می گردد و علاجش روغن
بادام خوردن است و بر معده مالیدن و غذا آش جو یا مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورد
و قند با نبات سفید با آب هندوانه و لعاب بزر قطونا بنوشند **اورام معده** این یا از
از صفرا و خون میباشد و علامتش تپ و حرارت در معده و در وقت ظهور ورم و درشتی زبان و

قی الدم

فواق

اورام معده

شدت تشنگی و سقوط اشتهاست و علاجش فصد باسلیق است و نوشیدن آب انار ترش
و شیرین و نوشیدن ماء الشعیر و شراب لیمون و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و شراب نیلوفر
و آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضماد نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جو برگ خرفه لسان الحمل
آب سفرجل آب شبت در هم سرشته بر معده ضماد نمایند ضماد نافع در این قسم بعد از تسکین حرارت
صفت آن بابونه گل سرخ اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و یا از اشربه مذکوره
آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم بود علامتش تپ ملایم و بسیاری آب آمدن از
دهان است و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان و تهیج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود
آب گوشت تیهوج که مهرا پخته باشند و گوشت تیهوج را نخورند و بر آن اکتفا نمایند **طلای** نافع در ابتدا
صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده می شود
صفته خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد
استفراغ برفق نمایند صفت مسهلی که برفق اسهال نماید بادیان یکدرم تخم کرفس دو درم جوشانیده
صاف نموده فلوس خیار شنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و چند
صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا بود علامتش صلابت ورم و انکار ردیه فاسده و بد خلقی و خشکی روی
است علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود فلوس خیار شنبر با آب مکو و آب کرفس
حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز مداومت نمایند ضمادی محلل صفت
آن حلبه بزرکتان بابونه گل سرخ کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد اسهال بایارج
مقوی بافتیمون و غاریقون نمایند ضماد محلل قوی که بعد از این مسهل استعمال کرده می شود صفت
آن اشق مقل تخم کلم سنبل الطیب سعد کوفی اشق را بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه را بیخته
کوفته با آن سرشته ضماد نمایند

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال

اورام الکبد اگر از خون باشد علامتش تپ و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر است
و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود معده
از ثقل آن زحمت رسد اگر در جانب مقعر باشد پس علامات قی و قبض شکم و فواق و ذوبان و شهوت طعام
بیشتر بود و اگر در جانب محدب باشد سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چیز گردن نیز باشد

و میان ذات الجنب و ورم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را بگویند که نفس باز کشد چند آنکه تواند نگاه دارد بعد از آن از وی سوال کنند اگر درین وقت دردی در زیر دندانهای پهلوی باید ورم جگر است والا ذات الجنب و علاجش فصد باسلیق است و آشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گلسرخ صندل سوده در هم سرشته ضماد نمایند ضمادی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی گلسرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضماد ما قبل بابونه اضافه نمایند و بعد ازین برین ضماد اقتصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گلسرخ کوفته آب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند **یا ورم کبد از صفرا است** علامتش زردی روی و زردی زبان با جوشش آفت و تشنگی تب و حرارت و قی صفراوی مطبوخ مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت **و یا ورم کبد از بلغم است** و علامتش سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملایم بودن تب است ضماد نافع درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خربزه و استعمال حقنه نیز صفت آن گل بابونه اکلیل الملک گلسرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد بندند **و یا از سودا است** و علامتش ادراک صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و درد و گاه بیاشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا است بعد از آن که نضج ماده بسکنجبین بزوری یا عنصلی و اقراص مقل داده باشند و افسنتین و اغذیه در شربه بحسب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب دهند **سوء القنیه** بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند و این مقدمه استسقا است علامتش زردی روی آمیخته با سفیدیست و تهیج روی و پلکها و دست و پا است و گاه باشد که بهمه بدن رسد و از لوازم این مرض است بسیاری نفخ و قراقر در شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قبض و گاهی زرد و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج استسقا است **استسقا**

ورم کبد صفراوی

ورم کبد بلغمی

ورم کبد سوداوی

سوء القنیه

الاستسقاء

باب در استسقا در لغت بسیار آب طلب است و در اصطلاح اطبا مرض مادی بود بسبب آمدن ماده آبی در
تمامی اعضا و ظاهر شدن بموضع بر سر غذا و اخلاط و این بر سه نوع است اول زقی و این بدترین
انواع است دوم لحمی سوم طبلی و علامت زقی گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم است
و چون دست بر شکم مالند چون زقی یعنی مشکی پر آب نماید و آواز آب مسموع گردد و در وقت دست
زدن از پهلو به پهلو گردد و علاجش علاج ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد
گرم را بسکنجبین و آب کاسنی و سرد را بسکنجبین بزوری علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ
ماء اصفر مثل کلکلانج بارد یا حار بحسب حرارت و برودت مزاج علیل بعد از آن بمدرات و مقویات کبد
گرم یا سرد مواظبت نمایند و مدرات تخم کرفس و افسنتین و روناس و پرسیاوشان با دیان تخم خربزه تخم
خیارین تخم کاسنی مقویات قرص اسارون بارد و حار و قرص گل و شراب دینار و سکنجبین بزوری
بهترین ادویه این مرض است و علامات لحمی نرمی و آماس جمیع بدن است و چون انگشت بر موضعی فرو برند
مدتی در گود ماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و گاه باشد که بول سرخ بود بسبب عدم امتیاز میان
خون و مائیت و تمیز بعضی این نوع اسلم انواع استسقا است و علاجش تقویت و سکنجبین است چه
در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در رنگ گرم و نرم از گردن بزیر نهان شدن و علامت طبلی عدم گرانی است
چنانچه در زقی بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبلی مسموع شود و ناف برون آید علاجش اسهال
برفق است بچیزی که احداث گرمی نماید و تعدیل جگر و معده چه نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس با دیان سکنجبین بزوری حقنها و شیافات و اضمده کنند ادویه موضعیه سرگین بز و سرگین گاو و
کبریت و سرگین ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم و طبلی را بر اطراف کار نافع است برای طبلی
چادر سبوس گندم و نمک گرم کرده کماد نمایند و اغتسال بچشمه‌های گرم و استعمال حمام معرق
استسقا را نافع است و حمامی که تری [illegible] افزاید یعنی حمامی که آب بسیار ریزند خاصه آب جوش مضر است
و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کند عوض آب و غذا دهند مفید است و همچنین بول شتر و بز
که قیصوم و درمنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد با حرارت و چندان انار خورد
که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **یرقان اصفر** یا سبب فرط طبیعت میباشد صفرا
بر اطراف بدن بطریق بحران چنانچه در تپ صفراوی در روزی از روزهای بحران و اگر پیش از هفتم

صح

باشد تنگ شود پس اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدتر و فسادش کمتر باشد و درین قسم
مدد طبیعت باید کرد و از آبزن گرم خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علامتش گرمی مزاج کبد
و بسیاری زردی قاروره و کف زرد است و علاجش مسهل صفرا است و شرابهای که جگر را
خنک گرداند و غذا و ضمادها از ین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آن است
که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و ادرار روی به تیرگی زند و بدن لاغری پذیرد و طبیعت
قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر میباشد و علامت سده جگر گرانی
دران موضع بود بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر در جانب
مقعر باشد براز نرم و آبناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود منضج مدر دهند مثل سکنجبین
با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین اندکی اندکی معمول و اگر در جانب مقعر بود و
استعمال ادویه منضجه و مسهله کنند مثل سکنجبین بزوری و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب
و یا از گرمی هوای باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود و علاجش جاهای
خنک است و اشربه و اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت آن تپ است
و گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبد است و یا از ضعف
مراره می باشد و علاجش مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مراره است
و براز اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا است و استعمال مفتحات مثل آب
کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب رسیده و تخم کرفس و رازیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری
و تجربه گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف نمایند و یا از سده مابین مراره و امعا است و
علامتش اگر برای دفعه سفید گردد و بعسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کند و علاجش آنچه گذشت
و در کشادن سده این مجری آب مطبوخ کرنب و چغندر که دران فلوس خیارشنبر حل کرده باشند
با روغن بادام حقنه کردن بغایت مفید است و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس داخل کرده باشند
قوی تر باشد و یا از قولنج می باشد و علاجش علاج قولنج است **یرقان اسود** و یا از سده
میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده می باشد و علامت این هر دو اگر یرقان اندک
اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی شهوت دفعه ساقط شود و گرانی و تمدد

از جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا است ویا از بسیاری حرارت جگر و سپرز است
که از خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامات سوء مزاج
کبدی و طحالی نیک سیاه بود با سیاهی بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه بی سبب
و خبث نفس و علاجش فصد است و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف حاذبه
و ماسکه طحال است و علامتش کدورت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا تقی و باسهال است
و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی تیغ زدن است و ضمادهای مقوی مالیدن و دلک و ریاضت
اگر از سکون و بطالت و دعه باشد و یا از بحران محرقه و امراض سوداوی می باشد و علامتش اگر از آن
امراض حادث می گردد و از حدوث آن خفی حاصل می شود و علاجش مدد کردن بر خروج است و یا از ورم
سپرز می باشد و دوای او ذکر شد **ورم طحال** یعنی آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از آن
دموی و آن نیز دموی بسوداوی مستحیل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر می باشد و بیشتر اورام از زخم
سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن در ورم درد زیاده می گردد و در
باد تسکین می باشد و بود که آواز قراقر مسموع شود و اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و
تشنگی و تب گرم و اشتداد رنگ و سیاهی قاروره و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علاج
فصد باسلیق و اسهال بخیارشنبر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و ضمادهای خنک و غذا ماء الشعیر
و اشربه که در اورام کبد ذکر شد و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و تب حاد و اشتداد
قی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته و علاجش اسهال بطریق ورم صفراوی جگر است
و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی با بن و سفیدی روی و زبان و تهیج چشم و حوالی
آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود و ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از تنقیه بلغم صفت
آن تخم اسفند که آنرا بزر حرمل گویند کوفته با خاکستر چوب انگور بسرکه و روغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند
اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت
نبض و شریان که بر هر دو جانب حلقوم است چنانچه ببصر دریافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبه
خون بود فصد باسلیق و اسلم دست چپ است پس از آن سکنجبین بزوری دهند و اسهال بمطبوخ
افتیمون ضمادی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده فودنج و سداب و بیخ سوسن اسما

نجوبی کوفته بپزند آب برشته ضماد نمایند و قرص کبر وایرسا بسکنجبین تنها از سرکه کبر نافع است اگر اشق را
بسرکه حل نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یکدرم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازد اگر سبوس گندم بسرکه بپزند
ضماد نمایند صلابت آنرا دفع کند **ریاح طحال** یا از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا از آن حاصل شود و
علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانکه اگر دست بران فرو برند در آن فرو نشیند و قراقر
کند و چیز بر آید علاجش مدر الاصول است که در آن تخم فجلست داخل کرده باشند و سفوف عود و
حب ترشنگی بغایت مفید است و نهادن محجمه آتش و ضمادهای محلل بکار برند **باب نهم در امراض**
امعاء و مقعده اسهال بر اسهال یکی بود یا از ماکول بود یا از اعضا یا از ضعف ... باشد که
در جذب و بلع و جبه است اسهال حادث شود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و یا از عضوی غیر
معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده اما آنچه از ماکول بود یا از ادویه مسهله
می باشد که قوت او در معده باقی مانده بماند و علاجش خوردن تخم قطونا بریان کرده بروغن گلسرخ چرب
کرده یا رب سیب شیرین بدهند و یا از بسیاری خوردن است که موجب تخمه و هیضه شود و یا چیزی مزلق
مثل آلو یا عدس غذای که خوش طعم بود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولید ریاح کند
و آن مانع استعمال معده شود پس غذا غیر منهضم بماند و موجب اسهال گردد علاج این مجموع است
که یکشبانروز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بحسب
خصوصیت که هر مزاجی آنرا تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این را **اسهال امتلائی**
گویند و سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء
بدن است یا از حبس استفراغی که عادت بوده مثل حبس خون بواسیر و حبس طمث و امثال آنست
و علامتش تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهال است و اگر بدن قوی
باشد بریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و یا از نزله صفرا بتمام بدن است و علامت و علاجش
در اسهال مراری خواهد آمد و یا بسبیل بحران می باشد و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا می باشد
و این در عقب حمیات دقیه اکثر عارض می گردد علامتش التهاب حرارت و نتن براز و اختلاف
الوان و عدم وجود آفتی در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر ذوبان لحم و شحم بود صدید
غلیظ و چرب بود و در آخر مثل سحم متساوی القوام گردد ... و ذوبان لحم نیز اول صدیدی بود و آخر

ریاح طحال

باب نهم در امراض امعاء و مقعده و اسهال

اسهال امتلائی

ذوبانی

اسهال

نبود و در آخر متشابه القوام گردد و یا از عضوی غیر معین و این **اسهال مدّی** بود و سببش انفجار
دبیله می باشد در عضوی از اعضای صدر وریه و علامتش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه
و ناقض و قشعریره و علاجش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب و قند دهند و یا با سکنجبین یا شراب زرشک
بحسب احوال و غذا ماء الشعیر باشد یا جوزه مرغ و دوائی که بعد از پاک شدن ریح دهند گل ارمنی طباشیر
سفید دم الاخوین گل سرخ از هر یک یکدانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یکمثقال شراب ریباس بدهند
و موضع را بمقویات ضماد نمایند و در آش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب نبود بمخو حاجت نباشد
و یا غیر مدّی می باشد چنانچه فضله جمع گردد و علامتش آنست که در آن عضو دردی ظاهر شود قبل از اسهال
و بعد اسهال خفتی و راحتی در آن عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط مبول براز و باد و از درد عضو
و اسهال حاصل توان کرد اگر غب بود صفراویست و اگر ربع بود سوداویست و اگر مواظب بود بلغمی
باشد و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه دایمی باشد و در بعضی اوقات قوی
تر شود از فساد خون است و علاجش تنقیه بدن است از خلط غالب و تعدیل مزاج بآنچه موافق باشد
و تقویت آن عضو که در آن مجتمع می شود بضمادات و آنچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود و این را اسهال
دماغی گویند و سببش فرود آمدن نزله بمعده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از
خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود پس ساکن گردد با علامات نزله و فساد مزاج دماغ
و علاجش آنست که بقفا تکیه کنند و بالین پست کنند و بیش از آنکه عادت از خواب برخاستن بمجالس
نشستن بود بیدار گردانند و قی فرمایند و آنچه بقی بر نیاید و در معده بماند با برودة فرود آمده باشد
بچیزی مزلق دفع باید کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ با تخم مرو یا بزرقطونا با شربت انار شیرین یا قند
یا شراب عندلی یا شراب خشخاش و ادویه قابضه که اسهال باز دارد نشاید دادن و تدبیر باز داشتن
نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت **و یا از معده** باشد و این اسهال معدی گویند و این بسبب
مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده از رطوبت
و علامتش بیرون آمدن طعام است بی تغیری و احساس ثقل و علاجش قی کردن است و جوارشش
عود و جوارش خرنوب و جوارش کندر خوردن و یا از ضعف قوت هاضمه می باشد از سوء مزاج گشته
سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است و یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده حجاب

گردد و هاضمه از کار خود باز ماند و علامتش ضعف هاضمه و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن اینها
بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم
کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و با ترک چیزهای نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علامتش
غثیان و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون آمدن رطوبت است به براز و علاجش قی آوردن
است با آب ترب و شبت و عسل و مداومت بجوارشات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت دافعه باشد
و این نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و آنچه دفع کند
منهضم بود و علامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده نماند و سبب
آن یبوست بود و علاجش بچیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت صفرا بود در معده علامتش و علاجش
و اسهال مراری نماید و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش شوری دهان است و علاجش قی کردن است
و خوردن گلقند مقوی بمصطگی و آشامیدن شراب سفرجل و شراب لیمو است و یا از بثور و جوشش و
قرحه است. و ریشی در معده و علامتش جوشش دهان و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در
معده احساس شورش و دردی شود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در براز صدید و زرد آب و قیح
برآید و علاجش اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند و غذا آش جو بریان کرده و عدس مقشر و برنج شسته
با شیره خشخاش دهند و هر روز دو درم بزر قطونا بریان کرده و یکدرم صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ
دو درم چرب کرده با شراب صندل بدهند و اگر بعد از یکهفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف
حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن خمل معده باشد و سببش خلط اکال یا تیزی
سموم حاره یا ورم گرم که حادث شده در معده مثل فلغمونی و حمره و علامتش بیرون آمدن طعام
غیر منهضم است بی سببی از اسباب مذکوره و علاجش آن است که معده را بقابضات تقویت ضماد
نمایند و غذا آش جو بریان کرده دهند اگر از حرارت بود و الا شوربای گوشت کبک و برنج دهند و گفته
اند که حسوی که از شیره تازه و نان میده خشک کرده رساند اثبات خمل معده می کند و یا از جگر
و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت و غذا
معده تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با قیح و ریم میباشد و سببش انفجار دبیله کبد
و علامتش تقدم ورم و ناقص و قشعریره است و علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با اشربه و ضماد

هست **یا غالی** است یعنی شل غبا که گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد یا بسبب
سده یا سوء مزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند و ورم و سده مذکور شد
و گفته اند که غالی صعب تر بود و دیر زائل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد بنا
خواهد بود و آدم صرف هست و این را **ذوسنطاریا** کبدی گویند و سببش تفرق اتصال جگر باشد
و علاجش آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ نیم برشت و یا
امتلاء بدن بود و علامتش امتلاء بدن است و عدم علامات سحج و ورود های دفعی و خروج ابتداء [illegible]
و علاجش فصد اکحل است مادام مریض ضعیف نشده باشد و قابض نه دهند و چون ضعف پیدا شود محاجم
بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی میباشد بسبب امتلاء جگر از صفرا و
سددی میباشد که علامات و علاج انفجاری مذکور شد و علامت انفتاحی و احتراقی و صدیدی
و صفراوی آنست که آن علامات سحج نبود و مختلط نبوده براز و مریض را از خروج آن راحت حاصل آید
و در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علاجش قابض ندهند که خوف هلاک
عاجل بود بلکه تعدیل مزاج نمایند و تعدیل اخلاط بماء الشعیر و اشربه بارده مطفیه که در آن قبض بسیار
بود چون شراب زرشک و غوره و انار و ریباس و درین نوع اسهال خوف سحج است پس [illegible]
بریان کرده با اشربه مذکوره دهند و گاه باشد که در کبدی پارهای جگر بیرون آید و علامتش آن بود که بر
آتش نهند گداخته نشود و کیلوسی میباشد و سببش ضعف جاذبه جگر بود و علامتش اسهال سفید
و گاه بود که اندکی بسبزی زند بواسطه وقوف در ماساریقا و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ
با سفیدی آمیخته و علامات سوء مزاجات مضعفه معلوم شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است
و تعدیل و تقویت جگر نمایند و خلطی میباشد از سده که عارض بود در عروقی که معروف است بجداول
و علامتش ثقل در جانب راست و لاغری و فساد لونست و علاجش تفتیح سده است بسکنجبین بزوری
و شراب دیناری و یا از طحال باشد از امتلاء سودا و بسیاری آمدن آن بمعده و علامتش غلبه اشتها
و سوزش فم معده و ترشی دهن و سوداویت براز است و علاجش اگر قوت بود فصد باسلیق و اسیلم
باید کرد و بمطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را تکمید نمایند و محجمه با آتش بر سپرز نهند
و یا از مراره بود و هرگاه صفرا از زهره بروده فتاده از آن آید که جهت دفع ثقل و لزوجیت آن بکار آید

اسهال حادث شود علامتش قی و آن در تپهای غب و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه
است و علاجش اگر از صفرا بسیار بود به تنقیه ابتدا نمایند و تمر هندی و آب انار ترش و شیرین مکرر تنقیه
نمایند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شراب سفرجل و شراب زرشک ساده
دهند و غذا دوغ سنگ آب و آب تاب و ماء الشعیر بریان و شوربای برنج با آب سماق یا انار دانه و هر
دو اگر ضعف بود تیهوج یا جوزه مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن دیگر و این
آن آب سماق بر آن ریزند و چون بریان شود سماق بر آن پاشند شاید و یا از روده بود و این آن اسهال
معوی گویند یا از اکثر اسباب که در معده گذشت تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش برون
آمدن سدید یا غذاء غیر کامل الانهضام و اختلاج معده و احساس درد در وقت مرور غذا
بر روده باشد و علاجش فصد است اگر مانعی نبود و ماء الشعیر جو بریان کرده و برنج با روغن گلسرخ و شراب
سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی دهند و آب برگ بارتنگ حقنه نمایند و ترک
ترشیهای حرفت کنند و از بثور سطح خارج امعاء می باشد و درین قسم سدید نبود و درد به بالا و زیر و
راست و چپ میل میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت و برگ خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند
و از هوای گرم اجتناب سازند و از رطوبات فاسده که در روده جمع می شود می باشد علامتش خروج آن
رطوبات با طعام قلیل الانهضام است با حسن حال معده و علاجش تنقیه است لیکن اسهال
پس استعمال سفوفات قابضه و از [illegible] و سوء مزاج سرد و تر می باشد که قوت ماسکه را ضعیف گرداند
و علامتش آنچنان است که در رطوبی گذشت نیز خروج رطوبات و علاجش استعمال جوارشات
قابضه است که در معده مذکور شد و از ضعف امعاء می باشد چنانچه اعصاب را با آن آمده استرخا
عارض نبود و علامتش علامت استرخا است و همچنین علاجش و انقسام اسهال قلیل الوقوع
است و از انفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث شود و این را ذوسنطاریا
معوی میگویند و در روده‌های غلاظ و روده‌های دقاق می باشد و روده‌ها شش است اول متصل
بمعده است و آن را اثنا عشری گویند پس صایم پس دقیق و این هر سه را امعاء دقاق گویند
پس اعور پس قولون پس مستقیم و این هر سه را امعاء غلاظ گویند اگر از انفتاح عروق روده‌های
غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز بود اول با خون و آخر بی خون بی آنکه علامت بواسیر باشد و اگر

درد امعاء رقاق بود و علامتش اول نزول شیافها بود پس نزول خون رقیق و کف ناک با قراقر و باد
و علامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد باسلیق است اگر غلبهٔ خون باشد و رب و غوره و
ریباس و سیب و حب الاس با شراب اینها یا گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی داخل کرده
بازرده تخم مرغ بریان دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیرهٔ تخم خشخاش بریان کرده
و صمغ عربی داخل نموده بازرده تخم مرغ نیمبرشت و یا پخته و صمغ عربی بریان نموده بدهند و حقنهٔ قابض
از مثل برنج و حب الاس و گل ارمنی و دم الاخوین حقنه کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت مقعد
باشد **قولنج** چون اکثر وقوع این در روده قولون میباشد تا آنرا ازان اشتقاق کرده اند یا از
اخلیط باشد در میان هر دو طبقه روده های بماند و چنان محسوس گردد که گویا بجوال دوز سوراخ
می کنند و این با وجود نرمی طبیعت نیز میباشد و علامتش قراقر و انتقال درد از موضعی بموضعی و
قدم تناول میوه ها و غذاهای سرد باد ناک و علاجش شیافها و حقنه ها که طبیعت را فرود آورده باد
را بشکند و البته باید که در لولهٔ محقنه که دو سوراخ داشته باشند بکنند و این نوع قولنج را قولنج ریحی گویند
یا از ثقل است که در امعاء محتبس گردد و این قسم را قولنج ثقلی نامند و سبب احتباس این اخلاط
م لزج بود و یا از سودا یا از صفرا یعنی با خشکی ثقل بنادق شدن آن از خشکی طعامها یا از اندکی
یا از حرارت روده ها یا دباب یا یبوست آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از کثرت
حرارت هوا علاج همه تسکین درد است بکمادها و در آب گرم نشانیدن و بعد ازان استعمال
نمایند که شکم بیاورد و حقنه بجهت ریحی و ثقلی و بلغمی و سوداوی صفت آن بسفایج قسطی تخم کرفس
کرمانی بادیان از هر یک پنجدرم سنامکی مغز حب القرطم از هر یک ده درم گل بنفشه حلبه تربد از هر یک
یک سه درم بابونه گل خطمی از هر یک کف در یکمن و پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید
بیند و دو درم نمک و ده درم فلوس خیار شنبر دران حل کرده صاف نموده ده درم روغن بادام
اضافه نموده یه و مرتبه نیمگرم حقنه نمایند و حقنه که در حرارت استعمال نمایند عناب آلو سیاه از هر یک
عدد مغز بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنجدرم برگ چقندر ریشه سته را زیانه شش درم گل خطمی
یک کف در یکمن و پنج سیر آب بجوشانند تا پانزده سیر باز ماند بپالایند و ده درم فلوس
شنبر دران حل کرده صافی نموده ده درم روغن کنجد اضافه نموده یه ۲ مرتبه نیمگرم حقنه کنند

وبجای روغن کنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در طبخی ماء الاصول و در صفراوی حرارت
شراب بنفشه وشراب نیلوفر با آب تمر هندی ترش کرده بعرق بادیان دهند و تا کشادیکه
غذا ندهند و اگر ضرورت شود بغذا دادن ماء اللحم و شوربای مرغ دهند و بعد از کشادن اگر غلبه
غالبی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه می باشد بعد از آوردن طبیعت بعلاج چنانچه در موضع خود
مذکور شده می شود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعا می باشد و علامتش احساس ورم و تب گرم
و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و پری رگها و گرانی و ضربان است و اگر دموی باشد علاجش
حقنه بارده تلیین است بشراب بنفشه و آلو و شیرخشت و قلوس خیارشنبر پس فصد باسلیق و
سائر تدابیر ازاله عظم و ادویه و اشربه چنانچه در اورام معده جگر گذشت و یا از التوای رودهای شکم
و سبب التوا پاره شدن رباطات رودها است بواسطه حرکت عنیف یا فتق یعنی فرود آمدن
امعا یکی به خصیه و علامتش حدوث آن بعد از حرکتی عنیفه یا سقطه یا ضربه می باشد و احساس
نزول آن بکیس خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر شکم مالیدن بر فتق و بجهار بست
و بحرکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها می باشد و بعد از تلیین طبیعت بقدر کرم
آن سعی نماید بانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد زحیر بدانکه زحیر حرکت روده مستقیم بود در دفع
براز بطریق اضطرار و بیرون نیامدن مگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و
صادق می باشد و کاذب علاج هر یک جدا علاج دیگر است پس تحقیق و تشخیص آن اجتهاد
مبذول باید داشت در صحیح تا شتاشیرینی دهند از قند و بزر قطونا با تخم ریحان با بارتنگ اگر آخر زحیر
تخمها نیاید کاذب است علاج آن تلیین طبیعت بمثل شراب بنفشه و طبیخ پوست بیخ خطمی و گاه
باشد که شیرخشت و قلوس خیارشنبر حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر باستصلاح
و شیره مغز بادام شیرین دهند و اگر تخمها بر آید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید که بحیثیت
تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض و حبس ثقل در امعا ممکن است که از جای دیگر تخم با بیرون
آید پس تفحص نماید که پیش از وقوع این مرض طبیعت قبض بود یا تلیین چون مقرر گردد که صادق
است اگر از صفرا باشد علامتش بیرون آمدن آن بود با براز و سوزش و حرارت در مقعد و تقاضا
آشامیدن آب سفرجل با بارتنگ بریان کرده است و غذا ماء الشعیر جو بریان و برنج و کدو با

بریان کرده باشیره تخم خشخاش بریان وآب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی داده دهند فصادی
نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش گلسرخ بزرالبنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب
سرشته روغن گل سرخ داخل کرده بر شکم نهند واگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند واگر از بلغم
بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد یا براز وسائر علامات بلغم وعلاجش آشامیدن شراب حب الآس
با تخم ریحان وتخم مرو بریان کرده وغذا برنج پاکیزه پخته زیره بریان کرده دران انداخته بخورد وکاورس
ونمک گرم کرده بر شکم نهند واگر ساکن نگردد سفوف مقلیا دهند وبر تحت شیافی نافع درین قسم صفت
آن حضض سنگی زعفران کندر صمغ عربی از هریک یک جزو افیون دو جز کوفته بیخته با آب سرشته شیافها
سازند هریک بقدر چهار انگشت یا زیاده واستعمال نمایند در اکثر اوقات واین شیاف اکثر اقسام زحیر را
نافع باشد واگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سرما بمقعد وعلاجش علاج
بلغم است وچیزهای گرم بر مقعد نهادن وبر زمین گرم حمام یا خشت گرم مقعد را نهادن وگاه از نشستن بر چیز
صلب این مرض حادث شود زرده تخم مرغ بروغن گلسرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند وبیشتر انواع زحیر را
چیزهای گرم نهادن مفید است وچیزهای سرد مضر است واز ورم گرده وامعا مستقیم می باشد وعلامت
آن ثقل وضربان دران موضع است علاجش آبزن نافع درین قسم صفت آن گل خطمی وخبازی
وبنفشه در آب انار جوشانیده در آبزن کرده دران نشیند شیاف نافع صفت آن گلخطمی وخبازی کوفته
بیخته با آب سرشته شیاف ساخته استعمال کنند مغص درد رودها را گویند واین مرض یا از باد است وعلامتش
قراقر وانتفاخ وتمدد وبی آرامی وسکون درد به بیرون آمدن باد است وعلاجش آشامیدن ماء الاصول است
وکماد سبوس ونمک ودر آب گرم نشستن ویا از صفراوی میباشد وعلامت خروج صفرا است وتشنگی
ولهیب وسوزش علاج شراب تمر هندی واسپغول وتخم کسان الحمل است ویا از سوء مزاج گرم امعا است
وعلامتش علامت سوء مزاج گرم است وعلاجش آب انار ترش وشیرین است یا اسپغول بگلاب وروغن
گلسرخ برهم زده ویا از بلغم غلیظ است وعلامتش گرانی وخروج بلغم غلیظ وتقدم استعمال مولدات
بلغم است وعلاجش تنقیه است بقی وحقنه وخوردن جوارشات ویا از دیدان است وذکر آن خواهد آمد سحج
یعنی ریش روده ها واین چنین بود که بر سطح روده ها رطوبتی [illegible] از آنها اندر روده باشد با حدت ومضرت
صفرا وفضول که بران گذرد وباز دارد پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد وسطح روده ها از ان

مغص

از رطوبت بزیده گردد و حسب اخلاط و هدآن تاثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال باد و درد است پس اگر
درد زیر ناف و بالای آن بود پیچ در روده ها بالا است که امعاء رقاق و امعاء علیا نیز گویند چون باید تحلل
بود رو باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد زیر ناف بود درد در روده های زیرین
است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول حقنه آید و بعد از آن مزاوره سلیم تر بود و علاجش اگر شیرخوار
ابتدا به تب نماید که ماهیت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بلیسانند
و پوست خشخاش نرم سوده یکدرم یا دو درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعوق کنند و قرص
طباشیر و قرص کهربا با شربت سفرجل و مورد بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با شربت غوره بجهت
و تخم زردک بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن سرخ چرب کرده و اگر در روده ها ساکن گرداند و غیره بجهت
با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بروی ریخته بخورد و زرده تخم مرغ
نیمبرشت بخورد و اگر ضعف غالب بود کباب تیهو یا جوزه مرغ بریان کرده دهند و دیدان شبیه کرمها انچه دراز است
آنرا حیات گویند و تولد آن در امعاء رقاق می باشد و علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی
است و غثیان بود و صورت و عذار بر بزردی میل زد و بسبب آب رفتن دهن در روز و در شب و مالیدن و خشکی کردن و بدخویی و
از سخن گفتن خشم گرفتن و گاه باشد که غشی و خفقان و حالتی شبیه صرع عارض گردد و انچه حب القرع یعنی
کدودانه مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه بالا است که گذشت و بیرون آمدن
آن و اگر در حمام رود و صبر کند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خنک بر شکم نهند اگر بالای
ناف جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع است علاجش چهار روز هر روز قدری شیر
دهند و در ناشتا نخود آب چرب و بعد از آن [illegible] تخم در صبح قدری چیزی گران از جای برای نقل گیرند
چنانکه نفس شتابی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرینی مخلوط کرده یکبار بخورند و تا
ناشتا [illegible] بخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر بیش از آنکه سفوف را [illegible] کباب یا
اندک شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن یکبار دوا اندک شیر بهتر
است سفوف دیدان منفعت آن [illegible] درمنه ترکی قنبیل یا بی رنگ کابلی [illegible] از هریک یکدرم
ترمس شامی تربد سفید مجوف ترنجبین قسط حب النیل از هریک نیم درم کوفته بیخته این مجموع یک خوراک
است و انچه شبیه کرمی که در سرگین متولد شود و در امعاء مستقیم بود علاجش [illegible] متعدد خروج آن

بابرازاست وعلاجش حقنه کردن بآب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس شحم حنظل است و قتیل بروغن رسته شفتالو و روغن پسته زرد آلو چرب کرده جبر سقوطری بسرکه انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بردارد وازشحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارد و چون تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزها متولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن هر صبح ناشتا قدری مربی تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید کاکا

بواسیر جمع باسور است و استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی می باشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت ثولول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ باین موضع آید بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که منتین بود و علاجش تنقیه دماغ است و استعمال مرهم روغن و استنشاق بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بشکافند یا ببرند و بمراهم اصلاح نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد و سه نوع بود ثولولیه که صلب است مشابه ثولول و عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه که بشکل توت شامی بود و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه میباشد و عمیا علاجش فصد باسلیق است و قابض و حجامت ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح ترتیب افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت تجوری نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و نبات باذنجان پوست بیخ کبر مرمکی صافی تخم حنظل پوست مار اجزا را برابر مقل ازرق نصف مجموع کوفته بیخته بر آتش گذارند و در بخور سازند آنرا خشک گرداند دوائی که همین عمل کند صفت آن سورنجان ریوند چینی نرم کرده بران موضع ریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق دو درم کوفته بزرده تخم مرغ و پیه مرغ و روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و کوهان شتر سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بود حالا خون نمی آید و خواهند که بیاید زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه با فراط رسد و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص کهربا و شراب انجبار و شراب حب الآس و لسان الحمل صفت آن کنند ر گلنار فارسی مازو سبز سرمه اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیافها سازند هر یک برابر خسته خرما تحمل نمایند و دستکاران ما هر بطریق بریدن علاج آن می کنند لیکن اگر متعدد باشد تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما بادی بواسیر بادی بود غلیظ و عسر التحلیل و در دی شبیه درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده بر آید و گاهی بجانب خصیه و قضیب فرود آید

گاهی قبض بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب اسهالی که ذکر شد و سبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه
و استحاله آن بریاح غلیظه و علاجش تنقیه سودا است و مداومت بر دوا و کاسرات ریاح مثل جوارشات و
امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر بسبب ریاح است که از بواسیر حادث می گردد و انتفاخ
عروق امعا که ذکر شد بسبب اسهال می گردد و علامتش علامات بواسیر و مشتبه می شود بمرور بطن و زلق
امعا و فرق آنست که درانها علامات بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن
تزروع خطائی کهربای شمعی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با ماست چکله بخورند معجون خبث الحدید از
برای اسهال بواسیر نافع است و خوردن حضض هندی و ورق التنب نیز اسهال بواسیر را نافع
است و همچنین اهلیله سیاه و روغن گاو بریان کرده **نواصیر** و آن قرحه بود یا حادث در میان مقعد و خصیه
و از آن صدید و زرد آب میرود و نافذ می باشد و علاجش آنست که هر روز بیتار زند و شیاف غریب در
امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن بچکانند **اورام مقعد** اما اس مقعد یا از خون
و صفرا باشد و علاجش فصد باسلیق و بروغن گلسرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن
بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن ضماد کردن بختمی و بنفشه و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل
نیابد بکشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناصور نشود **شقاق مقعد**
از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گلسرخ و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و
موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان می کند شادنج و دم الاخوین و شب سوده
بر آنجا ریزند **حکه مقعد** خارش مقعد از دیدان خوردی باشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی
و شوری میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است و علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و
مسح مقعد بروغن گلسرخ و سرکه نافع است خروج مقعد یعنی برون آمدن آن و این مرض کودکان را
بسیار حادث می شود ذروری نافع از برای خروج مقعد صفت آن برگ مورد مازو سبز گلسرخ
گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن گلسرخ چرب نموده باشند در آنجا پاشند و باز درون
فرستند

باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل

وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است و علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه باید
و از موضعی بموضعی منتقل بود و کمی آن در خلاء معده و نیکویی هضم علاجش مدار الاصول است در آن

تخم خربزه و خار خسک و ریوند و پرسیاوشان داخل باشد و در آبزن نشانند که دروی بابونه و شبت
و اکلیل الملک جوشانیده باشند آب نشانند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس گندم سرخ
و نمک سازند و یا از ضعف است و سببش یا از سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره
و تشنگی بران دلیل باشد و علاجش اشربه مدرا و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود
و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت بچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علاجش چنانکه گرده
به روغن بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن و این روغن ها در موضع کرده و به اغذیه و اشربه
گرم و معجون ماده الحیوة مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری گرده علامتش
سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوة باه است حلوا نافع از
برای این قسم صفته آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید به دستور حلوا
سازند و نان ملیده روغنی و کله بزه و کله گوسفند یکسان نافع است و اما سنگ و قرحه بعد ازین خواهد آمد و جمیع
اقسام درد گرده آبزن نافع است عسر البول و اسر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول اسباب هر دو آماس
مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج گرم چنانچه در تبهای محرقه واقع
شود یا سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و باز داشتن آن یا سبب مانعی با سنگ
مثانه یا ضربه است که بمثانه رسد تا ورم مجاری مستقیم یا ورم رحم یا ثفلی خشک و رطوبتی لزج یا بادی غلیظ
در امعاء مستقیم یا ریش و بثره در مجری که هرگاه بول با آن میرسد درد می کند پس میل بمثانه می کند تا عرق
المودی بابالا رفتن خصیه و علامت آماس مثانه اگر گرم بود تب محرقه و درد صعب در مثانه و ترحرح و انتفاخ
مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان است علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن تخم از بنفشه و
خبازی و جو مقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند و ضماد تخم از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر
مثانه ضماد نمایند و بعد از تنقیه تقریباً ضماد بابونه و تخم کتان و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع مده
شود و درد زیاده گردد و در انضاج کوشند با خمیره و نشانیدن در آب گرم و چون درد ساکن شود و تب نماند
و نخلگی بود جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد نمایند و دست بمثانه بمالند و چون بگشاید و در بول
مده برآید شیره تخم خیارین با شراب بنفشه یا شراب انار یا قند سفید دهند و چون از مده پاک شود
شراب کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته دهند و اگر آماس سرد بود

علامتش دشواری بول و غایط و گرانی و تمدد و ضعف در ساقها ظاهر گردد و احتباس ورم و علاجش
در آبزن نشانیدن که دران بابونه و اکلیل الملک و حلبه و برگ کتان جوشانیده باشند ضماد از مقل
اینها سازند و علامت باد تمدد بی گرانی و تقدم چیزهای بادناک است و علاجش تقاربن علاج باید
کردن است که ذکر شد علامت بسته شدن ریم و خون مسبوق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و
صغر نبض و نفس و عروق سرد است و علاجش در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی
نوشند و قدری پنیر مایه خرگوش در احلیل چکانند و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته
معلوم شد و تدبیر حبس بول در سوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن و مرفق دست بر زهار مالیدن و
علامت و علاج ریگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر ریگ بزرگ بود بحرکت کردن بجانب راست و چپ از مجری
دور شود و بول بگشاید و اگر خورد باشد در مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که شبت
و عنب الثعلب و جو مقشر دران جوشانیده باشد نشانند و روغن گل سرخ و روغن بنفشه بمالند و علامت
و علاج ورم امعا گذشت و ورم رحم خواهد آمد و ثقل و رطوبت و باد که در قولنج ذکر شد و در آب گرم نشانیدن
در همه انواع نافع است علامت قروح درد در قطن یعنی موضع استخوانی که سر از بیرون می شود بغیر گرانی
و تمدد و خروج مده و خون و قشور فرود در بول و گاه باشد که مثل گوشت پاره بیرون آید و قروح مثانه
از قروح گرده بان ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با آتش بود و قروح
مثانه با حرقت بول و بموضع درد نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط و اماله از مراره و لورقیه سفید
[illegible] است و اگر غالب بود بفصد و قی و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیاف
ابیض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه در آبزن
دران برگ کتان و حلبه جوشانیده باشند نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و لورقیه آن
بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم شرب
و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه تمر هندی ترک کرده و شراب آلو و شراب انار
و لعاب بزرقطونا و امثال آنها قرصی که درین قسم نافع است صفتش مغز تخم خیار و بادرنگ مغز
خیار دراز مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزا مساوی
سوده بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و هر روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه که

مقعد

بنوشند و طلاهای خشک بر موضع جگر بمالند و اگر صفرا غالب بود شیرخشت آب تمر هندی با انار ترش
مشیرین حلکرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت
ابران مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت است یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور
علامتش تقدم این احوال است و علاجش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل
است و غذا یا زیره بره و نیز غاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناخ و زرده تخم مرغ نیمبرشت و از ریش
مجاری و مثانه و جرب آن می باشد و علامتش تلخی بول و خروج مده و چرک با مثل سبوس از قرحه
شور و لاغری بدن در جرب علاجش چیزهای تر است که در قرحه ذکر شد تقطیر البول یا بسبب حدت
بول میباشد که در مجری سوزش کنند پیش دفعش مو کم بود و اجتماع و ثقلش نیز علامتش سوزش و زردی
بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو است بشیره خشخاش و شیره تخم
رفه مقشر و شیره تخم خیارین غرض از تخم خیارین آنست که بزرقه باشد و ادارجه ماسکه بول را با ادرار
دن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد پس بر نگاهداشتن تا
ح گردد قادر نباشد تا ضعف واقعه پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود
سوزش و سفید و تقدم تدابیر مبرده علاجش خوردن اطریفل کشنیز و جوارش کندر مقوی
ب الآس است و تنقل موبیز و از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد و علامتش عسر با تقطیر است و علاجش
ج عسر است بقانونی که گذشت **سلسل بول** یا از سردی مثانه و استرخاء عضله آن می
مت و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط بالیدن یا زیت یا روغن گوسفند که در آن میا
نک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب می کند و مجاری فراخ می گر
مثانه ضعف می شود و علامتش حرارت مزاج است و اگر مهاضر را فتن قرص نافع در نقیم صفت
طباشیر سفید گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش کوفته با آب سرشته اقراص سازند
ربع تخم خور عفران اضافه نمایند قوی تر است و در قسمی که از سردی بود در شعثانیه مناسب است
ید بول در فراشش از استرخاء عضله بسبب رطوبتی میباشد بر علاج سلسل البول که از سردی بود و
و در وقت خواب ... را از امتلاء طعام و شراب و میوه نگاهدارد و سیم میش که آنرا بگر گوسفند و پیه
اگر بسوزند و نعل مصطفی ... یا آب بنوشند بسیار مفید است و دماغ و کرده ...

است بول الدم انچه خون صرف باشد از گشودن رگی بود در گرده یا مثانه بسیار نیاید و از
گرده بسیار آید و گشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و گزاز قوی می باشد و گاه باشد
که بواسیر باز ایستد چنانچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود و چون خون
باید تسکین باید علاجش فصد باسلیق است الا آنکه از گزاز بود و قرص کهربا با شراب حب الآس
در همه اقسام نافع است و یا از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامتش آنکه بول غسالی بود آنکه
از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت برو غالب بود و انچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت است و یا
از ریش میباشد و علامتش خروج آن بعد از حدوث قرحه و منتن بول است علاجش علاج قرحه است

حصی الکلی والمثانه

حصی الکلی والمثانه سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی
آن خلط غلیظ لزج است و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و واقعه
آن را دفع کند تفاریق ریگ بود علامت سنگ در گرده درد و گرانی پشت و قطن است و چنان نماید
که چیزی از آن آویخته است خاصه که بر آن تکیه کنند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی شود در موضع گرده
درد پدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زند منذر بسنگ گرده بود
و گاه بود که در حصه که در جانب چپ آن گرده بود درد پیدا شود و در پای که از آن جانب بود درد و
خدری حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج
منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت
اندکی مایل باشد و صاحب قولنج برخلاف خفت یابد و صاحب حصاة شدت و علامت سنگ مثانه
درد در زهار است و نواحی آن و گرانی و خارش در قضیب و انتشار و استرخای بی سببی ظاهر و رسوب رنگ
خاکستری یا سفید و پیوسته مریض آن مایل بود که دست بر قضیب زند و هرگاه بول کند در حال
خواهد که دیگر بار بول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت می باشد و سنگ گرده خرد
و غیر درشت و سنگ مثانه درد نکند مگر آن وقت که در رهگذار بول افتد و بول را باز دارد و زنان را
تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کودکان را بیشتر عارض شود و سنگ کلیه
کهول و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و سنگ گرده فربهان را و علاجش آنست که بدن از ماده
آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار در بعض اوقات تا ماده آن محتبس نشود و از غذاها

و غلیظ اجتناب نمایند و تجوید هضم و تلطیف تدبیر و در وقت هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر
طبیعت خشک بود حقنه نمایند و در آبزن نشانند که در آن بابونه و خسک و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده
نشانند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان و خسک سازند و در آبزن ادویه
گرم مدر دهند چون تخم کرفس و فوه و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیار
و خسک و تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه مدره معتدله چون پرسیاوشان و غیره بحسب حرارت
مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه در
مجاری و مواضع بمالند و گویند که از بلندی بزیر آید پس اگر حصاة بیرون آید فبها و الا اگر در مجاری
ماند بلعابها حقنه نمایند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد نهند تا با انجذاب فرود آید و فلوس خیارشنبر با آب
رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد در آب گرم نهند و لعابها و روغنها در
چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید مثل حجر الیهود باشد که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد و روغن
عقرب چکانند و خاکستر عقرب دادن عجب اثری دارد بگیرند عقربی که بر آن سفیدی غالب بود
در ظرف آهنی نهند و سر آن را محکم کنند و بر روی خشت و در تنور تافته که در آن نان پخته باشند نهند
و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورند شربتی یک دانگ و خون تیس با آب کرفس یا آب ترب
دادن فعلی عجیب دارد و امیر آتیس یه الله گویند خاصیت تیس چهار ساله که در اول رنگ بر آوردن انگور فربه
کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ دارند
و یک مثقال آن را بدهند و حب القلب را در تفتیت حصاة تاثیری عجیب است و همچنین نمک و ترب و اگر سنگ مثانه
ریخته نشود و در شکافتن و بیرون آوردن خطر است و در سن صبی خطرش کمتر بود اما سنگ گرده را نبرند و شنیده
که بشکافتن بیرون آورده باشند **اورام خصیه و قضیب** یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی
رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت
است طلاء نافع در بقیه صنعت آن آرد جو عنب الثعلب کشنیز تر کاسنی تازه کوفته بسرکه انگوری
و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلاء مذکور صفت آن آرد جو
آرد باقلا آرد عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتها صفت آن آرد باقلا
گل خطمی تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته با آب عنب الثعلب و روغن گل سرخ بپزند و تخم مرغ سرشته

اورام خصیه و قضیب

طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و فهد اندک است و علاجش قی آب ترب و
شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزرکتان است و یا از سودا بود و علامتش صلابت
و کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر از غلبه خون بود فصد باسلیق کنند و مطبوخ افتیمون
دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزرکتان و حلبه و مقل ازرق و مغز ساق گاو کنند **فتق و قیله**
هرگاه که غشاء صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن دو مجری که در اربیتین است یکی کشاده شود
بسبب رطوبتی مرخی یا حمل بار گران یا رفع صوت یا از جای جستن یا باد غلیظ یا ضربه و از این کشادگی
اگر ثرب یا حجاب یا روده بآن فرود آید و بکیس انثیین برسد اگر امعا فرود آمده آنرا قیله الامعا گویند
و اگر ریح فرود آمده آنرا قیله الریح گویند و اگر آب فرود آمده آنرا قیله الماء گویند و قیله را فتق نیز گویند و
بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در آنجا غلیظ تر شود آنرا قیله لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم
صلب باشد و اگر کشادگی چنین نبود که بکیس انثیین تواند رسید پس در گوشه ران بمالند آنرا فتق
الانثیین گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ شود در زیر ناف یا زیرتر یا بالاتر و چیزی از آن بیرون آید
آنرا فتق مراق البطن گویند و فتق از سن بزنان را بیشتر عارض می شود و علاج در صبیان درست
فتق و رتق ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات قوی و رفع صوت
و مجامعت خاصه بر امتلاء و از طعامها غلیظه و میوه و خسرو هرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب گرم
نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود و
آنرا البته در بند و ضماد از این ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازو پوست خشخاش و طرثوث هر که
کنند جوز السرو زفت رومی مقل ازرق اهل سریشم ماهی و در قیله ریحی چند بید ستر و فرفیون
در روغن یاسمین حل کرده در احلیل بچکانند و در قیله الماء آب کمتر خورند و ضماد از این ادویه کنند حنا
سرگین گاو و نشک و گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود بزل باید کرد بمبضع و در چند
روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال ماند پس موضع بزل را داغ کنند
نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت می باشد یا بسبب استرخاء آلت و ضعف آن
از ضعف بدن می باشد و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علاجش
معین است بتدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوش دلی و ترک جماع و...

از قلت منی می‌باشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن آنست و سبب قلت منی خشکی آلات منی
می‌باشد و علامت غلظت انتفاع بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است و علاجش
ترتیب بدن آنست با غذیه و اشربه و فواکه رطب و یا از برودت آلات منی می‌باشد و دشواری بیرون آمدن
منی و باقی علامات برودت است و علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل ماده الحیوة
و معجون شفا صفت آن زنجبیل یک جزو دارچینی ده جزو و جوز ماثل سه جزو کوفته بیخته بعسل معجون کنند
شربتی یک نخود و معجون حافظ الباه صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوزبوا مشک مصطکی کندر
جوز ماثل اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی بمقدار یک نخود و یا از حرارت می‌باشد و علامت
غلظت منی و بسهولت بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در این وقت و انتفاع بمبردات است
و علاجش بمبردات مثل شیره تخم خرفه و شیر و دوغ گاو است و یا از رطوبت می‌باشد و علامتش رقت
منی و ضرر یافتن از تری است و علاجش بمعاجین دافع رطوبت است و یا از ترک مجامعت و یا از مجامعت
و فراموشی نفس است و قلت اهتمام بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه است
و نظر کردن بسفاد حیوانات و استماع حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصوری
می‌باشد مثل زهد و تعشق یا تنفری از آن امر بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آن وقت ضعفی طاری شود
یا آنکه کسی او را سحر کرده و بسته باشد علاجش رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف
دل و دماغ و معده و جگر و گرده است بدلیل علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند
و یا استرخاء آلت و ضعف بدن است و علامت و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است از
عضو ضمور پیدا می‌شود علاجش پیوسته مالیدن و در سیر و آب گرم نهادن آنست و یا از قلت نفخ در
اسافل بدن می‌باشد و علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود آب و یا از سردی
اعصاب تعصیب است علامتش بسیاری رقت منی است و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف
حس و حرکت و ضمور و لاغری وی یعنی آلت علاجش اگر مزمن باشد معالجه فالج کنند و تقویت
دل و شادی و بوهای خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است اغذیه باهیه قلیه از مغز
کله بره قلیه گنجشک و شیر و گوشت بزغاله مرغ فربه و هریسه شیر برنج و بیضه نیم برشت و ماهی
فواکه تر و درین خیار و شفتالو و کدو و فواکه مبرد و درین انگور خرما مغز پسته مغز گردکان [illegible]

با بیه سقنقور خصیة الثعلب بیر مایه شتر قضیب گاو خشک کرده بسوهان سوده شقاقل خولنجان بهمن توددی زرنباد سورنجان دارچینی بسباسه حبة الخضرا کبابه بزرکتان و از ترشیها اجتناب نماید **سرعت انزال** از حدت می باشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیادتی آن بچیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است به سبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد و تر است و علاجش استفراغ بدن از رطوبت باسهال و قی و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه است و یا از ضعف اعضاء رئیسه است و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت میباشد و علاجش تقویت آن اعضا است و یا از صغر اوعیه منی و وسعت مجاری آن میباشد و فی الجمله بچیزهای قابض کمتر شود **باب یازدهم در امراض ثدی** **اورام ثدی** در پستان ورم حادث می شود چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین مبحث ذکری شود اما ورمی که از تجبن لبن و بستن شیر در آن حادث شود مخصوص بآن است علامتش انتفاخ و صلابت و درد و سرخی بول است علاجش آنست که خرفه تر را کوفته بسر که حدت آن را با شکسته باشند سرشته ضماد نمایند ضماد دی نافع آرد جو با قلا آب کشنیز تازه برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از تسکین حرارت محللات مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک باب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی در آن پیدا شود مویز و ماش را کوفته با آب برگ مورد و آب برگ سرو سرشته طلا نمایند **قلت اللبن** نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بسیاری خون کم کردن یا خروج آن لوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علامتش تقدم این اسباب است و علاجش منع آن و استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون نمیباشد بلکه یکی از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و مائیت و میل بحموضت در بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بضد آن **باب دوازدهم در امراض رحم** **اورام رحم** حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمث یا سقوط جنین یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت ورم گرم و تپ بود و درد و سر و درمیان ناف و عانه

وآنموضع را تیه گویند ودر برابر آن از پشت قطن گویند وعسر بول وبراز وتواتر نبض ونفس علاجش
فصد باسلیق یا صافن است واگر قوة قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن ضمادی
نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا گل بنفشه گل خطمی سوده باب کشنیز تازه وآب کاسنی تازه وآب
خرفه تر سرشته ضماد نمایند حقنه رحم بلعابها وروغنهای سرد کنند وآب گرم وبرگ خرفه وامثال
آن وبعد از آن در آبزن که در آن بابونه واکلیل الملک وخطمی جوشانیده باشند نشانند واگر
تحلیل نیابد وجمع شود بمنضجات مثل بزرکتان وخبازی وحلبه ضماد کنند وچون منفجر شود شیر ونبات
حقنه نمایند وشراب انار شیرین وشیره تخم خیارین دهند ومرهم اسفیداج بروغن گل سرخ رقیق
کرده در قبل حقنه نمایند وبعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی ودم الاخوین وانزروت کندر در روغن
گل سرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع وثقل وعدم درد در مقعد وتهیج اطراف
است وعلاجش قی کردن ومسهل بلغم دادن است ضماد مستعمل در ابتدا کشنیز تازه وخبازی واندکی
بابونه ضماد کنند ضمادی که ورم از ابتدا گذشته بود بزرکتان حلبه انجیر زرد اکلیل الملک بابونه شبت
ضماد نمایند علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع وگرانی وکسالت ولاغری وضعف ساقین
است وگاه باشد که شکم مثل مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط غلیظه واخلاط سوداویه است و
روغن حنا وروغن شبت وروغن بابونه حقنه کردن ومالیدن ومرهم رسل ومرهم داخلیون از
داخل وخارج بکار بردن وتنطول از خطمی وخبازی وحلبه وبابونه وکتان وضماد از برگ خطمی وبرگ
سوسن سفید بکار دارند **کثرت سیلان طمث** یا از امتلاء بدن از خون ودفع کردن طبیعت
آنرا از طریق طمث است وعلامتش قوت بدن با وجود سیلان دم است وعدم ضعف وتغیر بدن
ورنگ وتا ضعف وتغیر رنگ پیدا نشود حبس آن جایز نباشد وچون بافراط انجامد فصد باسلیق
باید کرد تا ماده از انجانب برگردد اما خون بحسب قوت وامتلا باید گرفت چنانچه بحس صناعی
معلوم می گردد وباطبیعت ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد جرات ننمایند ومحجمه بالنار زیر پستان
نهند وقرص کهربا با شراب حب الآس دهند وشیاف کحلی که صفت آن در بواسیر گذشت
احتمال نمایند ویا از حدت ورقت خون میباشد علامتش زردی رنگ وضعف بدن و
رقت وسوزش است در آنچه سیلان میکند وسرعت خروج وزردی آن وعلاجش استفراغ

هست مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و آشامیدن قرص کهربا یا زرشک
و رب به شیرین و شراب ریباس و اگر بر صباح دو دانگ بزر البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو
بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته
بان ضم کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از خار قوت ماسکه افواه عروق را با غلبه سودا نیز گرم [illegible]
تفتیح آن گردد میباشد بعلامات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر دارد و در سایه
خشک گردانند رنگ خلط غالب معلوم گردد علاجش بعد از تنقیه بر حابسات مذکوره مداومت نمایند یا
از بواسیر رحم میباشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جذبه
مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد مراری یا کثافتی که ورم میباشد و علاج انفجار مذکور شد و اگر
اسباب باقی بود قرحه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرمکی و شب یمانی و پوست انار سرشته
احتمال نمایند و اگر دور بود که قرحه بان نرسد همین ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه
نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس یا شراب انجبار دهند و اطلیه قابضه بر قطن و عانه و
پشت نیز در همه انواع لازم دارند احتباس حیض یا از کمی خون میباشد علامتش لاغری بدن و زردی
رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض و استفراغ و تقاطع و ریاضت علاجش دعه و سکون
و غذاهای موافق و خواب و راحت است و یا از غلظت خون میباشد بسبب سردی از اختلاط بلغم یا سودا
با خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بران دلالت می کند علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط
ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فوتنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوز بوا و
بعلس — وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم شیافی که حیض را بگشاید صفت آن
ابهل و سداب از هر یک یکجزو مویزدانه دو جزو جمله را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار بردارند
حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی [illegible]
سداب فرفیون اجزا مساوی کوفته بقند سفید سرشته شیاف سازند و بردارند و یا از خشکی بود
علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن است علاجش مداومت بر اشربه و اغذیه و حمامهای رطوبت
افزا است و روغن بنفشه و کدو و پیه بط مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول کردن احتناق
رحم این مرض شبیه بصرع بود و بنوبت و دور آید و فرق آن ماسکه حسب آن مرض چون

بهوش آید از آنچه بر دوار دشده حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن چنان نماید که در صرع آید
سبب آن یا احتباس طمث بود هرگاه بطول انجامد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی علاجش اما در وقت
نوبت علاج غشی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن بر رحم مناسب بود و دود غنبهای
گرم که دران مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر از احتباس طمث بود بمعالجه
ازان اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود بحبوب و ایارجات تنقیه نمایند و در تزویج اگر در شوهر
بیشتر باشد تاخیر نکنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آبزن حلبه و زعفران
و خبازی نشانند تا ناف و شوربای چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل از آن چرب نمایند یا بآن
حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیار چنبر را نیم کوفته در نیم من یا چهار سیر آب بجوشانند تا بهشت سیر بماند
و بقند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیارد و هرگاه در روز زادن
چهار روز بگذرد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضمادی که درین وقت مفید است تخم حنظل و برگ
سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند و گاه باشد که بدست کاری قطع جنین احتیاج
افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد در زهار و ثقل پدید آید وضع بسهولت خواهد بود و اگر در پهلو
و پشت بود تعسر بود پس در تسهیل آن اجتهاد باید نمود

باب سیزدهم در اوجاع ظهر و مفاصل

اوجاع ظهر و خاصره درد پشت یا از سردی بلغم خام بود و بعلامات
معلوم و علاجش تنقیه نمایند با سهال بمعجون سورنجان و حب سورنجان نمایند و روغن قسط بمالند و از اشکنه و اغذیه
موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت است علاجش راحت و ترک مجامعت است و استعمال حمام
غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج نموده بمالند و یا از ضعف گرده است بعلاج آن اشتغال باید نمود
و یا از امتلاء رگ بزرگ است که بر صلب است می باشد علامتش ضربان و حرارت است با علامات
غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت است اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت نزدیک
بود و اکثر آن بلغمی و ریحی بود و احتمال اشیافات مسخنه نهایت دران موثر است **اوجاع مفاصل**
بطریق عموم اوجاع در مفاصل درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پدید آید اگر در مفاصل قدمین بود
مثل کعب و اصابع **نقرس** گویند و بیشتر در ابهام می باشد و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند
از موضع آن **وجع ورک** خوانند اگر تجاوز کند و اگر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا به زانو

دموی

یا تنک بحسب کثرت و قلت ماده و مدت **عرق النسا** نامند و از خواص این اورام است که بخته نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا و یا مرکب از اینها می باشد و نقرس از بلغم و سودا بی امتزاج صفرا که بدرقه آن بود نادر است و ازین سبب کودکان و خصیان و زنانی که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث نمی شود زیرا که مرد صفرا در ایشان کم باشد و جماع قویتر اسباب این مرض است خاصه بر امتلا نقرس و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ است و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد است و اسهال بمطبوخ هلیله زرد مقوی سورنجان و در ابتدا ضماد کردن باین ضماد قوی قبل صندل سرخ صندل سفید گلسرخ کشنیز تازه خرفه تر کاسنی تازه خلط کرده اگر درد غلبه داشته باشد مثل بزر البنج و پوست خشخاش و افیون یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند و بعد از ابتدا آرد جو گل بنفشه گل حطمی و خبازی آرد اخطمی اکلیل الملک و بابونه ضماد نمایند و در جمیع اضمده اوجاع مفاصل گرم و سرد و اشربه و مسهلات سورنجان داخل باید کرد که تریاق مفاصل است علامت **صفراوی** انتفاخ قلیل و زردی رنگ و شدت درد و حرارت است و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض فی الجمله دموی باشد فصد کنند و بمطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه نمایند و غذا و شراب بر وزن دستور که در امراض صفراوی دانسته شد عمل کنند ضماد نافع درین قسم آرد جو تراشه کدو کشنیز تازه کاسنی تر خرفه تر طلب ضماد کنند و درین قسم احتیاج بمحلل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و درد کم و عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی است باب ترب و عسل و اسهال بمعجون سورنجان و مسهل قوی کرده باشند که ماده را یک نضج داده باشند بمار الاصول و کلنگبین و قبل از تنقیه بگل بابونه ضماد توان کرد که محلل است بی حدت اما بعد از تنقیه بزر کتان و حلبه و شبت و اکلیل الملک با روغن قسط ضماد نمایند علامت **سوداوی** قلت تمدد درد و کثرت درشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات سودا است علاجش استفراغ سودا است بحسب مزاج هر کسی بمنضج و اسهال اضمده بعد از نضج ماده و استعمال ادویه محلله در روغنها گرم و ترو نطولات علامت ترکیب و اختلاط انتفاعات می باشد چنانچه گاهی از اشیا حاره و گاهی از اشیا بارده انتفاع یابد علاج مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب ماده باید کرد **وجع الورک** چون ورک مفصلی عمیق است پس علامات ورم بران نیک ظاهر نمی گردد و در بعض اوقات علاج آن مخالف اوجاع مفاصل

صفراوی

بلغمی

ترکیب علامات

وجع الورک

نست که رادع در ابتدا ضرر میرساند زیرا که ماده عمیق بود و رادع بموجب حبس و عسر تحلل شود
عسل را بر خلع مهیا می گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی در ابتدا موافق بود مگر آنکه ماده بسیار رقیق
و اگر خواهند که استفراغ کنند در دموی فصد باسلیق کنند از جانب درد و اگر بلغمی بود تنقیه بحقنها
یا قیها دیگر سنگی تدبیر نمایند و روغن قسط بمالند و ضمادهای قوی التحلیل مثل جندبیدستر و عاقرقرحا و خردل
رنجان ضماد نمایند بعد از آن ضمادهای که بیشتر مذکور شد بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج
بقانونی که در کتب عمل مذکور است نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد

عرق النسا گاه باشد که پای را لاغری میکند و عرج حادث می شود و از اوجاع مفاصل عرق النسا
در معرض نکس و بازگشت زیاده است و اضافت عرق النسا وجع الورک مثل اضافت نقرس
جنس تسل علاج آن الا در آنچه استثنا کرده شد اگر در قسم دموی عرق النسا و نقرس اگر فصد باسلیق
نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب ایسر نادر واقع می شود
بیت بر جا تخصیص بجانب وحشی اکثریت است

باب چهاردهم در حمیات و روز بحران

حمی یعنی **تب** حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و توسط روح
و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود و اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اقسام حمیات سه است حمی یوم
دق و حمی خلطی حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد و پس گرمی آن بدل رسد پس بسائر اعضا و اخلاط
دق آنست که اول حرارت غریبه باعضا اصلیه تخصیص داشته تاثیر می کند پس بارواح و اخلاط
اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گرداند پس ارواح و اعضا و این جنس بسیط بود
بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط یا خارج عروق است و یا داخل عروق
باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت می باشد الا خون که گرمی آن بغلیان نیز بعفونت می
بعضی حمی دموی را منحصر بغلیانی دانسته اند **حمی یوم** حدوث این تب یا از اسباب بدنیه است
وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع مفرط و بیخوابی و خواب و تعب
سرد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد و هضم طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و توقف در آفتاب
غسل با آب سرد و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد و جایز که
علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر با نفض و اقشعرار ابتدا کند و حرارت

آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث می شود و بعد قی اندک مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن
بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قولی بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطوله
مسطور است علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غم و مشاهده در تمرید و تسلی در غضب و تحفظ
و استنشاقات مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ تنقیه و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تنقیح مسامات
با آب گرم در استحصافیه این آنست که از اغتسال آب سرد حادث می شود و در همه اقسام حمی یوم الا تخمیه
غذا باید داد و اغذیه لطیف مثل ماء الکشک و سفیدبا بتخصیص در تعبی و حمی و همی و جوعی و آنکسانی که در این تب ها
مزاج بسیار بوده و قوی در غذا ایشان جماعت مطلوب بود **حمی دق** از اسباب سابقه حمیات
مثل تبها محرقه هرگاه مدتی یک سو حرارت آن در رطوبت دل و در رطوبت اعضا اصلیه تاثیر کند و مثل ورم
گرم در سینه حادث شود و به سبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب بادیه می باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و
جوع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم محرور مزاج را و نزلات حاره صفراویه که دایم از سر بسینه انصباب
نماید خصوص در هوای گرم علامتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف است و هرگاه دست بروی نهند حرارت
اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی تر گردد و در مواضع عروق و شرایین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده
و نبض قوی تر گردد زیرا که میل بطعام کند و این دلیل قوی باشد برین تب و این تب بر حسب حرکتش نیک محسوس نشود در
چون مزاج اصلی گردد و هر آینه این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن
چهار جنس رطوبت است و آن اخلاط اربعه اند که از رطوبت اولیه انتها یابد که اتصال اعضا از آن می باشد و دوم رطوبت
ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور می باشد در عروق که غذا با اعضا رساند و آنرا رطوبت عروقی
گویند دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه متوجه است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سیوم رطوبتی است
که بر اعضا پراگنده شده باشد و مثل شبنم بر آنها چسپیده باشد آنرا رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی است
که قریب الانعقاد رسیده باشد و این را رطوبت قریبة العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت
افواه عروقی کند و شروع نماید در افنای رطوبت طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و
شروع با افنای رطوبت قریبة العهد بالانعقاد کند مسمی بذبول گردد و مریض را با تمامها اینمرتبه رسد که
و چون انعقاد را نیز فانی کند و شروع با افنای رطوبت اصلی کند باسم مفتت تسمیه یابد و مرتبه را حمی دق
گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم بود دریافتنش آسان بود

معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبه سوم علاجش ممکن نباشد علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب اغذیه و اشربه
بارده مرطبه چون ماء الشعیر است و مرغ چوزه و گوشت بزغاله خصوص حمل چه بزغاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و
شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان با شکر و شیره تخم خیارین و کدو و بندوانه و
زرد آلو و بندوانچه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بان محتاج بعلاج قوی تر باشد پس در ربع آخر شیره تخم خرفه مقشر
بعرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا با قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یک شعیر کافور قیصوری
داخل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با بیست درم قند سفید بدهند و بعد از ساعتی در
آبزن نشانند که دران کدو تازه و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاسنی و برگ خرفه تازه جوشانیده باشند و باید که
آب بغایت ملائم و معتدل بود چنانچه موذی بعرق سود و احداث حرارت کنند و اگر نه آن موذی که بدن
ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بود که آبزن در زمستان کمتر باشد و احتیاط تمام بجا
آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که برون آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا
دهند ماء الشعیر که دران مرغ فربه یا ماهی که در آب جوش بادی داشته باشد و بزغاله و بره و یا آب پاتن بسته
و اسفاناخ که دران پخته باشند بدهند و بحسب قوت افزون و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از
اشربه شیرین آنچه مذکور شد که بر تقدیری توان داد که بصفرا استحیل نگردد و الا از انجمله غیر شراب نیلوفر
نتوان داد پس سکنجبین و شربت حماض و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال اینها چنانکه بسیار ترش نباشد
بالعابها و شیرهای بزر بارده دهند و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی
همراه باشند شیر دادن نهایت مفید است و بهترین شیرها شیر آدم است پس شیر خر پس شیر بز در
همان دم که دوشیده باشند و در شیر خر شرائط نگاه دارند اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر
آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف آن جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ
و خیار و بادرنگ بود و هر بامداد که خواهند دوشند نزدیک بیمار آورند چه اگر دور باشند متغیر میگردد و قدری
پاکیزه اندر ظرفی که بر آب گرم باشد نهند و شیر دران قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار چنان است
که روز اول نیم سکرچه بدهند هر روز نیم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد از ان هر روز
نیم سکرچه کم کنند و سکرچه مطلق بسنگ هرات چهار سیر و ربع یکسیر بود و در روزیکه شیر داده باشند
بعد از یکساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده فاسده نشده و اگر ضعیف و صغیر تر

شده باشد شیر فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد و دارو از ترشی
واهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اضطجاع را بریاحین و فواکه خوشبو معطر گردانند و لباسهای
کتان بگلاب و صندل و طیب بسازند و آب را در تر دیک آب روان اختیار کنند و در تابستان در نهایت گرمی
روز چند بار کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند و چون
گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار در روز کفایت بود و زیاده نکنند **دق شیخوخت** آنرا دق هرم نیز
گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما بعادت بایراد آن در ذیل دق جریان یافته استیلا یبوست بود بر
مزاج بی تب و حرارت سببش استیلای برودت یا ضعف بدنست که قادیه از فعل خود باز ماند چنانچه
در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلا حرارت است که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد و اجسام حرارت
غریزی و این سبب سردی و خشکی عارض شده باشد یا افراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش
ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ بی اشتعال و التهاب گاه بود که در لمس سردی محسوس گردد و
نبض صغیر و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود و
علاجش ترطیب و تسخین باشد **حمی دموی** آنرا حمی مطبقه گویند از غلیان خون بی عفونت
میباشد و این قسم را سونوخس خوانند علامت سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی
و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وی و قشعریره و ناقص ابتدا گردن است و دادن ماء الشعیر
که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا ریباس و از اشربه شراب عناب و شراب آلو و شراب زرشک و
شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب انار ترش و شراب انارین و یا از عفونت خون است و علامتش
علامات سونوخس است با زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی این قسم را مطبقه
خوانند و حمی دمویه عفنیه سه صنف بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیرد زیاده از آنچه تحلیل گردد
متساویه یعنی متعفن مساوی متحلل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود و علاجش علاج سونوخس
است اما دموی خارج عروق حیاتی بود که حادث گردد در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات
نفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آنها مذکور شد **حمی صفراوی** اگر صفرا خالص در خارج عروق
متعفن شده باشد **غب خالص** نامند علامتش آنست که یکروز بود و یکروز نبود و با نافض بود
و قشعریره یعنی در لرزه چنان نماید که سوزن در روی میزنند و قلب زبان ناقص و زود گرم شدن

دق شیخوخت

حمی دموی

حمی صفراوی

وتشنگی وخشکی وتلخی دهان واضطراب وقلق وقی مراری وباقی علامات صفراوی علاجش آنست که تا روز
سوم شیره تخم کدو دهند با لعاب بزرقطونا وشراب نیلوفر وروز چهارم بعوض شیره تخم کدو شیره تخم
کاسنی وشیره تخم خیارین وروز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد یعنی بجای شیره تخم خیارین شیره تخم
کاسنی شیره تخم کدو وشیره تخم هندوانه دهند واگر بعوض شراب نیلوفر سکنجبین شکری دهند مناسب است
وروز ششم که روز سکون نیست فی الجمله تحریک مناسب است وبعوض تخم کدو وتخم هندوانه شیره تخم کاسنی
وشیره تخم خیارین ودرین روز مسهل نباید داد که خطر است وروز هفتم که روز نوبت واول بحرانات
بجای تخم کاسنی وتخم خیارین شیره تخم کدو وشیره تخم هندوانه باید داد ودرین روز هیچ تحریک
خوب نیست وروز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر وترنجبین وشیرخشت وخمیره بنفشه یا گلقند شکری
یا عرق کاسنی وعرق نیلوفر در آب تمر هندی دهند وروز نهم شیره تخم کاسنی وشیره تخم کدو ولعاب
بزرقطونا وشربت نیلوفر وعرق بید مشک دهند وسکنجبین نه بلکه بعد از مسهل در دادن سکنجبین خوف حدوث
سحج است وروز دهم باز مسهل روز هشتم دهند وروز یازدهم که روز انذار وروز نوبت است باعتبار روز
انذار که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعداد رفع شدن در روز بحران ضرورست شیره تخم خیارین
دهند وباعتبار آنکه تسکین ضرورست شیره تخم کدو باید داد با لعاب اسپغول از برای تسکین حرارت مسهل
واخراج بقیه مسهل که اگر چیزی باقیمانده باشد باز لایق دفع شود با شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر
وعرق کاسنی وعرق بید مشک واگر بقیه از تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند
وروز سیزدهم اگر چه روز نوبت است ودر روز نوبت بقانون مقرری تسکین ضرورست لیکن چون تنقیه کرده شده
است از تحریک ضرری متصور نیست واز برای استعداد روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ است
فی الجمله تحریک ضرورست شیره تخم کاسنی وشیره تخم خیارین با لعاب واشربه مذکوره دهند و
روز چهاردهم که روز بحران است استعمال محرک بهیچ وجه جایز نیست شیره تخم هندوانه با لعاب بزرقطونا
وشراب نیلوفر وعرق بید مشک دهند وروز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد شیره
تخم کدو دهند وباعتبار آنکه روز بعد بحران است واحتیاط برفع بقیه آنچه طبیعت آنرا بحرکت در آورده
وقادر بر دفع نشده باشد محرکی باید پس شیره تخم خیارین داخل باشد با لعاب بزرقطونا وسکنجبین
شکری واگر تا پانزدهم حمی زایل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند وبعد از شانزدهم حکم تپ [illegible]

رگ دارد بعلاج حمیات مرکب صفراویه علاج باید کرد که درمیان غب خالص اگر آب بسیار خورده باشد
نمیتوان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتباس ثقل و امتلا شود با
مبردات گلقندی توان داد و غذا آش جو باشد و شوربای ماش با آب تمر هندی و اسفاناخ و کدو
و از میوه ها انار و هندوانه و امرود و لیموی شیرین خوب است و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت در آخر روز
باشد و صبر نتوان کرد و در روز نوبت مسهل جایز نیست و اگر تدبیر این تب خطا نشود از هفت نوبت تجاوز
نکند و اکثر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص بسا باشد که تا ششماه بکشد و
علامت غب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت کشد بلکه
سی ساعت بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاج آنست که از علاج صفراوی و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا در داخل
عروق بود پس یا در تمامی عروق است یا در بعضی رگها که حوالی دل یا فم معده می باشد و یا در عروق حوالی
کبد پس این هر قسم حمی محرقه صفراویه است و اگر در بعضی رگها بود سوای آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند
و درین هر دو اشتداد غب می باشد یعنی یک روز کمتر است و یکروز بیشتر و اعراض آن یعنی درشتی زبان
و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص بود
الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر و قرص کافوری و حبوب کافوری باید داد و طلاهای سرد بر دل و جگر
مانند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی مریض نهادن و مبردات بر ناف و بر سر
کرده نهند و گاه باشد که در غب لازم فصد اکحل فایده دهد و گاه باشد که التهاب را زیاده کند و محرقه بلغمیه
نیز میباشد که ماده آن بلغم شور بود مرکب از بلغم تفه و مره صفرا و علاج آن علاج حمیات که از صفرا و بلغم است

حمی بلغمیه اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد این را **مواظبه** نامند علامتش ابتدا
کردن بانفض است و سرما و دیر گرم شدن و خون گرم نشود و قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض
و بقی بر آمدن بلغم و تهبیج و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی
را نافض و چند نوبت که گذشت ازین حال خبری نبود اما نوبت تا بیست ساعت تواند بود و علاج
ز نوبت گذشته باک نگردد علاجش سکنجبین عسلی با سکنجبین گلقند آفتابی ضم کرده گلقند نصف با
سکنجبین بحسب مزاج مریض تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری با این نسخه صفت را زیانه پنجدرم
بادیان مقشر درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنجدرم سرکه سیر قند سفید ده سیر

نمایند و در اول بر نوبتی بجهت ترب شبت با سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده پخته
شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند حب مسهل نافع از برای حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یک درم
مصطگی یک دانگ ترید سفید مجوف نیم درم شحم حنظل یک دانگ کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت است
و اگر تقدم بر این مسهل در طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بحقنه که در آن قنطوریون دقیق و مغز خیارشنبر و بلاب
و سنامکی و گل خطمی باشد نرم سازند و اگر وقت خواب یک درم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا
نخود آب باشد که در آن رازیانه و مرغ و کبک و تیهوج انداخته باشند و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
در آید معده سبک شده باشد و اگر تغذیه بر این وجه میسر نشود با آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل
عروق بود تپ بلغمی لازم حادث شود و این را **حمی لثقه** گویند علامتش علامات بلغمی و انتزاع است
الا آنکه با این ناقض نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تب بدق شبیه بود و در شبانروز
شش ساعت فتور داشته باشد و علاجش علاج مواظبه است الا آنکه بملطفات و چیزهای گرم تدریج
و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمو و چیزهای که ادرار
کند مثل تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان می داده باشند بعد از آن سکنجبین نیم گرم با مالیدن آن در
تبهای بلغمی مناسب بود و اگر نسج عنکبوت را در تب بلغمی با لبد بالای جبهه فایده دهد **حمیات سوداویه**
اگر ماده خارج عروق بود ربع دایره حادث شود یک روز بگیرد دو روز نه و این یا از سودائیست که از سودا
طبیعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هر یک از این اقسام اربعه علامات آن
خلط بود که از آن تولد میکند و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد
از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر
از احتراق خون بود فصد باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از
بلغم باشد سکنجبین عنصلی دهند و بمطبوخ تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و ترید سفید
و بسفایج و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب لیمو و عرق کاسنی
و عرق گاوزبان در همه قسم نافع است و قی به سکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند و مسهل از سنامکی و ترنجبین
و خیارشنبر و شیرخشت مقوی با افتیمون با روغن بادام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط
متولد منه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دایره حادث شود و این قلیل الوقوع است

وعلامتش صغر نبض و تلوّن و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت بر بلغمی و اندکی آن از صفراوی
و اشتداد او ربعی بود و علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن اگر قوی باشد و استعمال مدرات
و مسهلات سودا و علاج عام در همه اوصاف ربع آنست که روز نوبت هیچ نخورد دیگر صفراوی باشد که
سکنجبین دهند در ابتدای آن قی فرمایند و در میان لرزه آب ندهند در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده
جمع شده باشد البته قی کنند و در آخر تب سکنجبین یا شراب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و روز دیگر
نخود آب کرده ان سرکه یا آب کامه و مویز و تمر هندی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص و ماده آنچه لایق دانند چیز
دران انداخته باشند باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بر مزوره یعنی بی مرغ اقتصار کنند
می شاید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود اما در روز مقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای
مرغ خوردن نباشد بهرا گرداند و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب یا طبیعت قوی باشد بجای مرغ گوشت
بزغاله تخصیص و تبیک علامات از آن ظاهر شود در روز مسهل دادن روز دوم راحت بود **حمیات**
مرکبه هرگاه مثلا دق و خلطی یا دو خلطی مثل سوداوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند آنرا مرکب گویند و ترکیب
بر سبیل مبادله می باشد چنانکه یکی بگذرد و دیگری بگیرد یا مداخله چنانکه یکی بگیرد در میان آن دیگری بگیرد
یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از جمله مرکبات آنچه باقی یافته شده **شطر الغب**
است و این تبی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشند و در غب غیر خالص گردد خلط
از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا نه چنان است پس هر دو یا آنرا دایره بود و یا لازم یا هر دو
دایر بود و بلغمی لازم یا عکس بود و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات آن ظاهر گردد و گاه بود که بلغم غالب
بود و علامتش غالب و اخص علامات شطر الغب است که در یک روز قوی تر باشد و علاجش مرکب
از علاج صفراوی و بلغمی متغیر باشد و باید دانست که در معرفت مولد حمیات اعتماد بر اعراض کنند
نه بر نوبت چه می شاید که دو غب باشد یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم
شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب آید پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب آید
علاج آن حمیات صفراوی مستتبع خطا و خسران گردد اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات و عدد نوبات
بعضی مرکبات نتوان استدلال باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس احتمال آنها علم بوقوع نوبات این
حمیات تعلق دارد چنانچه در دو غب و سه ربع باد و مواظبه عدد آن معلوم گردد و چنانچه اگر دو روز گرد

دیگر روز بگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع است و اگر دو روز بگذرد و دو روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب
از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز بگیرد علامت دو سدس باشد پس درین سه صورت آخر
بدور نوبت عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم بعدد و در صورت اول بر نوبت و باید دانست
که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بزیادتی غلظت و علاج آن مثل علاج ربع بود بزیادتی استعمال
ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل ندهند بمسهل و حبوب و بعضی گویند که
حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود اما در ماده ساکن باشد و متوجه بعضو شریف نباشد
که اگر چنین بود قبل از نضج واجب بود چه دادن مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب
هلاک مریض و در جای انتظار نضج واجب بود اگر در تلطیف قبض باشد حقنه کنند و لین ضعیف توان داد و در
روز نوبت و روز بحران مسهل نباید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات
صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحران غیر ایام بحران روزها
که دران ایام از ایام بحران نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و
چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای که دران ایام بحران ضعیف واقع
شود و این ایام را ایام بحران ردی خوانند سیوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که دران بحران نادر
افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزهای که
دران ایام بحران واقع می‌شود بجمله بیست و پنج روز است و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر چند نوع
بحرانهاست خصوص در حمیات دموی و نزدیک بقصد باشد پس اسهال پس قی پس عرق پس ادرار بول
پس اخراج

باب پانزدهم در اورام و بثور و امراض که در جلد حادث می‌شود حصبه و جدری

حصبه را انطار سی سرخجه گویند و سببش غلیان و جوشیدن دم و تری
و صفراویه خون است و جدری آبله را گویند و سببش غلیان خون و دفع فضلات است که از خون یا در وقت
حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور تا غلیان نکند صاف نگردد
و سلیم تر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعد از اندک زمانی بآسانی بیرون آید بی کرب و اضطراب و بدترین
هر دو سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جدری آنچه پهلو بادرشته باشد یا متعفن
بود یعنی متصل بیکدیگر باشند و علامات این هر دو مرض تب مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن

[illegible]

بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و بیداری بود علاج اگر مانعی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و غذا شوربای
عدس سنج و از اشربه شربت عناب با عرق گاوزبان و دو درم خبه یعنی خاکشی که آنرا بشیرازی شفترک
گویند سنگشته کرده با شراب عناب بدهند و قدری در جامه بستر بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند یا خوف
فرو شدن بود غسل آب و پایان عنب الثعلب و کشنیز از هر یک یکدرم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند
و بپالایند و با شراب عناب و تخم خبه یعنی خاکشی بدهند و قدری آب گرم در زیر دامن نهند تا بخار آن بامعا
رسد تا دیگر داند و بسهولت بر آید و از برای حفظ اعضای باطن تقید کنند که یکدانگ مروارید ناسفته سوده و ارزیا
سهولت بروز و تسکین الم بروز آن یکدانگ گل شقایق النعمان بر بهترین هدایایی که بروز مطلوب است
یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نخود و عدس گو زبر بدهند و اگر در این طبیخ چند عدد انجیر باشد بهتر است
و اگر طبیعت محصور محرور و نرم بود تنقیص کنند اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یا قبض کنند
و اگر درد بقبض آن بشراب صندل یا شراب سفرجل جهد نماید و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن
بریزند و آب تو دیگر کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده کند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده
یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده با شیره انار دانه ترش در چشم چکانند منع بر آمدن آبله در چشم
کنند و اگر پا را اسجا که با آب گرم خمیر کرده باشند بر بندند بخاصیت این عمل کنند و صندل را بگلاب
سوده در بینی چکانند تا منع بر آمدن آبله در انجا کنند و بشراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در و
سماق و گلسرخ و عدس مقشر جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از ان محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ
بود در آب و بر جامه خواب تحمل نیاورد بر آرد جو یا آرد ارزن خوابانند و بیک کرفات نرم بود انسب است
و اگر موضعی ریش گردد گلسرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده بر انجا بریزند و اگر آبله دیر خشک
شود قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند زود خشک شود و ازین قویتر آنکه عدس و گلسرخ و تراشه
چوب گز در آب بپزند پس قدری نمک در وی افکنند و پارۀ پنبه بان تر کرده بر آبلها نهند و از جائی آبلها
شگافته بود نمک آب دور دارند **شری شرها** باشد بعضی خورد و بعضی بزرگ بر بهن بیشتر باشد
دفعة پیدا شود و با خاریدن و کرب یا از خون می باشد علامتش بسیار سرخ بودن است با حرارت و
ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علاجش فصد اکحل است در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد
و تلیین طبیعت به آب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زردآلو و در وقت ظهور آن آب فاتر بدن

ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گلسرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس و تمر هندی باشد و از میوه آلو و انگور
و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم می باشد و علامتش میل آن بسفیدی و هیجان آن در شب است
و علاجش است که مطبوخ هلیله زرد مقوی به تبرید دهند و غذا شوربای ماش و نخود باشد و از اشربه
سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب کرفس سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر تمام بدن
بمالند **ماشرا** آماس سرخ بود که بر سر و روی و پیشانی حادث گردد و علامتش سرخی آماس و درد و ضربان
در سر و روی است علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت است بشیرخشت و تمر هندی و در
وقت تلیین صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا نمایند تا ماده فرود نیاید و غذا شوربای ماش و کشنیز و
عدس با تمر هندی ترش کرده است و از اشربه شراب عناب به تمر هندی ترش کرده و صندل سرخ
با کشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر بشگافند و زرد آب بیرون آید موم سفید و روغن گلسرخ و مردارسنگ
مرهم ساخته بگذارند **جرب** یعنی گر یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه
بالجمله جرب از فساد خون باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودا سوخته علاجش
اگر مانعی نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر
در همه اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب امری عظیم اثر بین است هر روز نیم مثقال خورند سه روز متعاقب
بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزها است
جرب و حکه را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار دارند طلائی نافع از برای جرب رطب صفت آن زراوند
چوبه ماميران قنبیل مردارسنگ اشق خبث الحدید نوشادر اشخار کبریت زرد کوفته بیخته اجزای مساوی
بروغن گلسرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا نافع از برای خشک و تر صفت آن تخم تیای کرمانی
مغسول مردارسنگ زیبق مقتول سرب از هریک دو مثقال سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند
و بار دیگر داروها در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گلسرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بحول
الله تعالی نافع است **قوبا** بفارسی بزلون گویند و بهندی داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر
پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود تنقیه حاجت نیست مگر اینکه
باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پهن کنند و قدری
گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم

مرداسنگ زراوند وصمغ آلو وحضض را کوفته بسرکه و روغن گلسرخ سرشته طلا نمایند وسیاه دانه
(سعفه) مذکور مناسب است **سعفه** جوشش بود که منفتح گردد بر سر و رو و در کودکان بسیار حادث می شود علاج
اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم شود یا سودا بود با نچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای
نافع صفت آن توبال مس و انزروت سفید مرداسنگ کاغذ سوخته مجموع را نرم کرفته بروغن گلسرخ
وسرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای دیگر گل تیور کهنه کیخ و نمک طعام تخم خرو سوده بسرکه کهنه
سرشته طلا نمایند طلای دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه حنا مرداسنگ [illegible] را کوفته بسرکه کهنه
(دمامیل) و روغن گلسرخ سرشته طلا نمایند **دمامیل** گاه برآمدن دمل بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن مناسب خلط
غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند
(تشقق) وازمیوا انار ترش وریباس باغوره با تمر هندی مناسب است **تشقق** نافع از برای دمامیل صفت آن
زرشک منقی آلوی بخارای خوبانی عناب شب بخیسانند و صبح در آب آن شراب عناب داخل کرده بیاشامند
و با بتدای حدوث ورم روادع بر آن استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده می شود صفت آن
صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا باب خرفه تازه و کاسنی سبز و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر
روادع نفع نکند و جمع خواهد شد محل خطمی کند خبازی با سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود کندم
جاویده با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند تا پخته شود و چون خواهند که بکشایند خمیر
و تخم مرو و سرگین کبوتر در هم سرشته بر آن نهند و چون بکشایند و از ریم پاک شود مرهم از مرداسنگ
(داحس) دو درم سفیداب قلعی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم ساخته کذارند **داحس**
ورمی گرم بود که نزدیک ناخن بهم رسد گاه ناخن شود علاجش ضربان قوی و درد کننده گاه بود که تب شود علاجش
فصد تلیین طبیعت است و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا لماز و سبز بسرکه سوده
طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده با اندرویا اسپغول بسرکه سرشته ضماد نمایند و اگر درد قوی باشد
بزرالبنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بر آن برف یا یخ نهند اگر دفع شود فبها و الا در روغن گرم
نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم پخته بشیر گاو آغشته بر آن بندند یا گندم را
(ثآلیل) خائیده بر آن بندند یا تخم مرو و انجیر کوفته بر آن نهند تا پخته شود پس بکشایند بیشتر باید در آب گرم
نهند **ثآلیل** آنرا زخ گویند و سبب آن یعنی ثآلیل خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو

علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بر مسهل اقتصار نماید و اگر عدد آن
اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا گرمازج یا سرگین نبز بسرکه سوده طلا نمایند زایل گردد و زرنیخ
زرد با مویزدانه برون کرده طلا نماید زایل گردد **حمره یعنی درمیان عوام سرخ باد**
معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت بران بمالند زایل شود و باز بزودی سرخ شود
و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی بموضعی و از جائی بجائی رود و این قسم را خالص گویند
و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا آش جو و از اشربه شراب عناب که تمر هندی ترش
کرده باشند طلای نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه و برگ خرفه تر و لسان الحمل و اسپغول
و گلاب درهم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج محلل نباشد و غیر خالص آن بود که صفرا بخون مختلط
باشد پس از پوست تجاوز کرده بود و درد کند و از موضعی بموضعی فرو رود و به فلغمونی که ذکر خواهد شد
شبیه باشد علاجش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد از ان استعمال طلا رادع پس طلا محلل
مثل خطمی و خبازی و آرد جو **جمره** حجم دانها باشد بسر بهم متفرق میباشد و مجتمع میباشد و بنهایت
سرخ میباشد پس خشک ریشه گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند و
علاجش فصد و اسهال صفرا پس دفع سرکه را از زمین شخ کو طین خرد بریزند تا بر جوشد پس قدری
کافور قیصوری بران بریزند و بر مواضع جمره طلا کنند **نار فارسی** مثل جمره بود الا آنکه بر جای که ظاهر
شود خطهای سرخ مثل زبانه آتش پیدا شود علاجش مثل علاج جمره بود بعد از فصد و استعمال
بر چیزهای که رطوبت و مائیت در خون احداث کند مداومت نماید مثل ماء الشعیر و هندوانه و تفاح و
و کدو و دوغ طلا نافع از برای نار فارسی صفت آن بازه سبز حضض مکی کافور قیصوری
سوده بسرکه و لعاب اسپغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته
طلا نمایند **فلغمونی** ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان است
علاجش فصد است و در ابتدا طلای از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده
بسرکه و آب کشنیز تازه و اگر از این طلا درد زیاده شود فی الحال دور کنند و بجای طلا را بر عضوی
که بالای آفت نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون
بینند که از آنچه هست زیاده می‌شود طلای از آرد جو و آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون

بیند که گرمی شود طلای از بابونه و اکلیل الملک و برگ کتان و حلبه کنند و در همه اورام از رعایت اوقات اربعه
غافل نباید بود در ابتدا رادع و در تزاید جمع کردن میان رادع و مرخی و در انتها مرخی و محلل و در انحطاط محلل
صرف نهند و اگر بینند که تحلیل نیافته و جمع شده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال این تا نضجه شود
و تدبیر کشادن آن کنند و ش سرگین کبوتر و اشق یا با آلت **اورام مغابن** سه عضو بود که هر یک مفرغ
عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی در زیر بغل که مفرغه دل باشد و اربیه یعنی بیخ ران که مفرغه جگر بود
و الاذنین یعنی پس هر دو گوش که مفرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث گردد از آن جهت که
اعضاء رئیسه مواد را بانجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف رئیسی و یا دری بود و از آن موضع بوجه آن
عضو یا روت شده باشد چون بآن اعضا رسد در انجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد و آنرا لحوم رخوه گویند
علاجش تضمید و مرخیات و بعد از تنقیه بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن با بخار و سکلید
و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع جایز نبود درین موضع خنازیر و سلعه و غدد و خنازیر
ورم صلب و غلیظ بود و بر ظاهر آن گرهها و ناهمواریها باشد و در گوشت بسته بود و در لحوم رخوه
گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود که یک کیسه سلعه ورمی بود مختلف باشد در جثه از مقدار نخود
تا مقدار خربزه و از آنکه بود و در گوشت بسته نباشد و با انگشت توان گرفت و بهر جانب حرکت توان
داد و آن چهار قسم است و غیره دارد و الحمیه و شرایه یعنی در اندرون مثل این چیزها بود و غده ورمی
بود صلب بمقدار فندق یا خوردتر بر کف و پیشانی بسیار واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن است که
غده زیاده نشود و غلافی ندارد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و باز عود کند
وگاه بود که عود نکند علاج این هر سه تنقیه بلغم بود بقی و اسهال با ایارج فیقرا ای قوی نجار یقوی ضماد کرد
برداغلیون حلبه و بزرکتان و خنازیر را بدیاخلیون و ایرسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و سم کوزه
را سوخته در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر با این تدبیرات مداومت با نهایا تحلیل یا فربها
والا پخته گردانند و بشگافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود و بانچه ذکر شد تحلیل نیابد از بن دو کار
باید کرد شکافتن و بیرون آوردن با کیسه که آنرا کیسه السلعه گویند یا با ادویه معفنه ریش گردانند صفت
آن لکک آب انار ترش چهار جزو زرنیخ دو جزو توتیا مس سوخته جزو نقطرن دو جزو مجموع را نرم سوده
بروغن گل سرخ سرشته طلا نمایند و صفت تنقیه را با ادویه محلله و معفنه علاج توان کرد و دفع آن جز

اورام مغابن

بیرون کردن نباشد و غدد را با اخلیون ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب گذاشته محکم بربندند

داء الثعلب و داء الحیه اگر ریختن موی سر و ریش و پوستی تنک نیز سفید دارا الحیه گویند و آنرا داء الثعلب می نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم است و بعد از حقنه (?) به تخم ترب و شبت و عسل و اسهال با ایارج فیقرا و قوی با اغاریقون است و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند و بسندان و پیاز عنصل طلا کنند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین را بسرکه عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات صفرا باشد علاجش تنقیه است بحب قرص نقرس (?) و مطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند پس فندق با پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ و کدورت و درشتی موضع و سایر علامات سوداست علاجش اسهال است بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز عنصل مالیدن و پیه خرس و سم خر را سوزانند یا بیخ نی خشک کرده سوده طلا کنند و روغن پیوسته بمالند و یا از خون می باشد علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون است و علاجش فصد است و استعمال اطلیه مذکوره و سم خر اهلی را سوخته خاکستر آنرا بروغن کنجد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در هر اقسام موی برویاند

کلف و برش و نمش و خیلان اما کلف پس حدوث کمودت (?) در زردی و تغیر رنگ و اندکی سیاهی آمیخته با سبزی و **نمش** حدوث سیاهی است که بسرخی زند و بیشتر بشکل مسند (?) بر از کلف رنگین تر بود و سرخی در آن بیشتر است **برش** نقطهای سیاه بود و گاه باشد که بسرخی و کدورت مایل باشد و بیشتر و زردی واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود رفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سوداویست پس طلا کردن به تخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا و خردل و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را به سوزن در زنند و بسرکه و گلاب بشویند و با دویه مذکوره طلا کنند

صنان یعنی بوی بغل و امثال آن تغیر رایحه و نتن ابطین و زیر پستان و میان انگشتان پای و پوست سر و عرق از عفونت اخلاط و حدت آنها بود علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان را صندل سفید و برگ مورد را بگلاب سوده طلا نمایند

قردوری بجهت نتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مرداسنج (?) گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم کوبیده بکار دارند

مناسبت دیگر بسر کودکان و پیران پاشیدن او و به پوست درخت مازو و جوز السرو سوخته ضم کنند **بهق**
سفید و بهق سیاه اما بهق سفید علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست
بدن و در پوست فرو رفته و آماس نبود و موی که از انجا برآید سیاه بود علاجش اسهال است بایارج فیقرا
و شحم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و بر کنگبین و اطریفل کشنیز مداومت نمایند طلای نافع
از برای بهق ابیض ترمس شامی پوست بیخ کبر و شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته
بیخته بسرکه سرشته در شب طلا کنند اما **بهق سیاه** تغیر پوست عضو است بسیاهی بسبب آن مخالطه
سودا بود و نجون علامتش آنست که چون دست بران مالند سبوسه ازان ریخته شود و موضع سرخ بماند علاجش
فصد است و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج باغذیه و اشربه و طلا نمودن است
بطلای مذکور و نوعی از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن تقشر کند
فلوس سمک علامتش علاج بهق سیاه بود با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج **برص** سفیدی که بر بعضی
اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و یکرنگ شود و سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم زان
خونی که غذای این عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو است از برودت و رطوبت و حدوث طبیعی بسیار می گردد که
آن خون که غذای آدمی گردد نیکو بود و از بلغمیه خالی و گاه بود که بر موضع حجامت یا شبه آن برص حادث شود
بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت برص سفیدی براق و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن
موضع و نازک بودن پوست آن موضع اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر
در گو افتد و چون سوزن در زنند خون بیرون نیاید علاجش هر چند این مرض را گفته اند که بسیار عسر العلاج
لاکن او ان سرار یعنی مزمنست که اطبا از علاج آن جسته اند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان
دارد متوجه علاج شده اند و علاجش استفراغ بلغم است و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و خوردن تریاق
و مثرودیطوس طلای نافع بجهت برص سفید صفت آن نقط سفید زرفت رومی خردل سرخ خرد
مویزج کندش شونیز بوره سرخ بوره سفید پیاز عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر
اطریلال کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و اطریلال را دانگی با عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشته
و یکدو ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند و باشد که همانروز یا روز دیگر آبله زند و زرداب روان
و صحت یابد **جراحات** اگر جراحت خورد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار

بهق سفید

بهق سیاه

برص

جراحات

چنان بود که در بستن نافع‌تر آن تمام برهم می‌نشیند بر هر جایی که افتاده نهند و رباطی دو سر بر بندند چنانچه
لبهای آن درست برهم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و سه روز بر آن
گذشته بود لیکن چرک و ریم نگرفته بود آن را بخراشند تا خون آلود گردد پس ببندند و اگر جراحت عظیم
و غائر بود از این ادویه ذروری ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته بیخته ذرور نمایند
و بر حوالی آن صندل سرخ و فوفل با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه سوده طلا نمایند
و اگر خیال امتلا اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد باز زنند و اگر غور داشته باشد و از آن
چیزی گوشت افتاده باشد و یا قعر اجزای آن برهم نمی‌نشیند و در میان فضا داشته باشد که رطوبت
و وسخ در آن جمع خواهد شد پس بادویه که تجفیف رطوبت و جلای وسخ تواند کرد احتیاج باشد ذروری که درین
وقت نافع است کندر صبر سقوطری زراوند ایرسا توتیای کرمانی مغسول اقلیمیا نقره مجموع را نرم کوفته بر
آنجا پاشند و بر بندند و باید که بستن نحو آن محکم‌تر و پیش سست‌تر باشد و عضو را بشکلی دارند که زرداب از آن
بآسانی بیرون تواند آمد و هر گاه خواهند که پاک گردد پنبه کهنه پر کنند پاک گرداند مرهمی که بعد از پاک گردانیدن استعمال
کرده می‌شود صفت آن مرداسنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد در روغن
گل سرخ گداخته ادویه را با آن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب بود مرهمی هندی
مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاو مرکی سرخ دو درم روغن کنجد نیم سیر کنده بهروزه نیم دانگ موم سفید پیاز پاو
اول پیاز را در روغن کنجد بریزند تا سوخته گردد پس صاف نموده موم را در آن بگدازند پس ادویه را کوفته بیخته
داخل کرده در هاون سنگی نشسته بمالند تا سرد شود پس یکبار بر بندد صبح و شام این مرهم چرک را پاک میگرداند
و زخم را مندمل میگرداند چون گوشت تازه بر آورد با ادویه مندمل و خاتم خشک کنند و آن ادویه مرداسنگ
سوخته برگ سوسن بلیله تازه و سبز گلنار فارسی زردچوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر بود
مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلای بدن اول به
تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین وجع و بیرون کردن گوشت بد و فاسد
را و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون چنانکه گفته خواهد آمد و اما جراحت عصب را چندان
ببندند که از ورم کردن ایمن شود چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول خبر آن بدماغ و از
آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کند با آرد جو و آرد باقلا و تخم کتان سوده بزیت سرشته ضماد کنند

واگر تشنج عارض شود آن عصب را که تمدد می کند بیرزند بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن
پیه بط و پیه مرغ خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد جبار باید گذاشت و اگر در آن شظایا
عظمی یا حصبی پیدا شود بیرون آرند مرهم ضماد کنند تا بیرون آید پس کنند و مرهمی بعمل سرشته ضماد نمایند و اگر
استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد گوشت فاسد را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را بتراشند و اگر
جراحت بر شکم و روده و ثرب بیرون آید باندرون بفرستند و شکم را بدوزند و اگر روده ها ورم کرده باشند
و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دستها و پاهای علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او
منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نرود دهن جراحت بمقداری که روده اندرون
تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی فرا رسد که ثرب سبز یا سیاه شده باشد آنمقدار که متغیر بوده ببرند و بر
رگی بزرگ که دران بود بریسمانی باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت احتیاط رعایت کنند

علاج سوختن از آتش و روغن گرم وغیره و روغن زرد و آب گرم و امثاله

موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله برنخیزد طلا با خشک مثل صندل و خرفه و برگ بید تازه و پوست خیار
بید کهنه که آنرا بفارسی پوسیده گویند سوده طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله برخیزد و عظیم بود فصد
کنند و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بران بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود بمرهم نورد علاج کنند صفت آن
بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه در شستن یکساعت بگذرد که در آب باز
چهار جزو از ین شش جزو از روغن گلسرخ و دو جزو موم سفید و یک جزو سفیده آب قلعی سرشته مرهم ترتیب
دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است آب سفیده
تخم مرغ و سفیده آب قلعی و زیت است که ترتیب داده بران بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پس
از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا بریزند و خرقهای خشک بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده تخم
مرغ سرشته بران بمالند و اگر از آفتاب پوست بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را بسفیده
تخم مرغ بالعاب اسپغول یا مغزان میده در آب آغشته طلا کنند از آفتاب متاثر نشود

باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و حجر

کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیواری بروی افتد
یا ضربه بر سر او بزنند یا کسی از بلندی بیفتد یا عضوی از و شکسته گردد علاج مشترک

است بیان این مجروح فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هرچند در بدن غلبه خون نبود مگر در این موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس به تلیین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه لینه نمایند با آب عنب الثعلب و تفلوریون و فلوس خیارشنبر و برق کاسنی و روغن بادام شیرین و هند از برای خوردن ضمادی که بران عضو ضماد نمایند صفت آن سنبل بغدادی سنبل هندی که آنرا میده لکری گویند برگ مورد از هر یکی دو درم برگ گل سرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری ده درم با من هشت درم آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک ده درم طلا کنند و غذا ماش مغز بشیره بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر مومیایی خالص میسر آید نهایت نیکو بود یک قیراط بخوردن دهند و بیش بعضی یکدرم است که زیاد است و بیش بعضی بیست و چهار قیراط و آنرا در طبخ دادن مناسب و زراوند نیم درم فوه الصبغ یکدرم عنب الثعلب سه درم گاوزبان چهار درم بجوشانند و صاف نموده بقند شیرین کرده بدهند و اگر **ضربه و سقطه** بر اعضا واقع شود برگ مورد و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بروغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم یا قی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی در تنقیع عدس دهند و اگر کسی را بچوب و تازیانه و امثال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب بپوشند و تا دیگر روز بر بندارند و اگر قادری خاکستر آن بر آن موضع بپاشند پس پوست بر روی آن بپوشند بهتر باشد و اگر مردارسنگ و سفیده آب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ مرهمی سازند و بمالند نافع باشد علاج **خلع و کسر** خلع برون آمدن زایده استخوان است تمام از مغاکی که در استخوان دیگر است که میان هر دو اتصال موضع هر دو بان بود و دوم اندکی بیرون آمدن باشد نه تمام و دومین کو خفگی بود که انزا ربی نیز گویند که با استخوان انچه مگردان در آمده است برسد علامت انخلاع ظاهر می شود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از مقابل درست بکلی را با دست صحیح مقابله کنند لیکن خلع بازو و مفصل ورگ را دشوار توان دانست زیرا که سر عضو هر گاه منحکم گردد در بغل افتد پس ظاهر نبود و سر برون در اربه یا ناحیه ورگ افتد و انجا گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم بازو موی سند بر است که در زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن دوم آن دست بهند انها و پهلو و علامت برون شدن آن بود و دراز شدن برابر با بود و از بازی اگر بجانب پیشتر افتاده

باشند و ظهور دری در ابه عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پا از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو افتادن ازبه و کاسته شدن آن علامت وقتی آن بود که در مفاصل اندک تغیری دمو از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات ممکن بود و درد حجم حرکات بهمه جانب ممکن بود علاج خلع را بعد از ورتق به شکل طبعی باز آرند طلائی نافع از برای خلع صفحه آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی مرمکی خطمی سفید گلسرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و رقی دهن را هیچ طلا موافق و کافی بود اما کسر آن شکستن استخوان است عضو را و استخوان از رتق مساوی گردانند و گاه می باشد که بعضی از پارهای استخوان که اصلاح آن افتد نتوان داشت دور باید کرد و عضو را باید بست بر باط رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن موضع کسر را محکم به پیچند پس رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار کرت متوجه زیر آن شوند و در هر دو پیچیدن است در ابتدا محکم پیچیده و خیر آنکه می پیچند اندکی بسستی میل کنند پس ماده بجابره طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز بکشایند مگر آنکه درد قوی حادث گردد و ما دون رباط سرخ گردد پس باید گشاد و سست تر باید بست و اگر خارش قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا بریزند تا خارش ساکن گردد و یک زمان استراحت نموده باز به بندند رفاده ها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر چند روز بگذارند و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و نکشایند الا در چهار و پنج روز یا زیاده و ضماد حراز عدس مغاث بغدادی و مغاث هندی و گل ارمنی و آب مورد سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغانه و برنج یا بطون البقر و بطون بره در غایت در آخر امر در وقت انعقاد شید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا از انعقاد شید پیدا شدن خون است هر رفاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جیده را بانجا که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن گشاده دارند و قرص پنبه بر آنجا نهند و چون زرداب کم گردد از ورم ایمن گردند مرهم رویاننده نهند و اگر خون میرود و نمی ایستد از صبر و کندر و دم صافی و دم الاخوین ذروری ساخته بران پاشند

تا خون ایستد بیرون آوردن خار و پیکان پیکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا مرهم کنند بر کنند اما خار و آنچه
مانند آن بود بیخ نی یا شلیم را بکوبند و ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زراوند و زفت بکوبند
کوفته بعسل سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس آرد شلیم بعسل سرشته ضماد کنند **فساد اطراف بسرما**
سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم است بآنجا و مختفی و محتبس شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند
علاجش اگر ورم نکرده باشد و فاسد نشده باشد لیکن ابتدا کرده که سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بر آن طلا
نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند که در آن شلغم و گاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب و حلبه و کتان جوشانیده
باشند و چون بیرون آرند روغن مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد و نیشها در آن نهند و نیش را نیک
فرو برند و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و بعد از دو ساعت بسرکه و آب نیم گرم
بشویند یا بشراب نیم گرم و اگر آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشد چغندر و کرنب را بپزند و یا روغن گوسفند
یا روغن گاو و بکوبند که مثل مرهم شود و بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده یا سیاه گردیده بیفتد پس بعلاج قرحه
علاج کنند **باب هفتم در طرد هوام** از مسکن و تدبیر نهش هوام و گزیدن سباع و علاج سقی سموم
وادویه سمیه اما طرد هوام پس آنکه در نگاه داشتن گربه و لقلق و طاوس و خارپشت و ابن عرس و گوزن در خانه
هوام از آنجا بگریزند و اگر خطاطیف نیز بکشند بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود و اگر ریسمان را بقطران سیاه
و حلتیت آلوده کنند و بر گرد خواب گاه دایره گردانند هوام در نیایند و تبخیر شاخهای درخت انار و بیخ آن و تبخیر
فنجنگشت و در جامه خواب نهادن آن همین عمل کند و از چیزهای که مار بگریزد تبخیر پشم بز کوهی بود و شاخ گوزن
و موی آدمی و سرگین و سداب و گوگرد و خردل اگر بمسکن مار نهند بگریزد و طرد عقارب از تبخیر بعقرب یا کبریت یا زرنیخ
یا سم خر یا بز یا روغن گاو از با دروج و ترب و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل و خرنوب در آب بجوشانند و
آن آب را در خانه پراگنده کنند و اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند طرد بق دود گاو
یا سرگین گاو یا سیاه دانه یا چوب تاغ و یا برگ سرو و جوز آن و اگر روی را بروغن چرب کنند کمتر نیش رسانند
طرد زنبور بخار گوگرد و سیر طرد فار موش بز را اگر پوست باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان
بگریزند طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذع و نهش حیات باید که اول بالای
موضع را محکم ببندند و محجمه بسیار و بیابی بمکند و اگر محجمه حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه باشد و دندانهای او معیوب نبود
دهن را بشوید و چرب کند و بمکد و آب دهن را اندازد و بسیار بمکد و در نهش جمله هوام اول این عمل باید کرد

واگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند واگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را ببرند
تا استخوان واگر میسر نشود موضع را به نیشتر بشکافند و دهن زخم را گشاده گردانند و بعد از امتصاص و
مکیدن بسیار که با دهن از این ادویه را ضماد نمایند زفت رطب فرفیون جاوشیر قنه اگر اینها حاضر نبود
سرگین کبوتر و نوشادر وخاکستر چوب انگور واگر تریاق فاروقی میسر آید در اول مفید بود و در آخر فایده
ندهد و مقدار شربت تریاق فاروق جهت این نفع یک مثقال بود و خوردن خلاصه یک مثقال دفع جمیع سمها
و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن توم با شراب نیز شراب با پیاز یا آنکه نافع میکند از علاج دیگر از زهر
جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر چیزی مانع آن نشود مرتکب آن شدن خطای محض بود و اصل خشخاش
در نواحی استرآباد است بار دارد مشهور است منفعت آن درین باب متواتر رسیده طرد عقرب بعد از آن
بالای آن و امتصاص نمودن بنجرد گرم کنند و بادروج کوفته و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید بود
و عقرب را اگر میسر باشد بشکافند و ضماد کنند و از مفتحات خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی که عقرب
بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج ضد کرفس است **رتیلا** و عضاء و سام
ابرص رتیلا بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معهذا در کتب طبی مذکور شده اما عضایه و حربا
که از جنس آفت و هر کدام از اینها اگر بگزد دندانهای او در آنجا بماند و آن سبب درد کند تدبیر بیرون
آوردن آن آفت که بخاکستر چوب انگور و انجیر و روغن زیت با انجیر طلا کنند و با فتیله داغ کنند تا
در آن آویزد پس بخاکستر و روغن بذر کتان طلا کنند و اگر درد ساکن نشود بسیار بکنند و در آب گرم کرده
سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام ابرص گزندش خراشی باشد و نقطهای سیاه
بردی است آن نیز دندانها بگذارد در هنگام گزیدن و از گزیدن آن تب مطبقه و در میان آن
لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که با فراط درد هلاک کند و موضع
نهشش سبز و زرد شود و زرداب و رطوبات فاسد سیلان کند پس بعرق که گذشته
آنرا بیرون آرند و قدری ابریشم را مانند ابریشم مقرض نموده با نیز قطرنا در آنچه در آن صمغ عربی
حل کرده باشند بیرزنند و ضماد کنند و یکروز بگذارند پس برفق باز گشایند تا دندانها بیرون آید
و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب باشد پس
از آن بعضی آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند **عضض کلب** کلب حیوانیست

عضایه و حربا

کلب

که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض می‌شود و گفته‌اند که بغل را نیز عارض
می‌شود و این را از آن سبب کلب نامیده‌اند که در سگ بیشتر واقع می‌شود و این حیوان را که این
حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهان بیرون افگندن کف و لعاب
بسیار آمدن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان هر دو پا بر زمین میکشد و در رفتن مثل
مستان بود و اگر گرسنه شود نخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد و نیاشامد و بر هر چیز که رسد
حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر بان رسند خشوع
و تملق کنند بحرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بود
و قبل از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده شده کلب کلب را بعد از
هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه یکسال در تاخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت
و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهایی و دشمن
داشتن روشنایی و ترسیدن از هر چه بیند و در حال از آن سکوت نمودن از آب و رطوبات ترسیدن
یا از انجس و پلید شمردن از ین سبب از شرب آب باز ماندن و هر گاه که باین مرتبه رسد امید
صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی متخیل او گردد و هر گاه چنین باشد طمع از سلامتی
او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر که را بگزد او را نیز این
حالت عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید و گاه بود که در بول
معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته کلب است یا غیر آن پاره
نان را برطوبتی که از زخم او سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ
دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر بخورد و یا بخورد و
بمیرد دیوانه بود و علاجش موضع گرفته را گشاده گردانند و حجامت بسیار فرمایند پس سیر
کوفته با سرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد نمایند یا جاوشیر با سرکه سوده و بازرفت گداخته
مخلوط کرده ضماد کنند و یا سیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر خوب نرم کرده ضماد نمایند
و تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز گشاده گردانند دهن جراحت فایده نبود
لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هر گاه ببینند که آثار اندمال پیدا شده یا ادویه

دواء الذراریح

سر کدورت ایجاد نمایند و تا بکشایند و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا اشتغال باید نمود دواء الذراریح
دواء السرطان باشد و دواء الذراریح بگیرند ذراریح فربه و سر و پرها و پاها جدا کرده و انداخته یک مثقال عدس
مقشر یک مثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یک دانگ نرم کوفته با آب سرشته
قرصها سازند و هر روز صبح و شام دو دانگ با آب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود بطبیخ
عدس و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دواء الذراریح دهند در حمام برند
و در آب زن نشانند تا در آب زن بول کنند و از سرما نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش داشته
باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر دواء الذراریح بگیرند ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه
گفته شده و یک شبانروز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از یک
شبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین بکنند پس ذراریح در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس مقشر
بسایند و قرصها سازند شربتی دو دانگ با آب گرم بدهند و قانون مذکور عمل کنند نسخه دواء السرطان
بگیرند سرطان نهری ماده گی آن آنست که حوالی دو زبان فرو برند از آن آبی
سفید بیرون آید همه اطراف آنرا بیندازند و بجای گسترده نمک پاک بشویند و بعد از آن با آب خالص بشویند
و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب در تنوری که در آن پخته باشند
بنهند پس ده جزو از بیخ جنطیانا و یک جزو کندر کوفته و بیخته هر روز صبح و شام دو درم
با آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر که از این دارو خورد از ترسیدن آب ایمن شود و
گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی
استنکاف نمودند هلاک شدند و از استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر غنیه
نداشتند و اگر قرح پیدا شود تدبیر آنست که از موم و عقید شکر اجوف ها سازند و پر آب کرده به
بلع آن امر فرمایند یا مشربه سازند سر تنگ و لوله دراز در آن نشانند و سر لوله در حلق نهند تا
آب بحلق فرو رود و آب را نه بیند تدبیر و مالیس قرار از آن اولیست و اگر میسر نشود تنقیه بدن کنند
و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شوربا از فواکه شش به توان خورد و آنچه ممنوع است فواکه کثیر
الرطوبت مثل خربزه و زردآلو و هندوانه و بر مجففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه را بکافور و
صندل و مشک و عود و عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب مطیب و فرشش گردانند اما

تدبیر شرب سموم قی کردن بآب گرم است گر روغن کنجد و زیت با طبیخ بزر الحبه و مسکه و روغن
با خوردن و از این طعام بسیار بباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فبها و الا کسر مضرت آن کند تریاقی که زهر
را بقی بیرون آرد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال
زیت بسرشند شربتی یکدرم و بعضی گفته اند که خرء الدیک فی الحال قذف سم کند و بعد از آنکه
قی استفراغ کرده باشد قدری شیر دهند و بعضی قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری المی ادراک
نه حقنه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده است بانچه مخصوص است بآن معالجه کنند چنانچه در
مطولات مذکور است پس از کتابت فراغ نمود

تمام شد مطب علویخان

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب و نصلی علی رسوله محمد صاحب الکتاب و فصل الخطاب و علی آله الاطیاب و اصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده
محمد ... الدین بن خواجه جمال الدین غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه که این فواید چند است مسمی به مختصر
البیان فی ضروریات البحران از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع موجز فن
حاوی فواید نوادر کهن حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق
سرآمد اطبای جهان محسود اماثل و اقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانه عصر جالینوس وقار حضرت
استادی حکیم علی حسین عمر نفعه الی تعاقب الملوین که دست شفا ایش ید بیضا اعجاز است و تدبیر بهبودش
امراض لا دوا را خانه برانداز از روح علی عباس مجوسی را بجد اقتش(?) ایمان کامل و در جنب مسیحایی او دم عیسی
ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار(?) استاد مردم دیده آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضایل کریمه(?) حاجی
حرمین شریفین حاجی محمد حسین عزه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر تعمیم کردن رسایل مطبوعه ...
قالب طبع برآورده بود در قالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی الا بالله التماس بخدمت اصدقا آنکه اگر بر سهوی
مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی بمعنی
آن شدت تمیز است و با تعمق(?) خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت
بسبب در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت
بپادشاه حامی آن بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار انجام سلطانی ...
یا منهزم گشتن یا غلبه یا اشتعال(?) یا تفرقه یا بالعکس و از این ... تغیر شکستگانه ... می شوند چنانکه در روز قتال از طرفین سپاه ...
و حرب هیجا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش می آید بحران همچنین ...
قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها و ... طبیعت و تشویش افعال مریض لاحق می شود
و برای ... روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبیعی شود دفع ...

استفراغ مفرط گردد در دفع مجانست ضعف بل سباب قوت و هلاک هست و اگر مخالف تحریک بلعی بود تشویش فی الحال
طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تام نبود که بدون عائق و مانع بود باز ماند و بحران جید و اخراج ماده و تنقیه
مرض بوجه کمال نمی شود و از ین وجوه در روز بحران از سبب تها و مستفرغات و از حرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر از غیر
تحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای قوت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فایده** بدانکه بحران نیکو
بدفع ماده بود بر نهج نوعست یکی باسهال و رعاف دوم بعرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده
رقیق مندفع می گردد و غلیظ باقی می ماند و تجربه آنکه یقینی باسهال و رعاف بود تام باشد **فایده** بحران را تقدم
اعراض لازم است مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر شب واقع شود در روز ظاهر
گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم می شوند مثل علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و
تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج [illegible] تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال [illegible] و ثقل بدن
و تمدد شراسیف بطرف اسفل و نفخ بطن و [illegible] و انصباغ براز و قراقر و [illegible] و عدم علامات قی و رعاف و [illegible]
و نبض [illegible] و علامات رعاف ثقل سر [illegible] دود و طنین و اشتعال سر [illegible] و باریک زرد و سرخ چشم و
خارش بینی و ضربان رگهای سر [illegible] بودن مرض صفراوی [illegible] و علامات ادرار ثقل مثانه
و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر [illegible] علامات عرق انتفاخ بشره و
رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجب [illegible] بر [illegible] استفراغ [illegible] متوجه باشند اگر طبیعت
بقوت دفع ماده نماید [illegible] و الا [illegible] را احتیاج باعانت طبیب شود در صورتیکه طبیعت مهیا
کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود [illegible] آن نتواند کرد **فایده** بدانند که هر مرض را که آخر [illegible] بود چهار مرتبه
می باشند ابتدا و تزید و انتها و انحطاط بحران در انحطاط نمی شود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض شود
مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص [illegible] بود بدانکه در ایام مرض بعضی روزها بحران باشند که آنرا ایام الباحوری نیز
گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها نه باحوری باشند و نه انذار
اما بحسب انحراف بحران در آن روز واقع می شود آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه در آن بحران افتد تام و نیک
یازده روز اند چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم
و بنابر تسهیل حفظ عددها این دو بیت یاد کرده شد **قطعه** دال زا دیا و دال و کاف و کاف [illegible] کاف [illegible]
یعین + لام الف یا لام و دال و لام [illegible] ایام بحاری [illegible] و ایام واقع فی الوسط [illegible] سیوم [illegible]

دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و یا اینکه در آن بحران ناقص افتد و در تاریخ و تجربه باشد بیست روز و بیست و ششم و هشتم و دهم

دوازدهم و یازدهم و شانزدهم و سیزدهم و نوزدهم و یا اینکه در آن بحران نباشد سیزده روز است بیست و دوم و سی و دوم

بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی و سیم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و جهت

تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای ناماار مرقوم می شود فقط

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای ما															
١	بحران	٦	بحران [illegible]	١١	بحران جید	١٦	مسهل [illegible]	٢١	بحران [illegible]	٢٦	مسهل	٣١	بحران	٣٦	مسهل [illegible]
٢	خلافی	٧	بحران [illegible]	١٢	مسهل [illegible]	١٧	بحران	٢٢	مسهل [illegible]	٢٧	بحران	٣٢	حدوث مسهل بالا	٣٧	بحران
٣	بحران	٨	مسهل [illegible]	١٣	بحران محمود	١٨	بحران	٢٣	مسهل [illegible]	٢٨	خلافی	٣٣	حدوث مسهل بالا	٣٨	مسهل [illegible]
٤	بحران	٩	بحران	١٤	بحران جید	١٩	[illegible]	٢٤	بحران	٢٩	[illegible]	٣٤	بحران	٣٩	مسهل [illegible]
٥	[illegible]	١٠	[illegible] مسهل	١٥	خلافی	٢٠	بحران	٢٥	[illegible]	٣٠	[illegible]	٣٥	مسهل	٤٠	بحران

فایده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامات بحران میماند پس هر سه روز در هر کرام کدام

که علامات بحران زیاده باشد همان روز یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن

روز بحران هم بود **فایده** اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه

عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه بحران هفت نوبه

خوب باشد بالجمله بعد بیست روز بحران با پس هفت ماه باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس

بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحران شصتم و هشتادم و صد و بیستم از روزهای بحران شمرده و درا شده

که در حمی غب دوم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه بلحوظ خاطر دارند و حساب

کنند که در وقت پیری شکم واقع نشود **فایده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از

انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام می گیرند و اگر بعد انقضای نصف النهار

باشد ترک میکنند نظر آنهمش انایت که یوم بلیله نزد ایشان از نصف نهار تا نصف النهار دیگر است

باقی برای این کرامده کرد خصوصاً علت وقوع بحران و حساب انذر و ترک روز حدوث مرض مع

اختلاف طرق در غایة البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است اینقدر برای تعلیم مبتدیان محفظ الفعال

مرقوم شد و اگر بنده ادامه و اعراف ابراز را باطنا تمام شد مطلب حاوی بخاری در رساله بحران

ومن یتوکل علی اللہ فھو حسبہ

الحمد للہ کہ کتاب فیض مآب فی علم حکمت لاجواب تصانیف حکیم جماد ... ۱



بتصحیح مقابلہ ماہر حکمت یونان حکیم اللہ جلال معنی ... میرزا قدرت اللہ ... تاجر

در مطبع مصطفائی محمد حسین خان طبع نمود

الحمد لله والصلوة علی رسوله محمد و آله واصحابه اجمعین اما بعد چنین میگوید عاصی پر معاصی صبا علی خان
ابن اشرف الحکما حکیم محمد شریف خان غفر الله لهما چون ماکول وملبوس وسایر حوایج ضروریه انسان
صناعی هست ودر تحصیل امور معیشت اکثر افراد بشر را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خواست که
رساله مختصری در تدابیر سفر بر و بحر بر طبق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ مسافرین و استمرار
الصحت ز ابلهٔ ایشان بوده باشد تالیف نماید که با وجود وجازت لفظ بر زبدهٔ اقاویل حکمای عظام بالتما
م محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک مدتی در سلک تحریر بر کشید چون این رساله که مسمی
بزاد غریب است صورت اتمام پذیرفت تاریخ اتمامش مهندس عقل این ابجد خوان هیچدان زاد غریب
یافت و بهدیه بارگاه جهان نمائی نمود که چرخ جهان گرد با هزاران دیده که جهان گردیده مثلش در جهان
ندیده حاتم طی از اصغار آوازهٔ سخاوتش روزنامچهٔ سخای خود را طی کرده و از نهایت شرم آوارهٔ بادیهٔ عدم
گردید و از حیرت شعشعهٔ رای انورش که روکش عقل فعال است تیر اعظم از خطوط شعاعی پنجه بر رو گرفته
و از کیفیت رسائی سامعهٔ ضابطه دبیر شان جاه و جلالش دبیر فلک را دل از دست رفته از نسبت
مشاکلت ماهچهٔ رایت ظفر آیتش ماه عالم افروز سر بیوق افراخته و کلک گهر سلکش که باعث انتظام
جهان و جهانیان است کار ارباب حاجت ساخته مسعود اکبر که دارای افاضهٔ سعادات است اختر سعدش
را هزاران جان و دل مشتری گردیده در ایوان کیوان پاسبان قصر فیض زهره بتمنای حصول دولت

مجرا در وصف لعال رامشگران خریده بهرام خون آشام سرانگشتان را از خون اعادی وختیم العاقبه بانگار
نگار نموده در مضمار سلحشوری قصب السبق از امثال واقران ربوده هندوی فلک مانند هندوی بستان
فیض پاسبان اوست وسنه دامح بره داری از عساکر ظفر توأمان او باستظهار ضعیف نواز پیش گرگ خونخوار در جنگل
میش ضعیف تر از مور وحکایت پشه فیل وقصه لیث در السنه خاص وعام مشهور نظم خدیو جم حشم داراب رایت
+ سلیمان زمان سلطان دوران + بچرخ سلطنت تابنده اختر + جهان را آفتابی ذره پرور +
بمیدان وغا جم را چه یارا + که گردد در مصاف او صف آرا + بهار آرای گلزار جهان ست + گلی از گلبن
صاحب قران ست + الهی تا گردش هست گردان + بکن اقبال وعمرش روز افزون + بر اعدا یارب
اورا تا دم صور + بفضل خود مظفر دار و منصور + مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دایره جهانبانی سلاله خاندان رفیع ارکان
گورگانی خلاصه دودمان عظیم الشان صاحب قرانی خسرو سکندر نشان دارا در ایام ربان خدیو جمشید
شوکت فریدون حشمت کیوان رفعت برجیس مرتبت السلطان بن السلطان ابن السلطان الخاقان
بن الخاقان ابن الخاقان اسد المعارک والمغازی معین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه غازی خلد الله
ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه از عاکفان سده سنیه سلطنت وجهانداری وواقفان
عتبه علیه خلافت وشهریاری رجا وواثق است که بر توقبول بر دیباجه این محقر افگنده سهو وخطایی که در
ضمن آن راه یافته باشد بذیل عفو بپوشند ودر اصلاح آن کوشند والله ولی التوفیق این رساله مشتمل است
بر دو فریق و یک مقام **فریق اول** در تدبیر مسافران بری **فریق دوم** در تدبیر مسافران بحری اما فریق
اول مشتمل است بر دو طریق **طریق اول** در تدبیرهای مسافران بطریق کلی کسیکه اراده سفر دارد اگر ممکن
باشد باید که تنقیه کند از فضلات وبتدریج در ریاضات افزاید و بجوع وعطش وسوار شدن وپیاده رفتن و
امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرما باشد برون از خانه گرم جایی نشیند
واگر سرما باشد جای گشاده بنشیند یا بهوای صحرا عادت کند واز طعامهای که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن
عادت کند وچیزیکه خورد که جید الجوهر باشد ولیکن قلیل در مقداری که هضم بخوبی شود وچون گوشت بره یکساله و نان
گندم که پاک از شوایب باشد وزردی بیضه نیم رشت وجالینوس حدی برای نیم سخت کردن بیضه قرار داده
که هرگاه در آب جوشانیده بگذارند تا صد شماره کنند وباز در آب سرد کرده بر آتش گذارند وتا سه صد شماره نمایند
نیم سخت میشود وواجب است که طعام خورده همان وقت سوار نشود تا حاجت بجای شرب آب زیاده شود
وطعام را نفاسد گرداند یا گرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول بمنزل طعام خورند وترک بقولات ونواکه
در حیله تولد خلط خام کند لازم دانند مگر از برای ضرورت که معالجه با آن کنند وگاهی مسافر محتاج میشود بسوی غذا

که بسبب آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جانب بریان ساخته باشند خصوصاً که بجای روغن چربی گاو
یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین نقل از بادام و نیز گاهی محتاج میشود بسوی چیزی که بسبب آن صبر
بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه با سرکه یا آب و باید که ترک کند ادویهٔ معطشه را مثل ماهی و اشیای نمکین و شیرین
و سخن کمتر کند و سیر رفتن نماید و با مردم اجنبی مخالط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید
خصوصاً چیزهای نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد و باید که در دهن بگیرد دوا
و یا در بدن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جایی که آب متعفن بسیار جمع
شده باشد و کثرت مرده های غیر مدفون و غیره سوخته و زمین نمناک بود محل خوف و باست منزل نسازد
و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانهٔ لقلق و کلاغ و هوام بودن نخوابد و شاخ گاو کوهی و
و امثال آن بخیسد و در شب چراغ نزدیک خود دارد و اگر بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را پشت مالی نماید
و عضلهای پا را به روغن گل یا روغن بابونه و یا روغن شبت بمالد **طریق دوم** در تدبیر مسافری که در گرما
سفر کند اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر بمالد و بر سینه لعاب اسپغول و تخم
خطمی نماید و هرگاه که سوار شود نخست آش جو و شربت میوه ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز
گاهی بسبب شدت گرما ضعف در قوی عارض میشود پس واجبست در این وقت سوار شود و در شب آرام
گیرد و در روز در مکان بلند فرود آید و اگر چنین اشخاص را بسبب تشنگی دوار گردد و آب سرد صنعت
زایل میشود و لیکن باید که جا بجا نکند بلکه اندکی صبر کرده تشنگی نماید و در جنسی که سموم باشد دهن و بینی را
از رومال ببندد و پیاز زیاد خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن تخم کدو و روغن بادام در
بینی بچکاند اگر کسی را سموم زند اطراف را به آب سرد بشوید یا در آب سرد نشیند و از جماع اجتناب نماید و دوغ گاو
و آب بید و کدو را بر سر بمالند و خرفه و کاهو و خیار بخورد و اگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند با آب سرد و اگر چاره
نباشد اندکی آب بنوشد و شراب ریحان ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب مرتب
سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر آب نباشد شیر و دوغ مناسب بود و الد شریف در تالیف شریف حسنین
نوشته اند چون انبه خام پوست دور کرده بعد از آن تخم او را ریزه ریزه تراشیده یک دو گهری در آب
بگذارند تا که آب ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت
باد سموم می نماید و نیز خاصیت آن در خاکستر گرم پنهان بسازند تا که گداخته شود پس از آن برآورده در آب
و بدستور شیرین ساخته میخورند و در ازالهٔ سمیت هوای بی عدیل است و نیز در کتاب موصوف مذکور است
که تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار می نماید و افشرده آن بسبب اقبال

اقبال طبیعت در خواص اقوی است و اگر کشنیز را سائیده در گلاب نبات حل کرده صافی نموده بخورند مسکن
تشنگی و رافع سمیت هواست و دوا و مسهل فادزهر معدنی یعنی زهر مهره بقدر قیراطی نافع است در هوای وبائیست و
همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج یا گلاب و طین مختوم نیز رافع مضرت هوای وباست و بوئیدن
تمر هندی از برای مضرت هوای وبا آزموده و فرش نمودن برگ آن همین اثر دارد و بوئیدن نارنج و برگ آن
نیز دافع فساد هواست و همچنین لیمو و بخور موم جهت عفونت هوای وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل
و مشک و عنبر و بشک و اترج و ترنج و ورد و نمام را بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن
تیز نافع بود و پیش کسی که مبتلا مدام باشد هوای وبا و نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناسپاتی و نیلوفر
و بنفشه و کدو و گل سرخ به وجود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران
کم آید و حیوانات بری مانند قلق دهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین
مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب و رجوم در اواخر تابستان بسیار باشد **طریق سیوم**
در تدبیر سرما و زی که در سرما سفر کند هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را به جامه‌های گرم بپوشد و دهن و بینی
را نگاه دارد که هوای سرد دفعةً داخل نشود و اگر سرما در وی کارکرده باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و
زود پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و بروغن گرم مانند زیت و سوسن
و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و جندبیدستر و حلتیت در آن انداخته باشد و ضماد
و سیر حافظ فساد است و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورند
و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتیکه بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع است
و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده قرار کند بیشتر سوار شود و پای را
بپاپی تابه پیچید و موزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی پای توان جنبانیدن و اگر دست و پای ها
بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده و اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند
بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد
و سیاه و سبز شود باید که شرط زند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی
در سرکه و آب حل کند و طلا نماید بعد آن بشراب نیم گرم یا از آب و سرکه بشوید و مکرر چنین کند و اگر اطراف متعفن
شوند نشان بد باشد چنانکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند **طریق چهارم** در تدبیر نگاهداشتن رنگ
هرکه در سفر باشد ضرور است که رنگ روی آن متغیر باشد باید که چیزی لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و
کتیرا و صمغ عربی و سپیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان میده را آب خیسانیده

طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن روغن موم که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته کرده از آب می‌شویند نیز در این باب
مفید است و بعضی عطر هم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود **طریق پنجم** در تدبیر بازداشتن مضرت
آبهای مختلفه پیاز بسیار و سیر بسیار که مضرت آبها باز دارد و کاهو در اینباب نفع میکند و بهتر آنست که آب شهر خود را با خود
بردارد و بهر آبی که رسد همین آمیزد و حرکت دهد و یا گل شهر خود بردارد همراه خود و با آب منازل بیامیزد و حرکت دهد و
صبر کنند تا ته‌نشین شود و آب صاف گردد و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زائل کنند طریق طبخ آنست
که آب را در آب اندازند و نزدیک آتش کنند تا النصف بماند پس از آن صاف کرده بکار برند و طریق التصعید آنست که مانند
گلاب عرق بکشند و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را در ظرف گلی متخلخل نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ
بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند بهتر است دیگر آنکه آبها را در یک دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند که ظرف
تقاطع و برین چوبها صوف پاکیزه ندافی کرده گذارند چنانچه سر دیگ را تمام بپوشند پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف برآید و فرو همی چکد و در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هر گاه شیرین نماید صوف را بگوشه
در ظرفی بفشارند همچنان هر قدر که بخواهند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته باشند آب دیگ بیندازند و دیگر
آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود دیگر آنکه دو قدح را یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر بنهند
و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح پر نهند و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از
قدح پر بقدح تهی بیاید و چون زنجبیل را سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه تخم
بادام را سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادزهر معدنی بقدر قیراطی حافظ صحت
و مانع اختلاف میاه و آب و هوا است و خوردن نارجیل دریائی بقدر یک بیخ در یک هفته یکدو بار یا گلاب نوشیدن حافظ
صحت و دافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب از غلاف آن رافع مضرت آبهاست و آب شور
با سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس و زعرور و خرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب است
و آب سیر با شراب و چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ با چیزهای چرب شیرین خورند و خوردن نخود و
آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رفع مضرت میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه
های سرد باز دارد مانند انار و به و سیب و مسافر را باید که طعام بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده
خورده باشند **طریق ششم** در بیان تدبیر امراض بر سبیل ایجاز **امراض دماغ و سر** از انجمله صداع است
یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت لمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بیدانه ۴ ماشه
شیره تخم کاهو ۴ عشر شیره مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب برآورده شربت نیلوفر دو توله با نبات سفید
دو توله داخل کرده تناول نمایند و شیر زن یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز را در آب سائیده در گوش و بینی چکانند و گشنیز سبز

وکشنیز سبز با عطر خس یا عطر گل بنفشه لخلخه سویدو گل نیلوفر و گل ارمنی و صندل سفید هر یک یک شده و جرمن
صندل دو توله سائیده در آب کشنیز سبز آب خیار سبز آب کدوی سبز هر یک چار توله اضافه کرده و شیشی
انداخته متصل پیش بینی حرکت دهد و صندل سفید با آب کشنیز سبز و آب کوکنار تر خلط کرده بر پیشانی ضماد کنند و
همچنین ضماد قرص مثلث را در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار سبز مفید بود **صفت قرص مثلث** مرکب از
بزر البنج لادن کافور زعفران بیخ لفاح هر یک چند درم کندر انزروت املا گل ارمنی هر یک دو درم کوفته بیخته
بگلاب و آب کاهو سرشته اقراص ساخته بلوسا زند و پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند
برای صداع برسام نافع است و شاخها در ساق یا و کف پا بکشند بعد از آن پاشویه نماید **صفت پاشویه**
عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدام سبوس گندم چهار دام برگ کنار پاو آثار در ده آثار
آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نماید و جوش سبوس گندم گاهی جو نیم کوفته نیز مستعمل میشود
و غذا از بقولات بارده مثل پالک خرفه و توری و کدو یا برنج کنند و کچری و آب جو و دال مونگ یا خشکه نیز مناسب
است و چنین هست علاج سهر یعنی بیداری مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجابهای
داخلی اوست و ماشری که آن ورم موی روی و پیشانی هست و عصابه آن دردیست که در هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو میباشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشری و عصابه فصد سر ضرور
بود و آرد مونگ پاو آثار شیر گاو پاو آثار را در او شیر گاو مالیده نان از یکطرف خام و از یک طرف پخته
سر را به روغن گل چرب کرده از طرف خام بر سر نهند و یک پاس دارند و اگر باز احتیاج افتد تکرار عمل نماید برسام
نفع کلی میدهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر
مریض ببندند وقتیکه سرد شود دور کنند بغایت مجربست و نافع است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است
لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام بارد میفرمودند و چون قرص مثلث را با آب کشنیز سبز سائیده بر
پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را نیز نافع است و همچنین نازبو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب
می آرد و مالیدن روغن کاهو و کدو گاهی از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد منقول است
بعد از تپ سهر عارض شد شانزده روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب نمودند هیچ فایده نکرد چون بحقیر
رجوع نمود از نیلوفر و تخم کاهو و تخم خرفه و صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون و زعفران از
هر یک نیم ماشه همه را سائیده در روغن گل یکتوله و آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بار رک برخ ضماد کنانیدم
همان روز بعد از ساعتی چهار گهری خواب کرد روز دویم باز همان ضماد در العمل آوردم تا یکپاس خواب کرد
روز سیوم از فضل الهی شفای کلی شد و درد سر دموی که علامات آن سرخی چهره و ضربان سر و غلبه

باشد تو ہیر ند کو لید از فصد سرد باید کرد و اگر درین امراض تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد +
صفت منضج بارد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی سفید شاهتره تخم کاسنی نیم کوفته هر یک هفت ماشه
گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه از شب در آب گرم تر نمایند صباح مالیده صاف نموده گلقند
دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورد و جائی که تب شدید باشد احتیاج منضج نیست و در ایام دادن مسهل
مغز فلوس هفت توله ترنجبین چهار توله تمر هندی و گلقند هر یک چهار توله شیره بادام نیز بعد از منضج اضافه نموده
تنقیه کنند و این مسهل بارد هست و اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک جوشانده
و غذا وقت دو پهر آش جو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورد و اگر عرق بدست نیاید آب را جوشانده
عنب الثعلب در صره بسته بیندازند و همچنین هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید و اگر احتیاج مسهل دیگر شود
متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه و اسپغول کنند و اگر این مسهل قی شود بار ثانی
وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن بیخته بخورد و اگر مسهل
عمل نکند از عرقیات نیم گرم و شیافات اعانت کند و پیش از خوردن این مسهل خواب النسا نیز کرده و کسی را که عادت
قی در مسهل بود پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده پاک شود و در روز مسهل اول انگور مقویات معده انار
شربت انار تناول کند **صفت ساختن آش جو** جو مقشر در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف کرده
چند جو باشد بر آن ریزد و به آتش ملایم بپزد و در اثنای پختن آن تبدیل آب نماید و چهار انگشت که هفت بار
تبدیل کند بعد از آن مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار با نبات سفید استعمال کنند +
صفت شیاف ترنجبین پنج درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک ده درم شکر سرخ پنج درم در آب
متعارف شیاف سازند و علاج درد سر صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری انزالی
و صفائی قاروره است سوای فصد مانند علاج درد سر دموی است و اگر ملیم را در آب که صبر و حضض در آن
جوشانیده باشد سائیده یا در آب برگ حیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب کرم دماغ باشد
مجرب است و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه در سر و آمدن خون از بینی قطره قطره
و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد و انتقاص این صداع بحسب اختلاف
حال معده باشد و خوردن اشیاء حامضه و قی کردن درین قسم نافع بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد
تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کند و اندکی مصطگی در گلقند آمیخته بخورد
و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کند و سکنجبین با گلاب تناول کند و در وقت قی کردن شکم
و چشم را ببندد و بعد از قی دهن و روی را با آب سرد بشوید و قی سکنجبین کردن بعد از آن شربت انار

شربت انار و شربت به و سکنجبین با گلاب و آب سرد خوردن برای صداع که بسبب بخار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است
که در عضلات روی چشم حادث گردد و کجی از رو پیچ شود و لبها و فرو [illegible] چشم یکی بسته نگردد و بهم منطبق نشوند و اگر نفخ زدن از یک جانب برآید
گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد لا علاج نماید و علاج آن تا چهار روز بر مسهل اکتفا نماید و اگر مریض ضعیف بود کمتر تا هفت روز
پارچه جو برکرده در روغن [illegible] تخمیر شود [illegible] شیر [illegible] و اگر [illegible] منضج گرم [illegible] صفت منضج گرم
بیخ کاسنی یک تولہ بیخ بادیان یک تولہ بیخ کرفس یک تولہ [illegible] پرسیاوشان [illegible] بادیان [illegible] باشد مسهل [illegible]
پنج ماشه [illegible] انجیر زرد پنج دانه [illegible] باشد [illegible] آب ترکنند صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار تولہ در آن [illegible]
صاف نموده [illegible] شربت [illegible] [illegible] منضج [illegible] صفت [illegible] شکر سرخ چهار تولہ
[illegible] باشد [illegible] روغن بید انجیر از هر یک [illegible] منضج [illegible] مسهل گرم است
صفت گلقند عسل برگ گل سرخ یک آثار عسل [illegible] [illegible] کف [illegible] شود تا عسل [illegible]
[illegible] گلقند [illegible] صفت روغن بید انجیر بید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته [illegible] کف [illegible]
تا تمام کف گرفته شود [illegible] تمام روغن صاف [illegible] مسهل شهد [illegible] است [illegible]
[illegible] نموده [illegible] جوشانیده [illegible] آب [illegible] ضعف [illegible] کرده [illegible] هند [illegible]
[illegible] هشت جزو [illegible] آب [illegible] سوم [illegible] صاف کرده [illegible] و درین مرض بعد از [illegible] مسهل
بجای آب [illegible] بادیان [illegible] باشند و غذا در [illegible] مسهل [illegible] گوشت کبوتر [illegible] مسهل گلقند
[illegible] بادیان [illegible] صاف نموده [illegible] ریحان را [illegible] نموده [illegible] مسهل [illegible] حب ایارج [illegible] تنقیه کنند [illegible]
[illegible] منضج گرم نموده [illegible] حب [illegible] روغن بادام [illegible] روغن گاو [illegible] کرده
[illegible] نقره [illegible] حب ایارج [illegible] شب [illegible] همراه آب گرم فرو برده خوابند و وقت صبح منضج گرم [illegible] مسهل گرم [illegible] فلوس
[illegible] روغن بید انجیر [illegible] صاف نموده [illegible] مسهل گرم [illegible] گلقند عرق بادیان [illegible] تخم ریحان
[illegible] بالنگو [illegible] گرم [illegible] روغنهای گرم
[illegible] مسهل [illegible] عمل [illegible] مسهل [illegible] ضعیف [illegible]
شروع در عمل [illegible] مسهل [illegible] صفت حب ایارج مسهل لطیف [illegible] حب [illegible]
اسارون زعفران از هر یک [illegible] صبر سقوطری [illegible] کوفته بیخته [illegible] ترید سفید مجوف [illegible]
[illegible] حب النیل [illegible] از هر یک [illegible] حنظل نمک هندی از هر یک [illegible] بیخته آب [illegible] بادیان حب سازند صفت
حب [illegible] صبر سقوطری [illegible] پوست [illegible] زرد [illegible] مصطگی ترید سفید از هر یک [illegible] کوفته بیخته
با آب [illegible] بادیان حب سازند صفت معجون [illegible] سیر [illegible] است سیر [illegible] آب [illegible] یک آثار شیر گاو

بجوشانند تا محرا شود و باشد آن عسل نرم روغن گاو بر سر آن بریزند و یک دیگر ممزوج نمایند از آتش فرو گیرند و این دوا را که ذکر کرده شد
سر خشک فرفیون بسباسه جوزبوا فلفل مصطکی قاقله کبابه صینی دارچینی زنجبیل هر یک یک درم عود خام زعفران از هر یک نیم درم
هفت ماشه صعتر روغن ستوره بسایند تخم دهنه از هر یک نیم درم روغن کنجد بیست درم روغن زیت نیم
سرخ شود بعد از آن از آتش گرفته ادویه بیندازند و دست بهم زنند حب جلا کرده بکار برند از برای لقوه و رعشه جمیع امراض بارده نافع
و این است علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند هر گاه رنگ عضو مفلوج متغیر شود و عضو لاغر
گردد علاج پذیر نیست این است علاج استرخا و آن زوال حس ضعفی است که ظاهر شود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و این است
علاج تمدد و آن تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جا حرکت نکند و این است علاج اختلاج یعنی جستن
و این است علاج رعشه آن علتی بود که در عضوهای مرکبه حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضو یا ثبات آن بطریق اتصال
پس حرکات ارادیه بحرکات غیر ارادیه یا ثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و این است علاج خدر بارد و خدر عبارت از نقصان
یا بطلان حس لمسی است و این است علاج سکته و آن سده تامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شود
و فرق میان سکته و موت هست و شرحش آنکه پنبه منفوش را برابر بینی صاحب سکته بنهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است والا
همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ دیده شود زنده بود والا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت
باشند دفن نکنند و این است علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عصب بسوی مبدا خود حرکت کند و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو
شود و این است علاج کزاز و آن تشنج عضلهای چهار گردن است و این است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد
صرع و آن سده غیر تامه است که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شده روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع سازد
بعد از طلوع حادث گردد و زایل شود و دوار و آن مرضی است که چنان نماید که چیزها میگردد و سدر و آن عقد دوار است و چنان محسوس شود
از بدن متصاعد شود و بسبب آن چشم تاریک گردد و کابوس آن مرضی است که چون آدمی در خواب شود چنان داند که چیزی گران بر سینه او نشسته
و راه نفس را تنگ کرده و آواز نتواند داد و جنبیدن نتواند و سرسام ورم بلغمی دماغ است و سبات و آن خواب مفرط طویل بود که دشوار
بیدار شود و جمود و آن مرضی است که آدمی ناگاه بر یک حال مانند اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مذکوره علاج فالج بود است چون هر دو از برای صداع و درد سر نیز فایده کند و نیز برای استسقا نفع
عظیم دارد و برای ضعف معده و تفتیح سده جگر و تحلیل ورم و بادها و منع صعود بخارات و درد و طنین گوش است و قرص شلث
طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود و چون بندق هندی یعنی رتهه در آب سایند و دو سه قطره سعوط نمایند صداع مزمن و شقیقه را بسیار مفید
و چون جند بیدستر حب الغار با سرکه سوده یا بویند نافع بود و نیز کباب سینی و آبی برای فالج و صرع بسیار نافع
و مغز سر مرغ چون پخته خورند ... نافع است نسیان را و خوردن تریاق و مثرودیطوس نیم درم تا یک درم از برای سکته
و فالج و لقوه بسیار نافع است تا به سر کرده و دیگر ... جند بیدستر بویانیدن صاحب سکته را بسیار مفید بود و نقل

از حب صنوبر بالخاصیت نفع میکند و حب القوه و زنجبیل و تنکار و آن آبی حبی نافع‌ترین شرابها است از مرض صبا القوه و تنه حبی را
کرانیس و انقره و بیخ ساخته باشند و شراب سرکه نافع‌ترین شرابها است از مرض ... و اجتناب از خوردن ... از مرض ...
و ما و ماء قرنباد ... و سرکه و آب ... سایید ... نمودن برقع سفید ... و بیخ خشک ... شده ریک توله
از برای ... شیره ... برای ... و سایر ... بود و حلتیت با انجبار خوردن ... بسیار نافع است و ...
... شده از ... اریان سایده ... میکنند و نوشیدن ... حیوانات ... خصوصا ... با سرکه نیز
از مجربات است ... مانند ... سایید ... فایده میکند ... هندی و ... آن را ... نیز نفع
... و ... بسیار ... اگر ... است ... باقوت ... و ...
و ... بر سر صبا ... مجرب ... باشد ... آن نیز نافع است و ... انسان ...
از ... حیثیت ... سکنجبین نیز نافع است ... گوشت ... مرغ ... کنجشک ...
و آن ... لیسیدن ... از ... صاحب ... اندیشه ... باشد ... اگر از احتراق خون بود
... فرحان و خندان بود و اگر از احتراق صفرا باشد ... و اگر از احتراق سودا باشد باکریه ...
خون ... بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون ... علاج آن اگر از احتراق خون باشد فصد ... اندام کنند بعد از آن ...
نماید اگر ... قوت نباشد ... الفصد ... کنند و باید که نشتر ... بیرون آید ...
مفید بود و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته‌اند ... مانند ... احتیاط ...
است که صبیان ... باشد ... سال ... میکنند ... از حجامت ... بود ... از دوازده سالگی ... چهارده
سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت ... بود و فصد ... باشد ... و اگر ضرورت ...
... وقت فصد و حجامت ... بحران ... کنند ... و قولنج و ...
... بیش از فصد ... مزاج ... فصد ... مزاج ... کنند ...
استاد مرحوم ... و اخذ ... غشی ... فصد ... تدبیر ... غشی ... و فصد ...
از ... کردن میکنند ... بعضت اندام ... و ... الذراع ... و ... الیمین ...
... که ... بود ... بعد از فصد ... دست ... آب گرم ... فصد عرق النسا جهت ...
... فصد ... از ... عرق النسا ... فصد ...
... قوی بود و فصد ... رگ ... وقروح ... و فصد عرق زیر زبان که در باطن ... است ...
خناق و ... حجامت ... فصد ... سر ... میکنند ...
... حجامت ... برای تحلیل ریاح ... بود ...

در مالیخولیا باشند بورق نقره پیچیده همراه شیره تالوبجا آرا یا شیره کشنیز خشک شیره تخم خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم خشخاش کنند وغیره باید
باشیره زرشک شیره لوبجا آرا شربت انار شیرین تبرید نوع بود و حقن بنفشه و دهن بادام روغن کدو بر تارک سر مالیدن و زمین گرد
مجالست مفید بود و تبرید بگلاب گلاب صندل و کافور کنند صفت مفرح یاقوت که درینجا بغایت مجرب است مروارید ناسفته
کهربای شمعی هر یک نیم مثقال گاوزبان طباشیر سفید تخم کدوی شیرین تخم خرفه مقشر هر یک یک مثقال ابریشم مقرض سوخته درست
محلول ورق نقره محلول از هر یک ... رب سیب شیرین رب به شیرین هر یک بیست مثقال نبات سفید بیست مثقال
بست پنج مثقال مشک کشمیری بست پنج مثقال بعرق عمل آید چون ... خوراک از یک تا یک مثقال و گاه اهلیلج ... شود
در مفرح باید نمود پس بر ... روغن بادام ... شود ... گرده ... سفید ... شود
هر یک ... طبیخات از هر یکی ... افتیمون ... هر یک ... افتیمون ... مسهل ...
نمود ... است علاج مالیخولیای مراقی ... درین قسم ... اگر ... مسهل تنقیه ...
السبب ... سوداوی ... حرارت ... از احتراق ... شده ... شدید
منضج و مسهل آن ... آن ... وجوه ... آن ... صفت حب افتیمون افتیمون ... دم
... سفید ... روغن ... هر یک ... باشد ... زبان ...
... مالیخولیای سوداوی ... و گاوزبان ...
هر یک ... تخم ... هر یک ... شیره ...
مرقوت ... منضج ... مسهل ... افتیمون ... بسته ... افتیمون ...
و مسهل ... منضج ... مالیخولیای سوداوی ...
زیاده ... مسهل ... سوداوی ... مالیخولیای سوداوی
سوداوی ... دواء المسک ... مفرح ... کرد
صفت دواء المسک حار ... ابریشم خام ... مم
... سنبل الطیب ... هندی ... هر یک ... مشک ...
... ابریشم ... بادرنجبویه ... باسلیقون ... سفید ... مثقال
... چهار ... صفت مفرح حار
... سنبل الطیب ... زعفران ... مثقال ... هر یک
... مثقال ... مثقال ...
... خوراک ... مسهل ... بدن ... م

بحمام مشی از اغذیه و آب گرم بر سر ریختن بهترین تدابیر است و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا زیاده کنند مانند عدس و کرنب و گوشت گاو
و از حریف و مالیخولیا شدید الحموضت احتراز ضرور است و هر گاه فساد طعام خصوصاً حموضت در معده لازم شود قی کنانند قی گفته
که نفع تمام دارد و لیموی با آب [illegible] و سکنجبین با هم [illegible] و لیکن حوطه آنست که اول از تدبیر قلیل شروع سازد و تدریج تا تمام [illegible]
و مالیخولیا مراقی اگر سبب ضعف ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بر شکم و بر مراق مفید بود و گفته اند که فصد بعد [illegible]
درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر ماده سرد باشد نطول [illegible] و [illegible] باید کرد و درین مرض تغییر [illegible]
شدید الحراره نباید کرد و گلقند و سکنجبین و مفرح و جوارشهای تقوی معده و دل مفید بود و غذا چوجه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و مانند آن [illegible]
و علامات مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و [illegible] جوع مفرط و درد در میان هر دو شانه باشد [illegible] کلام [illegible]
که از دماغ فرود آید اگر بخرخره آید زکام گویند و اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد و علامات آن سرخی چشم و تیزی رطوبت که از دماغ آید
علاج آن بهیدانه و عناب و سپستان و تخم خطمی [illegible] گاوزبان گیلانی [illegible] ده ده عدد [illegible] شربت بنفشه [illegible]
مالیده [illegible] خمیره خشخاش [illegible] صفت خمیره خشخاش کوکنار کلان با تخم صد عدد
[illegible] آب باران [illegible] صاف کنند [illegible] شکر سفید [illegible] بقوام خمیره آرد شربت بنفشه گل بنفشه [illegible]
ده مثقال [illegible] شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد [illegible] ساختن شربت [illegible]
افیون زعفران گوند کتیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده [illegible] تخم مرغ آمیخته [illegible]
مالیده و بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز [illegible] تخم خشخاش [illegible] عربی [illegible]
در دهن [illegible] کوکنار [illegible] غرغره کنند و مدام [illegible] و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از سهل [illegible] تنقیه کنند صفت حب بنفشه بنفشه تربد [illegible] غاریقون [illegible]
کوفته بیخته با آب [illegible] سرشته حب ها سازند [illegible] و طریق استعمال این مثل حب ایارج است [illegible] باشد تنقیه از سهل
و حب ایارج [illegible] و اگر ماده تیز با حدت باشد اول فصد سر رو نماید [illegible] ذکر شد [illegible] روغنهای سرد مانند گل
نیلوفر و کدو و استنشاق نماید [illegible] گوشت احتراز نماید اگرچه نزله باشد [illegible]
بسیار سرد [illegible] خصوصاً بعد از طعام نکنند و در ابتدا نزله را حبس [illegible]
[illegible] امراض چشم اگر [illegible] عارض شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جند فایده می کند و دخان شمع روشن [illegible] گرد کرده [illegible] بدین سان بود و هر چه پراگنده فتیله شمع و چراغ گشته [illegible] انداز و دود
روشن کنند بالای آن جامی [illegible] دخان جمع شود [illegible] گرفته بکار برند **خیالات** و آن علت
که در هوا پیش چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود اگر بسبب امتلا باشد علامتش ثقل سر بود [illegible] خیالات ناشی [illegible]
[illegible] کدورت بصر و ضعف آن [illegible] آن چشم از نزول [illegible] و اگر بسبب بخار سوداوی دماغ باشد اطریفلات و حب جات و دیگر [illegible]
دماغ نافع بود و اگر بسبب بخار معده باشد با صلاح معده و تقویت آن کنند **نزول آب** آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه
عنبیه جمع آید و مانع ابصار شود و علامت [illegible] آنست که مریض [illegible] پیش چشم محسوس شود و چیزی را که بسیار روشن [illegible]
مانند چراغ و ماه مضاعف بیند و چون مستحکم شود سفید و صاف و رقیق باشد غیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم باریک سائیده
و شهد آمیخته در چشم کشند و دخان کنند که مانند دخان [illegible] برای ابتدای نزول آب و سیلان رطوبت مجربات [illegible]
خوردن اطریفلات و حب جات کنند و این [illegible] از مجربات است **صفت آن** مشک خالص یک ماشه زعفران [illegible]
[illegible] چهار ماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال کنند و عصاره [illegible] نیز نافع بود و اگر از لاجورد [illegible] سوخته دخان [illegible]
پوست صنوبر سنبل الطیب سرمه ساخته در چشم کشند [illegible] مژه را باز دارد [illegible] در مژگان [illegible]
[illegible] باشد قمل اجفان یعنی شپش که در پلک [illegible] صبر [illegible] را طلا نمودن نافع است **شعر منقلب و**
شعر زاید شعر منقلب آنست که [illegible] مژگان [illegible] بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید [illegible] باطن [illegible]
مژه میروید علاج آنست که آن موی را برکنند [illegible] با خون [illegible] با خون [illegible] بر موضع نتف طلا کنند [illegible]
[illegible] برای ضعف بصر و سوزش چشم و رفتن آب از چشم مجرب است **طریق ساختن** [illegible]
[illegible] حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید سرمه [illegible] برای تقویت استعمال نمود [illegible] **صفت**
آن [illegible] سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی بریان [illegible] ماشه کوفته بیخته در چشم کشند و برای سبل و دمعه [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] و اگر [illegible] مرض [illegible] فایده [illegible] مسهل [illegible] حب ایارج و حب شبیار [illegible]
قروح چشم اگر در چشم چرک بود اول [illegible] در چشم [illegible] بعد از آن [illegible] **صفت**
انزروت [illegible] صمغ عربی کندر سفیده ارزیز [illegible] تخم مرغ [illegible]
و چون [illegible] صمغ عربی سفیده ارزیز [illegible] برای جرب چشم
و سبل و دمعه و گل چشم مجرب است [illegible] کوفته بیخته مثل غبار سائیده [illegible]
محلول [illegible] نیز نافع است [illegible] باشد در باطن پلک [illegible]
گل چشم [illegible] هندی [illegible] گویند [illegible] بعد [illegible] ابتدای مرض [illegible]
در آب [illegible] ضماد نمایند بعد از آن [illegible] طلا نمایند [illegible] سفید بود و چون [illegible]

یکدرم زعفران چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور دانگ بکوبند و بکار برند برای حرقت عین فایده میکند
و چون سوخته فتیلهٔ چراغ بر تهالی حبشی بندند و اندکی تیل چراغ بر آن انداخته زیاده چراغ الیسیا بینند و سایند آن را چشم کشند برای سلاق
مجرب است سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و علاج از بر یک یکدرم الشبث
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دانه فلفل بیست عدد نصف درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند و شیاف
سازند و در چشم کشند ناخنه سپید و چرک ناصور را از بیخ کنده پاک کنند و سونگ را خائیده بر ناصور ببندند و تخم ... سرگین کرده زیر زمین نهاده چهل روز
دفن کرده باشد بسایند ذرور نمایند و آب برگ تمری خصوصاً جنگلی در ناسور اندازند بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب
نافع بود صفت شیاف غرب صبر کندر انزروت گلنار دم الاخوین کحل هر یک یکدرم زنگار دانگی نیم بگلاب شیاف
سازند و بر ناصور داغ نهادن بغایت مفید بود و اگر ازین امراض ازین تدبیر فایده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند
طرفه نقطهٔ سرخ در ملتحمه حادث شود و علاج آن ریختن قطرهٔ خون بال کبوتر یا بلبل یا گل ... در چشم چکانند و در ابتدا با محللات
چکانیدن مفید بود تکدر که سرخی خفیف باشد در ملتحمه حادث شود و علاج آن خفیف از علاج رمد بود در مادهٔ ورم بود در ملتحمه بعض
در سپیدی چشم سبل که پرده بود در چشم که از امتلاء رگهای ملتحمه و قرنیه حادث میشود و علاج آن از لعاب بهیدانه شیرهٔ عناب شیره
منقی ترب و شربت نیلوفر تبرید کنند و صندل گل ارمنی رسوت عنب الثعلب هر یک برابر در آب کشنیز سبز سائیده گرد آگرد چشم ضماد سازند
و بار چند از شیل زنگ ... مدام بالای چشم نهاده و یاد کرده دوائی هندی است چون در آب سائیده گرد آگرد چشم طلا کنند مفید بود و این
برای رد چشم ... مجرب است صفت آن لیموی کاغذی یک عدد جدوار ... درم شیاف ... حل ...
در ظرف آهنین بریان کرده بعد از آن ... خلط کرده و آب ... ساخته از دسته آهنین حل کنند تا مخلوط شود و ...
قابل گردد بعد از آن ... آب لیمو داخل کرده باشند تا ... خشک شود و حب بسته نگاه دارند و وقت حاجت بسایند و
گرم کرده گرد آگرد چشم طلا کنند و اگر ... را در روغن گاو بریان ... زرد و کمی بالای آن ریخته در
کرچهٔ آهنین از دستهٔ آهنین خوب مخلوط کنند و بکار برند نیز مفید بود و شیاف ابیض بشیر دختر یا شیر بز حل کرده در چشم کشیدن نیز نافع است
صفت شیاف ابیض نشاسته یکدرم سفیده ارزیز صمغ عربی کتیرا انزروت ... در لعاب اسبغول سفیده تخم مرغ سرشته شیاف
سازند برای جمیع امراض حاره و تحلیل ورم و وجع آن مفید بود و این حب مجرب است صفت آن کرویا چهار درم ...
... ربع درم صمغ عربی ربع درم ... کوفته بیخته در آب ... حب بسته نگاه دارند و بوقت حاجت در آب ... سائیده
گرد آگرد چشم طلا کنند و اگر ازین تدبیر فایده نکنند فصد سر و از جانب ... بگیرند و در پس دو گوش و ذقن و گردن ... هفت هفت
بچسپانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ده از منضج بعد منضج از مسهل تنقیه کنند پس حب ... خورند ...
استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد یا مزاج مریض گرم باشد تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد
صفت بلیله پوست بلیله زرد و پوست بلیله کابلی بلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلقند ازهر یک ... سنا مکی ... سه شیشه

اما یرقون مرهم سفیداب و شیر کنجد ساییده بود و مغسول زربک مرهم کوفته بیخته حب ساییده بند و اگر لاجورد سیاه شد عنبر مصطکی زربک بدوم
عوض آن کنند و در فسخ ریح عظیم بود که لحمیه مستور حتی شود و چشم نیک نتواند کرد و علاج آن مانند علاج رمد بود و در مرمت وگر باشد
طلا نمودن بهی یا الگیا بخی مفید بود بعد از آنکه تحلیل معلوم شود و زخالی و انجام را با آب ساییده بیرون پلک طلا کنند و اگر مرهم
مطلوب باشد قرنفل زرد چوبه با آب ساییده طلا نماید و تمامه ریشه طلا نمودن نیز نافع است رمد کورده علاج آن بعایت ازلعاب
اسپغول شیره خشخاش شربت بنفشه و شیر زرد و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و در تقویت دماغ با غذا
و تقلیه چون باشند مثل کالپچه کنند و بیرون سر و طلا زنند و در حمام چشم کنند صفت مرهم رمد
مغسول بود در پوست بلیله زرد و تخم بیل زرد چوب برگ بیخ فلفل از هر یک درم یکدرم کوفته بیخته
بیست روز در آب بیرون نهند و در سایه خشک کنند وقت باز کوفته بیخته استعمال کنند برای سبل و ناخنه و سلاق وغیره نیز مفید بود
برودت رطوبت غلیظ که اندرون چشم متحجر شود حتی بعد از روت بسر طلا کنند و اگر تحلیل نشود شق کنند بیرون آرند و
گوش گرم و گوش از گرمی عارض شود و علامت آن سرخی گوش و سوزش آن شدت درد و تسکین آن از شیاف
کرده مرهم گذشت باید داد و جهاد در شیر دختر یا شیر زن حل کرده نیم گرم در گوش چکانند شیاف ابیض در شیر زن یا شیر دختر چکانند
مفید بود و روغن گل یا قدری سرکه جوشانیده نیم گرم در گوش چکانند و ماء الفجل و مار بحیار در گوش چکانیدن نیز فایده کند
گوش صندلین گلاب کشنیز سبز که طلا کنند و عصاره برگ گل خطمی گل بنفشه در شیر گاو جوشانیده آن
نهایت سخت باشد روغن گل حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و اگر ورم باشد مفید بود و عنب الثعلب
و حی العالم صندلین آب کشنیز سبز ساییده و اگر در گوش طلا نماید و طلا آب کشنیز سبز یا عنب الثعلب سبز
صفت طلای زرد صندلین گل ارمنی سفیداب تخم کاسنی طباشیر سفید کافور کوفته بیخته
در لعاب مثل سازند و اگر ازین تدبیر فایده نشود فصد سر رو کنند و اگر حاجت
و نضج تحلیل نشود و درد زیاده گردد و شدت کند
تخم کتان تخم مرو در گوش چکانند تا نضج ساخته بعسل در گوش
تا پاک شود و بعد از آن فتیله بعسل باشیده در گوش و اگر بسبب
متولد شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره با سرکه در گوش چکانند
مفید بود درد سر گذشته قاتل کرم
که در گوش رود و اگر آب در گوش رود کف دست گوش بر یک پا ایستاده جستن شروع کند
در گوش و اگر درد گوش از سردی باشد روغن بابونه روغن
روغن بلسان نیم گرم کرده در گوش چکانند روغن ترب روغن بادام تلخ نیز صفت

براه دیوان روغن بادام تلخ مغز بادام تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نمک بنا سائیده بیخته در طبق مسی که آتش زغال گذارند و دست را آب
تر ساخته مغز بادام را بیفشارند و ظرفی را اندکی کج دارند و روغن همین است ترکیب دیگر روغن بادام شیرین و روغن کدو این هم
روغنیرا از آتش برمیدارند صفت ساختن روغن بابونه بگیرند قدری گل بابونه در روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند
وچون گل بابونه پژمرده شود بیرون کنند و دیگر چنین عمل آرند همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن سوسن و روغن بنفشه و
روغن نرگس و روغن یاسمین صفت روغن ترب روغن کنجد یک جزو آب ترب سه جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند
نیم گرم در گوش چکانند از بدی ثقل سمع و بادی که در گوش بود نیز فایده میکند و روغن زرد کهنه در گوش آنکه تسکین درد آن است همچنین
دو سه قطره آب شیر زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند همچنین آب پیاز سکه رسن مجرب است و گیرند گرده نرگاو و قدری از شحم آن
و نمک سائیده بر آن باشند و نیم بریان کنند و فشرده آب را بگیرند و در گوش چکانند جهت گرانی گوش و درد آن بتجربه رسیده است اگر درد بسبب
ورم باشد عنب الثعلب مغز فلوس اکلیل الملک بابونه در آب گشنیز سبز سائیده نیم گرم نموده ضماد کند اگر گوش ضماد نمایند همین ادویه را در شیر گاو
بجوشانیده بخار آن بگیرد و روغنهای مذکوره در گوش چکانند و طبیخ برگ بید ساکن درد گوش است و باد سرد و آب سرد که در گوش درد
درد پیدا کند علاج آن نیز همین است و همین است علاج درد گوش که بسبب ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود چون بابونه
باریک سائیده و در شراب کهنه بیخته بچکانند رطوبت صرف کند از گوش سائل شود قطع کند و اگر تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج
حار نموده بمسهل حار تنقیه کنند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و هم شخصی را که نقصان یا بطلان در سماعت عارض شود
نیز علاج همین است و روغنهای مذکوره و روغن زردالوی تلخ در گوش چکانند و انجیر و خردل که چند فتیله ساخته در گوش نهند و سودمند
با روغن گل بگرانی گوش نافع بود و دوی طنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط چکانیدن هم مفید بود و اکلیل
الملک بابونه و شبت و نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرد صفت روغن قسط قسط ده درم بکوفته شبی در سرکه بخیسانند و
دو نیم آثار آب بجوشانند تا به نیم آید نیم آثار روغن کنجد بر آن بریزند و بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و چون اینچنین ساختن با سرکه
جوشانده صافی نموده نیم گرم در گوش بچکانند خارش گوش را ببرد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفل و خمیره ها
کنند و مشروبات و مفرحات و مقویات دماغ بکار برد امراض بینی اگر خون از بینی آید بسیار بدی که زیاده گذشت باید داد و گل ارمنی
با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آمله مسک در سرکه سائیده بر پیشانی ضماد کنند نیز مفید بود کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی چکانیدن
خون آمدن از بینی بازدارد و دوا مسهل و مجرب است و کافور قدری در آب فشرده سرگین خر حل نموده در بینی چکانند و حال رعاف
بند میکند و اگر قدری از خون اضافه کرده شود اقوی خواهد بود و همچنین سیم سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر از
تدبیر فایده نشود فصد سر رو کنند و حجامت بر دوش و شکم بنهند و دعا کرده بر ذنجران قع شود قطع کنند حشم بطلان یا نقصان قوت شامه
قلفل و نیز کندش خشک سائیده سعوط کنند بعد از آن که دماغ را نقی کرده باشند تا دوا اندرون بینی نرود و شخصی را بطلان شم عارض
گردد باید حرد بکه تعقید دماغ کرد مغز و هیچ فایده نشد در عطسه آمد بلغم غلیظ و خسته از بینی بر آمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و در بینی ک

در بینی نهند و شونیز و خردل و تخم حنظل و پودینه دشتی سائیده بجای آن بینی رسانند و استعمال عطوس کنند و اگر ازین تدبیر فایده
نشود بعد از نضج از مسهل و حب ایارج تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و سبب این مرض گرم بود و از آن بوی گند
گوید علاج آن فصد سر و کنند و زلو بچسپانند و تدبیری که در ره گذشت بعمل آرند و طبیعت بمسهل بر دو خوده بحب ایارج تنقیه کرده
و دو درم زنگار و یک درم سائیده بر فتیله رشته در بینی نهند و حب السلاطین چهار جو و زنگار [illegible] سائیده بر روغن [illegible]
آن مرهم زنگار نهند در بینی [illegible] در آب سائیده ضماد کردن بسیار فایده میکند صفت مرهم زنگار علک البطم [illegible]
زنگار دو درم با روغن ترتیب سازند و اگر ازین تدبیر زایل نشود قطع کنند قروح الف اگر زخم در بینی تر بود بعد از فصد و حجامت
پس سوتنقیه مرهم سفیده استعمال کنند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه در وی حل کنند و بمالد و خشکی بینی را نیز همین علاج بود
و اگر بر روغن گل و روغن بید زنجیر سوده کنند طباشیر را نافع بود و همچنین بوئیدن لعاب نیز نافع [illegible] چون علاج تنقیه صندل و گلاب
و کافور در روغن گل [illegible] شخصی که بوی بد دریافت کنند و بوی [illegible]
و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل زرد و رد سایند [illegible] و اگر ازین فایده نشود تنقیه بلغم از
و حب ایارج کنند شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد [illegible] مشک را هم بچکانند و اگر فایده نشود تنقیه خلط محرق نماید امراض زبان
[illegible] زبان درجوشش دهن که سرخ باشد تبرید مذکور کرده در ره گذشت مفید بود و طباشیر [illegible] سفید [illegible] که کافور
[illegible] بر زبان بپاشند و صندل سفید و گلاب [illegible] بر زبان مالیدن فایده میکند و برگ حنا در آب تر کرده مالیده [illegible]
کافور [illegible] مضمضه کنند و همچنین مضمضه از لعاب اسپغول آب کشنیز سبز [illegible] مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود
و فصد سر رود و چهار رگ کنند و اگر حاجت [illegible] تنقیه بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده [illegible] بار دهند و مسهل [illegible]
کنند و در جوشش دهن که از ماده سرد باشد [illegible] مضمضه کنند و کافور [illegible]
سوخته الایچی خورد [illegible] سوخته و سیاهی تا بحد رسائیده بر زبان بپاشند و مضمضه از مغز فلوس و آب کشنیز سبز نیز مفید بود
و اگر بتنقیه حاجت آید بعد از نضج مسهل گرم [illegible] کنند اکال مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود
[illegible] باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه بسرکه و آب [illegible] و آب
سماق کنند تا خشک گردد و تدبیری که در جوشش دهن گذشت اینجا نیز مفید بود و اگر از انتشار باز نیستد [illegible]
آن [illegible] آب رسیده [illegible] مرهم [illegible] سیلان لعاب
از دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد و در حالت خواب [illegible] زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شربت سکنجبین [illegible]
نوشند و از سماق و گلسرخ مضمضه کنند و کاهی تازه [illegible] و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج
و گلقند و جوارش [illegible] باشد [illegible] زیاده شود علاج آن گفته خواهد شد
بخور کنند دهن که اگر زبان [illegible] باشد از آب نیم گرم [illegible] کنند و [illegible] سکنجبین [illegible] فایده [illegible]

واطریفل کشنیزی و جوارش عود خورد و اگر به مسهل احتیاج شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و بعد مصطگی و قاقله و قرنفل مع کنند بخایند
و عود و زنجبیل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در دهن نگیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند
و تنقیه به مسهل بارد نمایند و مازو و سوده و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر بسبب حرارت معده است از تناول اطعمه بارده تسکین
خواهد یافت و در فضلای معده زیاده خواهد شد آب تمر هندی شیره ریشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کنند و بعد از تنقیح
تنقیه مسهل بارد نمایند و این حب را در دهن دارد صفت آن مشک کافور هر یک یک دانگ طباشیر سفید نیم درم گل سرخ صندل سفید
اهلیله زرد هر یک دو درم قرنفل کبابه هر یک یک درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند و اگر درین حب قرنفل خولنجان عاقرقرحا هر
هر یک یک درم بیامیزند برای بخری که بسبب فساد عمور ستان باشد مفید خواهد بود ورم زبان اگر از ماده گرم باشد علاج آن مثل علاج
جوشش دهن که از گرمی باشد نمایند و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد عمل آرند و همچنین است علاج استرخاء
ثقل زبان و بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج آن تنقیه از مسهل کنند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار
و مضمضه بعاقرقرحا و مویزج و خردل بسرکه کنند و اگر در مزاج گرمی باشد می باید که از ریحان و درود و سماق و سکنجبین [illegible]
مضمضه نماید و اگر مجموع طعم ها تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد کنند و اگر شیرین دریافت شود و این دلالت
بر غلبه خون است و نیز بر بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد فصد کنند و تنقیه صفرا نمایند و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازند و اگر
شور یا ترش دریافت کنند علاج آن نیز مسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه که در بطلان ذوق مذکور شد بجهت علاج از آن مضمضه
نمایند ضفدع غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود و اگر سرخ با سوزش باشد تبرید که در ورم گذشت باید داد و فصد
سر رو نمایند و زلو بچسپانند و تنقیه به مسهل بارد کنند و اگر سفید و سخت باشد بعد از نضج تنقیه به مسهل حار عمل آرند و ادویه اکاله مانند نوشادر
و زاج محرق و زنگار مع با سرکه بسایند و بر زبان بپاشند و ادویه که در بواسیر بینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده
نشود و شق کنند و ماده را بیرون آرند و علاج خشکی زبان مانند علاج جوشش دهن سرخ و مورد و گلسرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند و گاهی که بسیار وقت قطع آن ظاهر شود از برای ترقیدن زبان مفید بود و آب غول و کتیرا و بهدانه در دهن گیرند و بعد آب [illegible]
مضمضه کنند و علاج ورم لب نیز مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و عنب الثعلب سیاه گلنار و ورق گلسرخ با سرکه و گلاب ساییده
ضماد کنند قروح و بثور شفت علاج آن نیز مثل علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود و لب شیر شفت داء آن آتشک
که لب زیرین سطبر شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند قوت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب منتشر گردد و باید که فصد سر رو
چهار رگ کنند و مسهل کرد [illegible] گذشته [illegible] تشخیص بعضی این مرض مبتلا شده بود اول زلو چسپانیدم بعد از آن [illegible] که در بواسیر
گذشت استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب مثل علاج ترقیدن زبان باشد [illegible] بر آن نهند
امراض دندان و لثه درد دندان اگر بشدت باشد و بملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید که در ورم گذشت باید داد
و فصد سر رو و چهار رگ کنند و نیز زلو بچسپانند و عنب الثعلب نیم کوفته و کرم دانه نیم کوفته کاسنی نیم کوفته کوکنار نیم کوفته کتیرا خشک نیم کوفته عدس مسلم

بیخ نیکو فته در شیر و آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و اگر درد بغایت شدید باشد کافور را با عرق
گلاب ممزوج نموده بجای مضمضه نمایند و آن نیکو رود و بر دندان مالد و سنون زرد ازین در دهن و استحکام دندان مجرب و فرح است
صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب و سماق شب یمانی پرتهانا از هر واحد ماشه کوفته و بیخته استعمال کنند بعد از تنقیح
از مسهل بارد تنقیه کنند و اگر درد شدید باشد و از طلاقات چیزهای گرم مثل بلادر با مسهل بجوش گشتر نیکو فته بر ایارج [illegible]
کیلا فی دارچینی نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بر درد کنند ادویه جوشانیده مضمضه کنند و حلتیت و بیر بریان نموده
بر دندان نهند یا بر سر شابخورد و بر دندان بمالد صفت آن فلفل سیاه و فلفل سفید زرنباد سفید هر یک بیست مثقال زنجبیل
مصری ده مثقال زعفران چهار مثقال عاقرقرحا فرفیون از هر یک یک مثقال ادویه را جدا جدا بکوبند و بعد از آن سه چند آن
عسل خالص مثل وزن ادویه بستانند قدر شربت آن یک مثقال و اگر حاجت تنقیه شود بعد از تنقیح از مسهل گرم تنقیه کنند و اگر درد
تدبیر درد ساکن نشود و لثه متورم نباشد از زخمی منع نماید و یا بعد از شیر انجیر و خیر زقوم آمیخته بر دندان نهند و یا چیزی
بحری بر آن نهند تا مستقلع شود لیکن احتیاط کنند که این دوا بدیگر دندان ها نرسد و اگر با درد لثه متورم باشد قلع فاید نکند
در اینصورت علاج ورم لثه نمایند اگر سبب کرم باشد دندان ابخار بیخ تخم کنند تا تخم ترب بجبلی تخم بادرنگ کرم بیرون آید و با بخور
مقشر در پارچه ململ سخ پوتلی بسته و قدری آب جوشانند با این آب مضمضه نموده پوتلی در بن دندان گذاشته بخوابند و تکرار
عمل نمایند تحرک اسنان اگر بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه سستی باشد علاجش دهن را بحب
واندرون پنج دندان سری دریافت کنند علاج آن از عاقرقرحا و پوست بیخ کبر گلنار و سعد شب مکیح سنبل الطیب آب
بجوشانند و صاف نموده مضمضه کنند و این سنون که معمول و مجرب است بالدوام برای پر شدن گوشت و جلا و دندان نیز مفید است
صفت آن نیلا تهوتها یک دام کوتهه یک دام نمک لاهوری نیم دام کتهه سفید یک دام زیره سفید یک دام زنجبیل کتیرا چینی
نیم دام مصطکی رومی یک دام الکسیس نیم دام مور پهری نیم دام کباب چینی نیم دام بحرادق یک دام نیلا تهوتها [illegible] گرم
نهاده خوب سفید نمایند و زیره و گشنیز [illegible] بریان کنند [illegible] ادویه کوفته بیخته شکل سنون سازند و بعد مالش چهار گهری
از آب اجتناب کنند و بعد از تنقیح از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب ورم حار لثه بود علامت آن شدت درد و ضربان باشد علاج ورم
لثه کنند و مضمضه و سنون زرد که در صیغه دندان گذشت استعمال کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد تدبیر اینش علاج بود و سنون
بالدوام این سنون نیز مجرب است اگرچه دندان قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه و دهن [illegible] را آزموده شده
صفت آن پوست مغیلان چهار توله سنگ جراحت که پاپریا سپاری چهالیه از هر یک دو توله فلفل سیاه زنجبیل سفید
از هر واحد یک ماشه شیر خشت اجزا را سرمه سا کرده وزن کنند و با هم آمیخته بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند آب بخورند
و اگر بسبب نقصان گوشت لثه دندان [illegible] کل آن باشد باید که فصد سر رو و چهار رگ کنند و بعد از تنقیح تنقیه به مسهل بارد نمایند و این
سنون را استعمال کنند صفت آن گرسنه دو درم کوفته بشیر خیر مرده برخشت دسته و تنور گرم نهند تا محرق شود

کنند دم الاخوین از هر یک نیم درم بر سازند و مرجان از هر یک دو درم کوفته و بیخته با هم آمیخته سنون سازند **تآکل و تفتت**

دندان اگر سبب ماده ردیه متعفنه باشد که دندان را بوسیده و ریزه نماید علامت او آنست که دندان الاغر شوند و رنگ

آن متغیر گردد می باید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و اگر سبب یبس است باشد علامت

درشتی و بطرید بر بندند و لعاب بهدانه ... و تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند

تغییر رنگ دندان اگر سیاه یا سبز بود از غلبه سودا باشد و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از مسهلات و حبوبات

که مخرج سودا و صفرا باشد تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد بایدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه

از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با پیه کبر افتیمون و اشنه و خطمی در ...

مالیدن مفید بود و سنون کهنه خزف کوزه است و درین مرض نیز فایده میکند **حفر دندان** جسمی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان ...

و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زردمی باشد و آن بسبب بخارات ... بود علاج آن تنقیه بدن و معده از اخلاط غالب کنند و سنون

جالی مانند زبد البحر و خاکستر ... و نمک و شاخ گوزن ... سائیده بر دندان بمالد و سواک نمایند و هر چه مستحکم باشد با آهن ...

جدا کنند **خارش دندان** علاج آن تنقیه سودا بود و پرهیز از شیرهای تلخ و تیز و حامض نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود

آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج آن تنقیه از مسهل حار

و حب ایارج بود و حب ... و شیافی ... و زنجبیل کوفته و بیخته بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیم برشت و یا از حلال ...

کوفته و یا از حنظل بریان کوفته با عسل بکار کند **ضرس** اگر کندی دندان بسبب خوردن اشیای حامضه و یا عفصیه باشد علاج

آن نمک و عسل و قی بالتلاوان از اشیای گرم سائیده بر دندان بمالد و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را بخایند و بمالند و مضمضه

از شیر تازه نیز مفید بود و اگر بسبب بلغم حامض و یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و مسهل کنند بعد از آن

ادویه مذکوره را دلک نمایند **ورم لثه** اگر ورم آن حار باشد علامت آن سرخی بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود

علامت آن سفیدی رنگ و برودت ملمس بود علاج آن مثل علاج خونش ... است همچنین باشد علاج قروح اینجا اگر

متعفن باشد فلفل و نیل باشد ... و مازو و مانند آن که در نقصان گوشت لثه گذشته استعمال کنند علاج ناصور مانند

علاج لثه متعفنه باشد و اگر ... و روغن ... بر طرف سیل ... و روغن ... گرم گرم بر ناصور نهند

و اگر خون از لثه آید این سنون مفید بود و تالیف جد امجد و معمول است **صفت آن** سپاری چهالیه سوخته کلنار شاخ ...

سوخته کاغذ خطائی سوخته سماق ... سوخته ... طباشیر سفید ... گلنار استخوان بلیله زرد ... یک یک ... و ...

دم الاخوین سعد کوفی کندر عدس مقشر از هر یک ... شیافی بریان ... باشد ... **امراض حلق** دبلهاه ... خناق

ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و بلع گردد و تبرید که در ... گذشت بکار برد و فصد ... کنند و نیز

سفت هفت زلوبیس بر در گوش و میان گردن بچسپاند و ... عمل نمایند و فصد رگی که زیر زبان کنند و حجامت ...

و میان خانه نیز مفید است و اگر بجوشانند بر آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده بر گلو طلا کنند برای خناق و درد گلو مجرب است و تخم
کشنیز خشک تنها یا با جدوار در آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسپغول و آب کشنیز سبز در اوایل حاره حلق مفید است و غرغره
از فلوس در آب کشنیز از برای خناق بسیار نافع است و تنها غرغره فلوس و شیر گاو که بالای آن مسکه گرفته باشند مالیده و صاف نموده
غرغره نمایند و در خناق سخت صنعت کاران بری را شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه که به سپند دود نموده از آتش گرم کرده مکرر بر گلو بندند
و مشک شسته را محاذی بر دو طرف دهن حلقوم دارند تا هوای دهن سنگ پشت بر موضع خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت تمام
خناق را تحلیل میکند و استاد مرحوم هم در خناق سخت همین تدبیر میفرمودند و هر گاه ماده جمع شود و ورم سرخی گردد و رنگ
زرد شود و نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد بیگرم آمیخته غرغره کنند و وقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد و آب گرم و ناردانه نیز و عسل
نافع است و اگر منفجر نشود باید که از انگشت یا با آلت او را منفجر گردانند و اگر تنقیه شود بعد از نضج مسهل بار و تنقیه کنند و با همه آنست که هر
مسهل حقنه کنند و در ورم بلغمی بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کنند و از غسل آبکامه و یا از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در ورم سوداوی
که بسیار اندک بعد از انتقال ورم حار میباشد بعد از فصد و حجامت ساق تلیین و ترطیب نمایند و از نضج نموده تنقیه سوداوی و مسهل حقنه
کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان مریض از دهن بیرون برآید علامت ردی بود و هر گاه کف از دهن برآید امید زندگی
نباید داشت و احتراز از شیر و غرغره بحقوق حمی باید که نیم گرم باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد از تنقیه مناسب است و نهادن شاخ
بلا شرط بر موضع حنجره گردن حین تنفس و بلع باشد و ملازمه و نقاده را از گل مگیلان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده
آمیخته ملازه را بان بردارند و گلنار و گوکنار و عنب الثعلب و کرنج و کشنیز خشک غرغره کنند و مازو و گل سرخ و غوی را لیبرکه سائیده نمک
سرخ ضماد سازند و گاه باشد که سبب آن خلط حار باشد علامت آن سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوش
دهن است که از ماده حار باشد باید کرد و علاج ورم لهاة نیز مانند علاج جوشش دهن است و بحد ورم حار بود که در عضلات
طرفین حلقوم حادث شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز گردد و علاج آن
علاج خناق گرم و شور حلق است و علاج زلو و یا غیر آن که در دهان و حلق گرفته باشد سر که و نمک و یا سکنجبین را بهم آمیخته
مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه در خریطه بندند و در دهن علیل را بدان پر کنند زلو هر جا که باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و گفته
طحلب در دهان هم همین عمل دارد و یا شیر بخورانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد کند پس قطعه یخ یا کوزه آب سرد بر ابیات باشند که
میل سردی کنند و بیرون آید و اگر نظر آید از موچینه بگیرند و اگر حس کرده بتی بیرون آرند و اگر زود دیده افتد فوراً قی کنند و الا
مسهل دهند و لقیمه و خار و مانند آن که در حلق متعلق باشد و اگر حس آید نیز از موچینه بگیرند و اگر بنظر در نیاید آنچه خیزد و لقمه بزرگ
قی کنند و اینچنین یا صوف را بحیله بسته بلع نمایند و وقتیکه متعلق از آنجا تجاوز کند آب سرد بخورد و پس بزودی بر کشند و شخصی را که گلو
خفه کرده باشند می باید که کشند را از حلقش و الکنند پس اگر کف از دهن برآید امید زندگانی نیست و اگر کف برنیاید فصد سرو کنند و در ...
بنفشه و آب کاسنی غرغره نمایند و بهر دو پا مالند و پا شویه کنند و حقنه نماید بدانکه تریکیب حقنه مسهل لینه که بیشتر بوقت احتیاج مسهل ...

امراض گرم آن سهل بارد و در امراض سرد آن سهل گرم حقنه کنند مگر ملینات را حقنه حل نکنند و تیکه مریض طاقت نوشیدن
مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود و باید که بگیرند قطعه که جوش لقدر خنصر باشد و طول آن بقدر هشت انگشت و رق آن تیرین
کلان چرم کنجیل که بیخته باشد و عند الضرورت از مثانه گاو سازند و بر نوپیری بر جوان حسن بندند و آب حقنه اندران ریخته و سرکرده هم
آورده بیفشارند و به دو سه مرتبه بعمل آرند مر نو پیر را حرکت کنند و مقدار آب زیاده از دو ثلث رطل نباشد و دوا معتدل
در غلظت و رقت و در ذوق معتدل نیم گرم استعمال کنند و پیش از حقنه مسهل یا نیم گرم و دادن مناسب حقنه نمایند و با فعل
مروج هیئت که پیش از حقنه از آن یک دو صابون حقنه میکنند بعضی صابون را نیز مسطوح میسازند و بیمار بیهای کرده درد
سرین مریض در استلقی دارند و سرین را بر بالش نهند و در قولنج درد ناف مانند آن بیمار را بر زانوی و دی خوابانند
سر و سینه بر بالش نهند و بطرف در دمیل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی نشانند و سرین را مرتفع دارند و در امراض دماغ
مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند بحة الصوت گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاج آن گفته شده و اگر بسبب
گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره خرفه سیاه شیره تخم کدو در عرقیات
برآورده با شربت بنفشه و با شربت نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب سردی حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس
مقشر نیم کوفته بادیان گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورد و اگر بسبب یبس حنجره حلق
شود یعنی حنجره یبوست و خشونت دو درد در آن بیخ بادیان اصل السوس مقشر نیم کوفته بادیان پرسیاوشان نبات سفید را بجوشانیده
صاف نموده بخورد و عسل را آن آمیخته غرغره کنند و اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و درد در و باشد و اکثر از غبار و دود حادث
شود و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول در عرقیات برآورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر بسبب کثرت صیاح حادث شود
علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار کنند و غرغره از مسکه و شکر مناسب بود و از روغن بنفشه غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیضه
نیم برشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن زلو در بدن باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد و بجای آن در گلو بکشاید و اگر درین مرض احتیاج
به تنقیه باشد بحسب غلبه خلط تنقیه کند عسر البلع و آن آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و این مرض علاج نیز یکی باشد
و اورام فم مری اگر حار باشد تب و تشنگی شدید و درد در میان هر دو شانه بود و اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند
علاج ورم حاره و بارده است چنانچه خواهد آمد مگر ضماد و طلا این مرض در میان کتفین کنند نفث الدم تبرید کرده باشیره بیشه
پوست بیخ انجبار رلابی رشیره . خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر نه شود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گلنار دهند صفت قرص
کهربا کهربا صمغ عربی نشاسته کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یک درم نیم کوفته بیخته با لعاب اسپغول
سرشته اقراص سازند و قدر شربت از نخاشه تا دو درم صفت قرص گلنار گلنار گل ارمنی صمغ عربی از هر یک چهار درم گلنج
اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته با آب گلنار قرص سازند و اگر سبب آن نزله باشد تدبیر آن بکنند و غذا در جمیع امراض حاره
آش جو و کهچری مونگ مناسب است امراض صدر و آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و متواتر

گردد و باده نیم جوش کرده باشد که ریه بسبب سردی مزاج ریه تولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود و علامت النشا
آن است که با علامت نزله باشد و ثقل و صداع در دماغ بود و ضیق و نفخه عادت شود می باید که ابریشم خام سوخته گندم کاه
گیلانی گل گاوزبان اصل السوس مقشر نیکو کوفته نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و لعوقات معتدله که مسهل بلغم
و تقلیل مواد و تنقیه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده متحجره باشد غرغره افزاید ایارج کنند و نضج باید از نضج
بار و نمودار مسهل بار دیگر تنقیه پردازند و این لعوق از برای نزله مفید است صفت آن اصل السوس مقشر تخم خطمی
بهدانه هر یک بقدر درم و ده عدد و پنجاه درم آب شب تر کنند صباح بجوشانند تا به نصف برسد با سعد بیست درم قند سفید
آورند و مغز بهدانه صمغ عربی هر یک سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک نیم درم سحق کرده بیامیزند و بقدر
شربت شش ماشه لعوق معتدل که معروف و مجرب است در بیمارستان صفت آن مویز منقی انجیر زرد با قلام تخم خشخاش
اصل السوس مغز تخم کدوی شیرین هر یک بادشان از زبان رفای خشک مغز بادام مقشر عنب هر یک صمغ عربی خطمی کتیرا
تخم کتان بهدانه کوکنار هر یک نیم توله جوکوفته ده عدد در آب بجوشانند تا نیم آثار باند صاف نموده عسل روغن بقوام آرند
قدر شربت پنج ماشه یا دو درم و لعوقات در این مرض بهتر از شربات اند روغن سوسن و روغن نرگس مانند آن که بعضی بر نفث
مواد باشد بمالند و این لعوق از برای ضیق النفس مجرب است صفت آن گاوزبان گیلانی گل گاوزبان صمغ عربی
زراوند مدحرج رب السوس بیخ سوسن فلفل سفید از هر یک ماشه بادام خشخاش سفید چهار درم تخم خشخاش سیاه دو نیم درم
مغز تخم تربز دو درم مغز تخم کاهو مقشر درم عسل سفید نبات سفید لعوق سازند خوراک شربت و سعوط
برای ضیق النفس رو نافع است صفت آن برگ اکبر زرد شده از درخت افتاده باشد یک آثار نمک
دو نیم دام پخته هر دو در آب آمیزند بر برگ ساخته خشک نموده در کوزه گلی نگاه در میان آتش
تا یک پاس بگذارند تا سوخته شود مناسب بکار برد و اگر از این تدبیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه بمسهل گرم و حب ایارج کنند
و قی بعد از آن مفید بود و اگر بسبب بخارات حاره قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر سبب ریاح و ابخره
شیره تخم کشوت شیره بادیان و گلقند بخورانند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر سبب ورم ریه و ورم عضوی دیگر باشد علاج آن بعلاج
آن عضو کنند نفس انتصاب چون بایستد بنشیند است گردن کشیدن و با فوق النفس یکی آمد علاج آن مانند
علاج ضیق باشد سعال علاج آن باشد علاج ضیق بسته آب
درد بهم برای اکثر اقسام سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
کنند و بسیار دیدیم علاج آن زیاده باید که اکثر منتقل بسل می شود و لعوق نزله که صفت آن مذکور شد نیز مفید بود و گاهی بسبب گرمی
و خشکی ریه باشد علاج آن در بحث نفث الدم و اگر تنقیه شود و بسبب خلط کنند و ذات الجنب
و ذات الریه ورم باشد علاج مرض کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله

یا در غشاء مستبطن اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود در طرف یمین یا در طرف یسار این را ذات الجنب خالص گویند و اگر
در حجاب خارج تحت اضلاع و در عضلات خارج حادث شود آنرا ذات الجنب غیر خالص گویند علامت آن تب دایم
و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و ضیق نفس و ضربان بود علاج آن تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و لعاب اسپغول
و لعاب تخم خطمی سفید و لعاب بهدانه شیره تخم کاهو [illegible] شربت بنفشه [illegible] و ضماد کنند و موم سفید و
روغن گل [illegible] گداخته بر جای درد بمالند و [illegible] بالای آن [illegible] بعد از آن [illegible] تخم خطمی سفید تخم کتان هر یک
با موم زرد و روغن گل هر یک [illegible] تولچه قیروطی سازند و بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود [illegible] مسهل [illegible] تنقیه کنند و در
امراض حقنه بهتر از مسهل میشود و آب سرد نباید خورد و گفته اند که ماده ذات الجنب [illegible] چهارده روز تحلیل شود و جمع شده [illegible]
میگردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز تنقیه نشد اکثر اندفاع آن [illegible] باشد [illegible] سل میشود [illegible] و صدری گرم بود در حجابی
که بر اضلاع ملتصق است [illegible] حرکت نتواند کرد [illegible] نتواند خفت [illegible] زیر حجاب حاجز درد باشد ذات [illegible]
ورمی گرم بود در ریه علامت آن تب دایم و سعال و ضیق النفس و [illegible] مقدم صدر و نبض موجی بود ذات الصدر ورم گرم
در حجابی که بر تمام صدر [illegible] مستبطن [illegible] علامت آن تب دایم و [illegible] و [illegible] معده [illegible] درد ناخس [illegible]
[illegible] بالا و زیر نتواند [illegible] خواب نتواند کرد ذات العرض ورمی باشد [illegible] حجابی که در جانب
[illegible] حادث شود علامت آن آنست که مریض [illegible] هر دو شانه [illegible] کند و خواب [illegible] باز نتواند کرد علاج
امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر [illegible] ضماد کنند و در ذات العرض [illegible] هر دو شانه [illegible]
[illegible] باشد که در ریه حادث شود [illegible] و ذات الجنب و ذات الریه [illegible] و نفث الدم [illegible] باشد [illegible]
تب و سعال و نفس [illegible] و عرق در [illegible] و خلط [illegible] و بعد [illegible] ساعت [illegible] چون [illegible]
جراحت ریه که ابتدای سل باشد [illegible] علاج پذیر نیست مگر از برای تخفیف عوارض [illegible] خورند و قرص [illegible] همراه شیر خر [illegible]
زنان [illegible] و سرطان [illegible] و تخم [illegible] آب [illegible] همراه [illegible] شیخ بوعلی [illegible] که [illegible]
بسیار [illegible] که زنان [illegible] با [illegible] عظیم خواهد کرد [illegible] تجربات قرشی است [illegible] کنند [illegible]
شیرین کرده بخورند و شیر تازه بی نمک خوردن هم مناسب است [illegible] شوربا از گوشت [illegible] مرغ [illegible] کنند و علاج نفث الدم
[illegible] که بیرون [illegible] باشد از [illegible] و [illegible] مانند آن [illegible] گرم گذشته [illegible]
روغن بابونه و مانند آن [illegible] علاج [illegible] امراض قلب حرکت مضطرب
[illegible] عارض گردد خفقان گویند علاج [illegible] فصد باسلیق از جانب چپ کنند بعد از آن فصد صافن [illegible]
[illegible] نقره [illegible] همراه شیره [illegible] شیره [illegible] خشک [illegible] هر یک [illegible] شیره [illegible] گلاب
[illegible] عرق گاوزبان [illegible] صندل سفید [illegible] شربت انار شیرین تخم [illegible] و [illegible]

یک مثقال و آب نیم آثار تر کرده یک شبانه روز نگاه دارد و بعد از آن جوشانیده شیره آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید قوام دهند
و بقدر شربت شش همراه [illegible] عوض [illegible] خورد و قرص کافور با تبرید دادن نیز مفید بود صفت قرص کافور [illegible]
زعفران چهار جزو مغز تخم کدو [illegible] جزو تخم خیارین چهار جزو [illegible] جزو کوفته بیخته قرص سازند [illegible] آب کشنیز سبز سائیده [illegible]
[illegible] کنند و نوشیدن گلاب و عرق بید [illegible] مشک [illegible] امراض قلب بسیار فایده کند [illegible] خورده [illegible]
شدیدة البرودت مناسب بود و اگر ضرر باشد [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] طبیعت قبض شود [illegible] ادویه مسهله [illegible] تقویت [illegible]
دار الشریف در تالیف شریف [illegible] حکیم مرحوم [illegible] خفقان و تقویت دل [illegible] استعمال [illegible]
و نصف [illegible] زبان [illegible] عرق کشیده [illegible] تنها [illegible]
نموده پوست [illegible] صباح [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] خفقان سوداوی که علامات آن [illegible] خوابهای [illegible] باشد [illegible] سفید [illegible]
سوختن [illegible] مالیخولیا [illegible]
این جا [illegible] ماء الجبن و شیر [illegible]
[illegible] بحسب حاجت [illegible] عضو [illegible]
[illegible] ریاضت باشد [illegible] استحمام [illegible]
[illegible] شیر [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعد از آن [illegible] زیاده کنند [illegible] مسهل [illegible]
بعد از آن [illegible] ماء الجبن [illegible]
[illegible]
و احتراز از جماع [illegible] حرکت [illegible] شیر خشت [illegible] ماء الجبن
در ایام مذکور [illegible] سفوف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیر [illegible] ماء الجبن [illegible] مسهل [illegible]
[illegible]

لبته رنگ گلشت باشد گرفته تر شوری که گرمی آن فرو نشسته باشد بار دو تا بریان شود وقت صبح زرده بیرون آورده گل با خمیر ور کرده
سر آن تر بیفشارد و آب که بر آبها صاف نموده همراه شربت نیلوفر دهد تا یک رطل برساند و همین است که بیضه ... را اقلم
و آن بسیار نافع است لیکن اولاً که ... تحلیل عضو ... غشی حالتی باشد که هیچ قوی محرکه و حساسه معطل شود علاج آن
به بستن اطراف و بحث ... آن بوئیدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روی زنند و بوی بر زور کشند و شاخها و یا شوره
بکار برد و چون افاقت شود علاج خفقان کنند ... اگر بسبب ... تریب ... و اگر بسبب ... باشد ... کنند و اگر بسبب
سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند چنانچه گفته خواهد شد ضعف قلب هرگاه عارض شود مریض حیران و بیتاب
کند دل او ... بعد از آن غشی خفیف می ... لعاب دهن ... جاری میگردد علاج آن استفراغ سودا کنند و تقویت قلب
از مفرح حار و تریاق ... نماید خفقان قلب مرضی بود که انسان حرکت ... در یافت میکند کسی ... علاج آن تنقیه ... کنند
کنند و مفرح بارد و مانند آن استعمال نمایند و غذای ... قذف قلب ... دریافت شود که قلب ... برون می ... علاج آن
بعد از فصد باسلیق مثل علاج خفقان قلب ... احتوا از رطوبت بر قلب صاحبش ... دریافت شود که دل او در آب ...
میکند علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم ... تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گل سرخ و مانند آن ... حاره بر دل ضماد
کنند و مریض ... آن نافع است ... مفید بود امراض معده وجع معده اگر در معده ...
علاج ... گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض شود علامت آن تمدد و ... باشد باید که شیره تخم کشوث ...
گلقند ... جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود ... در تحلیل ریاح معده ... آن ... رطوبت نافع بود و همین است
علاج قراقر و نفخ معده ... که ... شود و ... آن باشد که ...
شود و اگر در معده بسبب فساد غذا است باید که ... قی کنند بعد از آن سکنجبین ... خروج ...
آب ... علاج قی ... این امراض ... وارد ... آن باشد که طعام در معده ... شود
و فاسد گردد ... لطیف و صافی بود ... غلیظ بود باسهال ...
تر ... خراشیده ... گلقند ... عرق ... بریان ...
بجوشانند ... نیم گرم کرده ضماد کنند ... مفید بود
و هرگاه صاحب ... غشی ... باید که ...
و نار ... در گلاب ساییده ... حلق ... فایده ...
... در گلاب ساییده ... فایده ... شریف ...
اگر ... در گلاب ساییده استعمال ... نفع کلی بخشیده ...
بود ... صاحب ... قی ... بعضی ... ظاهر شده بود ...

همراه شود والدماغ جعفر اندلسی حبّارا در گلاب سائیده بار ان جمله استعمال نمودن نفع کلی بخشید و دوا عجیب [illegible]
عرض نمایند چنانچه سر قفل باشد که بیرون باشد و تمام قفل در بیت داخل نشود و چند روز همین طور گذارد و این قفل برای چسیدن
نرج نواد و تقویت معده بعدیل است و تحقیق آن سیب و نیز اندکی آن سیب سائید. اطفال را اگر قی عارض شود اگر خورانند
نفع دارد و درین امراض هرگاه بعد از نضج تنقیه حاجت آید به مسهل یا تنقیه کنند و اگر در ضعیفه طعام تحلیل یعنی عفن شود و [illegible]
و عوارض دیگر هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی بار شربت انار و سکنجبین و دیگر مبردات کنند و اگر درد معده بسبب غلبه صفرا اندفاع یابد
شیره آلو بخارا شیره زرشک در عرقیات آورده سکنجبین شربت انار داخل نموده دهند و بعد از نضج از مسهل یا تنقیه سازند و در گلاب
گرم نموده پارچه آن تر کرده بکمیده کنند ورم معده اگر ورم حار باشد علامات آن تب و تشنگی و التهاب معده و درد ان
[illegible] و دیگر [illegible] کنند و ورم ظاهر بود علاج فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات آورده [illegible]
[illegible] خالص دهند و اگر حرارت زیاده باشد و آن [illegible] تقلیل غذا نمایند و اغذیه بارده [illegible]
گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل یا تنقیه نموده مسهل قوی وقت [illegible] اضمده و طلاها
و مشروبات این مرض یاد کرده و دوا لبعضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که همه ادویه محلله در عضو شریف در [illegible]
بنماید باید که ادویه قابضه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و در ابتدای ورم صندل گل سرخ [illegible] پوست [illegible] گلاب
و آب عنب الثعلب سبز و یا آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی زرد و رد با گلاب [illegible]
خطمی برگ بابونه زرد و رد آرد جو سنبل الطیب [illegible] آن ضماد کنند بعد از تنقیه [illegible] آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز
مروق با شربت بزوری و شربت نیلوفر [illegible] ورم احشا سکنجبین استعمال نماید که ورم تحلیل شود
دارد و لکن جمع گردد و تب درد شدت کند آن وقت برگ تخم مرو تخم خطمی هریک [illegible] بکوبند و با شیر بزند تا نضج یابد
علامت نضج آن است که تب و درد ساکن شود و آن وقت شیر [illegible] گرم خورد و شکم از دست بیفشارد تا ورم منفجر شود
و علامت آن برآمدن مده و خون با اسهال و قی بود [illegible] عسل [illegible] هرگاه که شکم از مده
پاک شود و ادویه [illegible] نمانده [illegible] گلنار [illegible] ساخته تناول نماید و اگر ماده بارده باشد بعد از نضج از مسهل
تنقیه کنند پس از آن تریاق اربعه و تریاق [illegible] شیر [illegible] نبات [illegible] آب کاسنی سبز مروق
و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا آب [illegible] گلقند نافع بود [illegible] فایده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بید انجیر و چون زعفران صبر از هر یک [illegible] افتیمون سنبل الطیب هر یک یک درم [illegible] کوبند با تخم
ضماد کنند برای [illegible] اورام صلابه معده و جگر بی نظیر است و اگر سنبل الطیب صبر تخم کتان مغز [illegible] مقل [illegible]
روغن گل و موم [illegible] مرهم ساخته بر معده ضماد کنند برای ورم سوداوی بسیار نافع بود و غذا آب نخود [illegible]
[illegible] و یا اندکی کچری مونگ [illegible] ورم [illegible] صلابات معده [illegible] علاج [illegible] شهوه کلبی [illegible]

و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص بر ماکولات بود هر چند خورد سیر نگردد و اگر بسبب آن سوء المزاج بارد بود که ...
... گرداند علاج می باید که جوارشهای گرم مانند جوارش مصطکی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطکی و انیسون
ناخواه خاییدن نافع بود و از سنبل الطیب و قرنفل و جوز بوا گلشکر برفم معده ضماد کنند و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع گردد
علامت آن ترشی دهن و جشا بود و علاج آن بعد از قی و تنقیه او بمسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج بارد و ...
شراب حلو وقت نهار خوردن بسیار نافع بود و از غذای حریفه و مالحه و حامضه احتراز نماید و اگر بسبب زیادتی انصباب سودا ...
باشد و علامت آن نوع شدید در معده باشد که بدون از خوردن ساکن نشود و حرقت فم معده با ترشی بود و علاج آن
فصد باسلیق کنند و تنقیه سودا بطوریکه در مالیخولیا گفته شد باید کرد و بعد ازین مقویات معده تناول نماید و اگر بسبب حمیات
بود قی و اخراج آن کنند چنانچه می آید و اگر بسبب تحلل بدن و یا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد اغذیه غلیظه مانند هریسه و کله
و پاچه و گوشت گاو و در روزی اندکی چند دفعه خورند و در آب سرد و جای سرد نشینند **شهوة بقری** و آن گرسنگی مفرط
بود با سیری معده و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسی را که در سرمای سخت سیر و سفر کند حادث شود و علامت آن
لاغری بدن و عدم اشتها بود و احیانا غشی نیز افتد و سبب آن برودت مفرط بود که بفم معده عارض شود علاج آن ... غشی
علاج غش کنند و در حالت افاقه نان در گلاب و آب ترکرده بخورد و غذای سریع الهضم تناول نماید و تدبیر سوء المزاج بارد
که در شهوة کلبی گذشت بعمل آرد و گاهی بسبب بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد و
گلشکر سنبل الطیب مصطکی و عود را کوبیده در گلاب آمیخته برفم معده ضماد کنند و گاهی بسبب ضعف معده یا حرارت حمیات
حادث شود و علامت آن تشنگی و قبض طبیعت بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره
زرشک و گلاب و عرق کیوره برآورده شربت انار و سکنجبین داخل کرده بخورد و هرگاه گرسنه شود بهمان وقت غذا خورد و غذا نان که در آب
انار و سیب ترکرده باشند بخورد **فساد شهوة** علاج شهوة گل و خشت و گچ و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب آن
بلغم حامض باشد باید کرد و خاییدن استخوان چوچه مرغ بریان مفید بود **عطش مفرط** اگر بسبب اجتماع خلط در معده باشد علامت
او آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون قی کنند و آب بخورد ساکن شود و ذایقه دهن نمکین و ترش باشد
و این را عطش کاذب گویند علاج آن از آب ... قی کنند و سکنجبین عسل مانند آن از مقطعات و ملطفات تناول نماید
و از غذای مولد بلغم احتراز سازد و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تپ باشد و ...
معده و تناول چیزهای گرم و تیز و شیرین نیز بود علاج مانند شیره خرفه شیره مغز تخم کدوی شیرین لعاب اسپغول ... خورد
و اگر بسبب حرارت معده و دیگر قلب باشد علامت او آنست که هوای سرد زیاده تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از
آب سرد زیاده تر تسکین می یابد علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه که در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورد و ضماد
صندل و نیلوفر و بید و صندل و گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ لزج حادث گردد چنانچه از

خوردن ماهی تشنگی پیدا شود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم مانند سکنجبین با سکنجبین گرم نوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود
آب برف خورند و شیره زرشک با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی عمل مسهل حادث شود سویق شعیر
و نان خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورند و تدهین بروغن کنند و تشنگی که از معده حادث شود از برای دفع حرکتی
درو باشد و ماده آن در جوف معده باشد نوع حرکتی باشد که از معده بی آنکه چیزی دفع باشد و ماده آن در خمل جرم معده باشد
غثیان تقاضای قی است برای دفع بی حرکت و در حالتیکه طعام ردی باشد حادث شود و اگر سبب این مرض بلغم باشد
بود علامات آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک و آب گرم و تخم ترب و عسل مکرر قی کنند بعد از آن
پوست ترنج هر یک یک ماشه ساییده در گلقند آمیخته متناول نمایند و مصطگی و سنبل الطیب و عود و پوست ترنج در سرکه و گلاب ساییده بر معده
ضماد کنند و جوارش کمونی و دواء المسک زرد و اگر قبض طبیعت باشد از شیافات ملایم کنند و اگر بسبب صفرا بود علامات آن تلخی دهن
و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کنند و سماق و زرشک ساییده در سکنجبین و شربت انار
آمیخته بخورند و صندل زرد و رطب شیر سماق با سرکه و گلاب ساییده بر معده ضماد کنند و بعد از نضج از مسهل تا بد تنقیه کنند و قی
که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال مراره باشد علامت او آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی انصباب
ماده دیگر بر معده ساکن شوند علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو کنند و تقویت معده نیز نمایند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج
آن در بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قرحه شود صعب بود و اول علاج تغسیل جراحات کنند
و بعد از آن علاج نفث الدم کنند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب شود و بسبب گرمی آن منجمد گردد علامت
آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن تخم شبت و پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بخورند و مکرر قی کنند
بعد از آن پنیر مایه حیوانات خصوصاً پنیر مایه خرگوش بخورند و این بهترین علاج شیر که در معده منجمد گردد فواق یعنی هچکی اگر
سبب آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده و یا بسبب ریاح معده باشد جوارشهای گرم خورند
و عطسه آوردن و عطسه کردن و مدتی تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعة پیش مریض گفتن برای فواق مفید بود و اگر بسبب
اشیای تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیای بارده زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد
و این بدترین فواق بود علاج آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورند و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان
شهوت یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفرا باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی و صفراوی بود و اگر بسبب
سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامات آن حرارت و تشنگی و کراهیت از اغذیه حلوه باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد
علامات آن ضعف هضم و بسیار احساس و تمکین طبیعت بود علاج آن سوای تنقیه مانند علاج نقصان شهوت بود که بسبب آن بلغم
و صفراوی باشد و جوارش مصطگی جوارش عود و شربت استعمال کنند صفت جوارش مصطگی که برای برودت معده و تکثیر
ریاح و سیلان لعاب مفید بود مصطگی سه مثقال کوفته بیخته و ترنج آنار شکر سفید دو من در گلاب قوام آرند و بقدر شربت [illegible]

غشی باشد تا دو درم صفت جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت و هضم کند قاقلین ازهلی زنجبیل دارفلفل
زعفران از هر یکی سی عود قرنفل از هر یکی درم بکوبند با عسل سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یک مثقال جوارش آمله
معده را قوت دهد و اشتها آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و دل را قوت دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده
یا صلاح آرد صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سماق منقی زرشک منقی گل سرخ
بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یکی شش مثقال کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر از هر یکی دو مثقال مروارید ناسفته
عنبر اشهب مسحوق طلا ورق نقره از هر یکی دو دانگ نبات سفید آب شیرین از هر یک دو وزن ادویه بدو ترتیب ربود
سفرجل را در آرد جو گیرند و پاره پاره را بران بگذارند در خاکستر گرم این را انها دار زیادا می کار دبالای او سرخ گردد سفرجل
بریان گردد در تقویت معده بغایت قوی الاثر است و همچنین حکم تفاح است و ادویه جهت تقویت معده باید که جرم
دارند و اگر نقصان شهوت بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده باشد علامت و آنست که گرسنگی نبود لیکن هر گاه طعام خورد
هضم گرود و بجز برای ترش و قابض اشتها گردد و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تنقیه سوداء طحال سکنجبین بزوری
و ثوم و کنجبین با سرکه خورند و قی از تخم ترب و جرجیر و شبت و نمک و سکنجبین عسلی در این قسم فایده عظیم میکند و باقی علاج آن ...
سده طحال بود و اگر بسبب امتلا بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نماید و اگر بسبب ضعف جگر ...
آن باشد علاج استسقا کنند ضعف هضم عبارت از آنست که غذا در معده بدی هضم شود علامات آن ثقل و ... بود
تا زبان در از و جشای بوی طعام دریافت کند سوء هضم عبارت است از آن که طعام بخوبی هضم نشود بلکه متغیر بکیفیات ردیه
علامات آن بد بوی جشا و بزر و خشان و حرقت معده بود تخمه عبارت از آنست که ... در غذا هرگز تغیر نکند بهضم ...
علاج این هر سه مرض باشد علاج نقصان شهوت که سبب آن سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
فساد غذا باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامت آنست که بعد از قی بسیار حادث شود علاج
تقویت معده بود با طریفل صغیر و جوارشهای حاده انقلاب معده دانست که هر چه خورده باشد بعد از هضم معده قی کند و گاه
در میان این مرض ایلاوس آنست که ایلاوس سحیه بقی بر می آید متعفن و بدبو باشند بر از باشد علاج سفوف طین ...
جرب کرده همراه لعاب بهیدانه لعاب اسپغول خطمی در مرقیات بر آورده شربت بنفشه یا تخم ... خلکرده بخورند و باقی علاج این مانند علاج
سحج است کرب و قلق معده هر گاه عارض شود مریض تسکین و بیقرار بود و بادی غثیان نیز باشد و در اکثر ماده این مرض حار
می باشد علاج آن از سکنجبین و آب نیم گرم مکرر قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و نخین خورد ... پوست ...
گلسرخ و کافور و رگلاب سائیده بر فم معده ضماد نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیم گرم و نمک قی کنند
و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید بعد از آن جوارشهای حاره با سکنجبین عسلی تناول کنند و روغن مصطگی بمالد صفت روغن مصطگی
مصطگی یک رطل روغن یک رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب تمام شود و روغن بماند بهترین آنست که مصطگی را کوبیده در آب ...

تا گداخته شود **اختلاج معده** وقتی که اختلاج معده در فم معده یا اجزاء اعلای معده باشد خفقان و غشی نیز بود اگر بسبب باد
بارد باشد که در معده جمع شود و یا از عضو دیگر منصب گردد و یا بسبب خلط لذاع می باشد علاج آن اول دریافت کردن که خلط بارد است
و یا از اخلاط حار بعد از آن مانند کربت و علاج کنند و اگر بسبب دیدان باشد علاج آن حقنه کنند بعد از آن دیدان قتل کرده بیرون آرند
حرقت معده یا بسبب تناول غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و در وقت هضم غذا حادث شود و در
در خلو معده تسکین یابد علاج آن تخم ترب و عسل و نمک در آب جوشانند و قی کنند و غذا سبک خورند و بعد از نضج از مسهل حار و غیره
و مستویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سوداء انطحال بر فم معده پیدا شود و این در حالت سیری حادث شود و بخوردن غذا
ساکن گردد علاج آن فصد سلیم از دست چپ کنند و طلیا و دوا را امرود و ماشند آن بخورند و ادویه مقوی جگر ضماد کنند و ترک غذای
بلغم سازند تا سیرش شود و در وجع حلکرده بعد از یک شب از یک نقیع تا یک سیل تا از آن بنوشند از برای التهاب عفونت خلط معده و وقی خرابو
و اسهال صفراوی مفید است **وجع الفواد** درد فم معده باشد چون عارض شود و شدت کند غشی شدید بر انطراف
و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و خشکی دهن و صداع خالی بود علاج آن شیره زرشک گلاب عرق گاوزبان بر آرند
سکنجبین و شربت لیمو حل کرده بخورند و روغن در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب سردی باشد چنانچه وقت گرسنگی و
دردهای شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکور و زردی زبان و تلخی دهن بود علاج آن نقیع یا سلیق که مذکور
مذکور شد و تمر هندی و انار دانه و شوره بخورند و صندل سفید گلسرخ طباشیر و سماق در گلاب و آب انگور سائیده بر فم معده
ضماد کنند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرض مهلت دهد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند و از این رو تقیه نماید و در سرد
بارد و ریحی جوارشهای گرم بخورند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند مالیدن عطر گلاب شدید النفع است و اگر ترنج و نمک
ساخته همراه شیر بر هر صباح و شام بخورد بسیار مفید بود صفت سکنجبین که دفع صفرا و بلغم نماید و نهایت مفید است آبکار رود بگیرند و با
سرکه صاف بر آن ریزند و بقوام آورده یک دو قیه گلاب بر سر آن ریخته فرو گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی شود و اگر
بجای سرکه آب لیمو اندازند شربت لیمو شود و طریق ساختن شربت حماض و نارنج نیز همچنین باشد امراض جگر **ضعف جگر**
علامت آن قلت شهوت و فساد رنگ و اسهال شبیه به آب گوشت و درد ضلع آخرین از جانب راست بود اگر بسبب برودت
و رطوبت می باشد علاج آن مثل علاج استسقا کنند **سده جگر** بسبب امتلا و اخلاط غلیظ لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد
بود از جانب مقعر باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد آب کاسنی سبز و برگ
با شربت دینار و سکنجبین بنوشند و از ملطفات مانند افسنتین و ریوند با آب کاسنی سبز ضماد کنند و اگر با سده اسهال بود جهت امساک
از قرص افسنتین بکنند و آب کاسنی سبز زرشک ریب یا شربت آن مناسب و علاج سده ماساریقا نیز همین است و اگر ریاح
محدث جگر باشد دل باد کرده و قی بود علاج آن مرارات مانند تخم کرفس انیسون با دیان برنج کاسنی با سکنجبین بزوری
و شربت دینار و هر دو شربت نادر این مرض منفعت دارد و اگر حرارت هم باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه تخم کشوث

تخم کشوث و مانند آن با سکنجبین بخورد و قرص تباشیر با آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین بزوری و شربت بزوری معتدل نافع بود و خرنوب نیز مفید بود و سکنجبین بزوری معتدل کرسنه جگر و سپرز را گشاید و تپ ها را مکرر دفع نماید و بول براند صفت آن تخم کاسنی تخم کرفس بادیان از هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم مجموع یکدفعه در سه رطل آب و لیت درم سرکه کهنه جوشانند تا نیم باقی ماند و دفعه دیگر بجوشانند بدست مالیده صاف نموده با یک کاسه شکر سفید بقوام آرند صفت قرص دکالج هفت درم عصاره غافث طباشیر رب السوس هر یک یک درم کوفته و بیخته با آب کشند برای حمیات بلغمی و صفراوی نیز مفید بود نفخه جگر علاج آن مثل علاج نفخه معده بود جمیع اشربه و ضماد محلله مفید بود و شراب صرف کم بنا خوردن نافع است اورام جگر اگر آن حار باشد علامت آن تپ و تشنگی و سوزش و درد جگر و ثقل آن بود علاج اولا فصد باسلیق یا صافن از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقعر جگر باشد علامات آن با علامات مذکوره فواق و قبض طبیعت بود علاج آن مانند علاج ورم معده بود و اگر ورم محدب جگر باشد علامات آن سعال و ضیق النفس شود و احتباس بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود و در علاج آن ادویه مدره بکار برند مانند علاج سده جگر و ادرار کنند و آب انار ترش با سکنجبین بزوری ... بود و هر گاه جمع گردد تدبیر آن نیز در ورم معده گفته شد و در ورم جگر بگذارند که طبیعت قبض شود و افراط اسهال ... که ادویه رادعه که بجگر استعمال میکنند با ادویه ملطفه مفتحه یار باشند تا ماده را متحجر شدن ندهد و تحلیل دهد و ... که استعمال میکنند با ادویه لطیفه عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که با لغوه در تدبیر جگر نمایند زیرا که متحجر یا سقه خواهد شد و در ... تسخین جگر استسقا و بول خواهد گردید و این قوانین در اضمده و اشربه ملحوظ دارند و طلیات ... بیس در ابتدا تخم کاسنی صندل زرد ... آب ... و روغن گل و قدری سرکه سائیده ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک و سنبل و زعفران زیاده کنند و در وقت انتها صندل و ... کم کنند و در وقت تحلیل بر سنبل و زعفران و عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطبای این زمانه در این قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک میسازند چنانچه شخصی از اعزه ساکن جهان آباد و ورم جگر شد معالج او که خود را ... میدانست تامل در حال مریض نموده بمعالجه که ... مبتلا شد بعد از و ... حال مریض متغیر گردید والد شریف ... که از مریض ... سید ... روزی ... عیادت تشریف بردند و دیدند که سر او ... بالا ... تکیه کلان نهاده ... نشسته است و نفس ... و ... چون ... ایشان احوال ... معلوم شد که از سه روز شب چنین ... نشسته میماند و بسبب تنگی نفس طاقت خوابیدن ندارد و ... الحال ... فورا دریافت کردند که این حالات فقط بسبب ... باشد ... دیگر ... چون آنرا بستر ... کرده بطرف جگر ملاحظه کردند ورم محدب جگر معلوم شد والد مرحوم چون حوصله بلند داشت هرگز چیزی نگفت و کسی را خطای طبیب مطلع نساخت بعد از ملاحظه چند مردمان خانه مریض خواستند که جناب ایشان معالجه کنند قبول نکردند و چون درخانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا حالت ... و چند روز ... هلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد حفظنا الله ...

وندوم جامبتلا شد چون نزد حقیر آوردند از احوالش پرسیدم گفت جگر ورم است علاجش از مدرات نمودم بعد از چندی علامات
را شب داد آب کاسنی سبز مروق کرده صبح الیده سا فموده شربت بزوری سکنجبین داخل کرده دادم گاهی قرص کشک مدر
ترکیب ضماد نمودم هرگاه که زیاده کم شد و خوف انتشار نماند مسهل سبک دادم چندان فایده نکرد و باز بمدرات مدتی علاج کردم
چون از زیاده حرارت زایل شد و سوم سر آمد شیر شتر دادم بعد از آن گلقند و شربت دینار گاهی تنها و گاهی همراه شیر و تخم کشوث
و مانند آن از مدرات قلیله الحرارة میداد و مدتی ازین تدبیر صحت یافت و تا حال موجود است مقصود ازین حکایات تحسین
نماید انام است **حصاة جگر** سنگ که در جگر متولد شود علامت آن آنست که همیشه قی کند و درد و نخس در جگر معلوم شود
بدون ورم و صلابت آن و هرگاه فصد کنند در خون ریگ می آید علاج آن باید که پاره پاره کنند و از مدرات بیرون آرد چنانچه
در حصاة گرده مشانه می آید و سوء القنیه مقدمه استسقا باشد علاج آن خفیف علاج استسقا بود **استسقا** سبب آن ماده بارده
باشد که در خلل اعضا مستقر میشود و سبب آن ضعف کبد و سردی مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول لحمی و علامت آن تهیج
جمیع اعضا بود دوم زقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و درخشیدگی پوست آن و شکم مثل مشک آب بود و چون دست برا
نهند یا از پهلو به پهلو شوند از آن آواز آب آید سوم طبلی سا است آن بزرگی شکم که با آن ثقل نباشد و برآمدن ناف بود و چون
دست بر شکم زنند آواز طبل آید علاج تقلیل غذا کنند و اکتفا بر آب نخود نماید و اگر تواند اندکی کهچری مونگ خورد و بجای آب
عرق عنب الثعلب یا آب آهن تاب اندک اندک نوشد و بید الورد و مانند آن همراه شیره عنب الثعلب و شیره تخم کشوث و شربت دینار
و یا گلقند و شربت بزوری خورد و شیر شتر با نبات و یا همراه شربت بزوری و یا شربت دینار بسیار مفید بود و گاهی بید الورد
و مانند آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار درم شروع کنند و سه روز همین قدر اکتفا کنند و بعد از سه روز یک درم مقرر
تا بیک رطل نهایت برسد رطل رسانند دادن چهل روز یا کم و زیاده موقوف برای طبیب است و بول شتر نیز همین حکم دارد
و هرگاه که شیر شروع کرده شود و سد غذا کم باید کرد تا آنکه یکوقت تعین باشد و تا مرض مستحکم نشود دادن شیر جایز نیست و وقتیکه
شیر دوشیده شود همان وقت بخورند والد شریف این مفوف مولف جد امجد راقم بعد مقدم همراه شیر استعمال میفرمود صفت آن
عصاره غافث فاریقون نرم سفید تربد سفید گل سرخ هر یک یکماشه ریوند چینی شاهی هلیله کابلی از هر یک دو ماشه کوفته و بیخته
سفوف سازند جمله یک خوراک است و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخودی خورند نیز نافع است و گفته اند که گوشت موش صحرا
را خشک کرده بکوبند و در دو درم بدهند استسقا لحمی را مفید بود و از عنب الثعلب خشک مغز فلوس سنبل الطیب دو درم عنب الثعلب
سبز سائیده ضماد کنند و اگر با استسقا حرارت باشد قرص زرشک و کاکنج با همراه آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز
مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و واجب است که عنب الثعلب بسیار نباشد ترکیب ساختن آن اینست که برگ
برگ کاسنی سبز باریک سحق کنند و غسل ندهند و بکوبند و آب بیفشارند و در ظرف قلعی دارند و بر آتش خفیف گذارند
تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند و سکنجبین ترکیب ساختن عنب الثعلب سبز است و ترکیب و اون و قدری شربت آن

مانند سبز است مگر مسهل فلوس تنها یکدو بار بجبین سپید بنهند دین هم سپید شود اگر در استسقا اسهال هم باشد آب بادرنگ سبز مروق
و یا رب به شیرین و بار نگ مناسب بود ترکیب ساختن و دادن آن مانند ماء مغشا است سبز است و اگر درین امراض حاجت تنقیه شود
بعد از نضج اسهل ام نرم بحقنه کنند بعد از آن تدبیر مذکور بکار برند در استسقای طبلی که با حرارت می باشد و دق که ماده آن حار باشد
تنقیه از اوده و تلیین الحارة کنند بعد از آن قرص زرشک کلکلانج با آب کاسنی سبز مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تدبیر
جا در طبلی مفید بود و بعضی شکم را از زیر ناف شق میکنند و این عمل خطرناک بود و حورقی را استسقای زقی عارض شده
شدت بسیار نموده بود و شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب ناف منفجر گشت رطوبت بسیار بقدر چند آثار منفجر گردیده شفای کلی
حاصل شد و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقای با حرارت عارض شده بود قریب مرگ رسیده آن زن بخودی خود
بخوردن انار ترش قرار کرده و گر آن ناخوشنماست لیکن باشد و حد وارنفش ورا عجب شد طلا نمودن از برای تهیج استسقای
نافع بود و ریاضات معتدله سوار شدن و کشتی نشستن در آفتاب غلطیدن در ریگ خود را در آن دفن نمودن و سعوط ولن
بطرف کره با نصاحب استسقا بسیار فایده میکنند ضماد کردن با پشک بز و سرگین گاو و دلو و بق و سرکه از برای هر قسم استسقا نافع
بود و در استسقا تعفن شکم بهتر از اسهال بود صفت وسید الورد سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر اسارون
قسط شیرین عافث تخم کشوث فوه الکف مغسول شقاقل تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود عرق ازهر یک ... ربع درم مروق
کلسخ ... با عسل سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم شربت دینار ربع را سه درم در رفع حمیات
و عفونت کند و سده ها را بکشاید سود بخشد در استسقا و ذات الجنب را نافع بود در درد شکم و جگر و رحم و مثانه ساکن کند و ادرار بول
نماید صفت آن تخم کاسنی خنجه گل سرخ هر یک بیست درم پوست بیخ کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاو زبان هر یک ده درم تخم کشوث
در کیسه بسته سی درم مجموع را در آب جوش دهند تا مهرا شود و صاف نموده تا یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده مقدار ده
مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و نیز بر هم زنند تا نیکو مخلوط گردد صفت کلکلانج باردماوریون که هفت روز
در سرکه تر کرده خشک نموده باشند غاریقون پوست هلیله زرد از هر یک پنجدرم عصارهٔ افسنتین سه درم بیخ سوسن کاسرخ
تخم کاسنی مغز تخم خربوزه رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین فلوس خیارشنبر فانیذ از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلوس و فانیذ را
در آب نیم گرم حل کرده صاف نموده بقوام آرند و دواهای دیگر را کوفته و بیخته با آن بسرشند خوراک از دو درم تا چهار درم مرهم اکبر
از مجربات حکیم ارزانی است برای استسقای طبلی و تلیین و تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن مجرب از موده است صفت
آن حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی هر یک سی درم کوفته و بیخته در آب شلغم با آب کلم بپزند چون نزدیک به پختن آید مغز فلوس خیارشنبر
پنجاه درم در آب گرم حل کرده صاف نموده اضافه نمایند و بپزند تا که غلیظ گردد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن بیدانجیر
یا روغن بیدانجیر بقدر حاجت بیامیزند و بر شکم ببندند فایده در استسقا کرا آب خوردن باید که در تمام روز مثل پخته بقدر غذا خورند و قدر غذا هم
از حال صحت کم تر باشد که برای او سازند باید که افیون و بادیان در و باشد و بول شتر و بول گاو و کرات ان میداوم ... همراه

شوربای گوشت میداده‌اند گفته‌اند که با نان سنگک [illegible] بهتر بود و اگر شیر شتر بجای [illegible] بنوشد و آب [illegible] نافع بود و سکنجبین و [illegible]
[illegible] شربت [illegible] بهمراه شیر میدهد [illegible] باشد و بعد از تنقیه بتقویت قرص [illegible] مانند آن [illegible]
قرص [illegible] ریوند [illegible] و مثال آن باید داد و بعد از تنقیه تحلیل ریاح کوشند از بادیان [illegible] مانند آن [illegible]
و حمول کنند [illegible] باشد باید بسیار با یک [illegible] تعریق [illegible] حاجت [illegible] روغن [illegible] طلا نمایند
و نشستن در حمام یابس و در تنور [illegible] عرق می‌آرد و [illegible] آید و [illegible] و طریق اذنان است که [illegible]
و برگ [illegible] شود چون سرد شود دیگر اندازند تا [illegible] برداشت کنند و اگر آمدگی در عضوی باشد باز [illegible]
و همین [illegible] پشت با آفتاب نشستن و با [illegible] های گرم [illegible] آب شوربای شوریدن نشستن و نمک [illegible] چند روز و آب [illegible]
آب [illegible] شود و اگر بجای آب [illegible] طبیخ [illegible] بود و [illegible] یک حصه [illegible] تا [illegible]
[illegible] باشد بسیار نافع بود مرض [illegible] یرقان [illegible] تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص [illegible]
با آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و شربت بزوری و سکنجبین بزوری میدهند و تنقیه [illegible] نمایند و گوشت
موش صحرائی را چون خشک کرده باریک کرده بخورد نافع بود و گفته‌اند که خراطین را خشک کنند و سائیده [illegible]
صحت یابد و خوردن ماهی [illegible] آن بالخاصیت فایده میکند [illegible] کوفته در آب شب ترکرده صباح آن آب
بنوشند تا یک هفته [illegible] یرقان [illegible] قسط [illegible] میکند زردی چشم را [illegible]
در آب ترکرده صباح زلال آن [illegible] بقدری نبات شیرین کرده بخوردن [illegible] یرقان [illegible] نفع میکند و ورم طحال
اکثر [illegible] ورم صلب [illegible] شود اگر [illegible] باشد [illegible] مدت [illegible] باسلیق [illegible] از دست چپ کنند
و بعد از نضج تنقیه سودا نماید بعد از آن [illegible] کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری [illegible]
[illegible] نیز نافع است و قرص [illegible] کبیر [illegible] شیر [illegible] فایده عظیم دارد و [illegible] با سرکه و عنصل یا [illegible] با سرکه
ورم طحال را [illegible] میکند و از تجربات شیخ بو علی است که چون مریض [illegible] از اول [illegible] بخورد در بیست روز ورم
را دور میکند و گفته‌اند [illegible] بعنصل [illegible] طحال [illegible] ورم را زایل گرداند و اگر با ورم طحال حرارت باشد [illegible]
[illegible] با سکنجبین [illegible] بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند [illegible] بقدر یک [illegible] نهایت [illegible] در آب [illegible]
بنوشند برای تحلیل صلابت [illegible] خردل [illegible] کوفته [illegible] بقدر [illegible]
بخورد [illegible] آب [illegible] مساوی الوزن کوفته گرم کرده [illegible]
[illegible] طعام [illegible] نافع است و تعریق در حمام نیز مفید [illegible]
[illegible] معمول است صفت آن [illegible] آب [illegible] سوخته [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] در آب برگ [illegible] آب عنب الثعلب [illegible] صفت قرص کبر [illegible]

پوست بیخ کبر وشق از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت فلفل از هر یک شش درم اشق را در سرکه کهنه حل کنند
و باقی ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و قرص سازند و برای ادمان طحال تفتیح سده نیز نافع بود و گاهی ورم صلب طحال
جمع شود و منفجر گردد و علامت آن آنست که درد شدید و نبض در طحال بود و چرک در بول آید و بدبو بود و باشد که در دو رق و
اسهال نیز بیرون آید علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین مانند آن از مدرات با شیرخشت و ترنجبین تناول
کنند و باید ادهال نمایند و اشق و سوسن با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخ طحال و سده آن مانند نفخ جگر و سده آن کنند
و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و ضعف است زیرا که طحال اکثر بر جگر استعمال ادویه حاده مثل سرکه کنند و نیست
و گاه باشد که در طحال سنگ متولد شود و علامت آن درد و ثقل در طحال بود و در یک طرف رنسود و بول خون آمیز بیرون آید
و ثقلی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و تجربه است که سفید بود یرقان سود و تغیر رنگ
بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسلیم از دست چپ آب کاسنی و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری
و شربت دینار خورند تنقیه سودا کنند و بار دیگر همین استعمال نمایند و بجهت رسانده جگر گذشت عمل آرند و اگر بسبب ضعف طحال باشد
علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اگر ضعف آن بسبب طبیعت و برودت باشد علاج شیره
تخم کشوث شیره افسنتین از هر یک سه ماشه همراه گلقند و شربت بزوری خورد و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال
اند همراه همین دوا استعمال کنند و ورق گل و قرنفل و افسنتین و مصطکی کوبیده با سرکه و آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند امراض معا

اسهال اسهال یا از متناولات می باشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا بسبب غذا است که بعد از اشتها
و یا زیاده از اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب غذای لزج مزلق باشد
و یا بسبب غذای کریه الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب اسهال بسیار مهاحر شیده شود علاج آن علاج تخمه کنند
و تدبیری که در تخمه گذشت بکار برد و غذا بقدر هضم خورند موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا
باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات از آن بمعده و امعا ریزد و علامتش
آنست که بعد از نواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد مزاج دماغ بود علاج بحسب حاجت تنقیه دماغ نمایند و تبدیل
مزاج و منع نزلات نمایند چنانچه در نزله گفته شد و پشت خوابیدن کنند و اگر از عضو معده باشد آن اسهال را ذرب
و زلقه گویند و علامت و آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد علاج جوارش مصطکی جوارش
عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره دانه هیل و از عرقیات بر آورده رب شیرین با زنگ و داخل کرده
بخورند و ضمادی که در قی گذشت بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطکی نیز مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود و عطشیان
نیز باشد قی نمایند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بمعده باشد و این بعد از حمیات صفراوی
و بعد از تناول اشیای حار می باشد و اسهال صفراوی و التهاب و عطش باشد و صفرت براز و لذع مقعد نیز بود و علاج

اول بعد از نضج تنقیهٔ صفرا به مسهل ازو یا بلیلجات و شربت ورد کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و قرص طباشیر
ورزور دو گلاب سائیده بر جگر و معده ضماد کنند و گاهی بسبب التهاب سودا باشد بر فم معده علامت آن تشنگی بود و تر
فم معده و ترشی دهن باشد که بخوردن طعام یا روغن ساکن شود علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال سودا نمایند و از
ادویه حاره قابضه تکمید و طلا کنند و خرقه گرم کنند و آن را بر معده نهند یا از اخباث ... و از شکر و بادام و روغن
تیار نمایند و بخورند و گاهی بسبب تبرید قرس باشد که در معده حادث شود علامت آن در دهن تیزات باشد و بعد از
تناول طعام در معده سستی و ثقل و قی بر آن حمیدی بود علاج آن قرص طباشیر قابض بخورند صفت قرص طباشیر
قابض ورق گل سرخ درم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم کوفته و بیخته
ببیخته و اقراص سازند شربت یک مثقال بود یا تخم ریحان بریان کنند و بر روغن بادام چرب نموده بخورند و گاهی بسبب جگر
سده آن باشد علاج جگر گفته شد و قسمی از ضعف جگر است که اسهال معدی گویند و انست که فضول هر عضوی جمع شود
و در وقت معین دفع شود و اگر یکروز در میان دفع شود سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم
دفع گردد سبب آن سودا بود و اگر دوره معین نباشد و در دو سه روز یا در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد
و در کتاب بلغمی و ... بر غلبه خلط میکنند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضوی که ضعف آن باعث جمع میشود تقویت کنند
هندی که در اسهال ... عجیب النفع است و والد شریف ... کهول ... قوت اسهال مفرد و مرکب ... سیار ... خوش
کراتی ... هندی ... کتیرا خشک ... مرکب السنبل سفید و کهول ... تغیر تبدیل ...
و در مزاج گرم ... تخم ... نیم ... کند ... ماشه مجموعه را ... ... صباح ...
که چهار درم ... شسته ... روز ... وقت شام بخورانند و پوست سنگدانه
مرغ ... هر یک ... بخورد ... ساخته ... اندوه برای قریب مجرب آزموده است و اگر مریض ...
خوراک ... روز ... استعمال نمایند اگر اسهال از جگر بود علامت آن دانست که در کبدی کیلوس ...
میشود ... معده ... کبدی ... اسهال معدی ... اگر اسهال کبدی ... و شب ...
اسهال دموی بود و آن ... کبدی گویند علامت آن ... استاد ... احتباس ... اسهال ... جگر
باشد و خون ... علامت ... است ... علاج ... غذا ... بخورند ... مریض ضعیف گردد ... کنند
و فصد باسلیق ... نمایند ... بدست ... جهت ... علاج ... ثم
بکنند ... صندل ... اسهال ... بوده ... است که اسهال
متواتر شود و صفرا ... شود ... اسهال ... شود ... کنند
و تسکین ... صندل ... شیر ... خشخاش با سکنجبین و ...

وشربت انار خورند و آنچه غسال که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب سده آن باشد و قسمی که بسبب ضعف جگر و ورم جگر باشد علاج
آن گفته شد و اگر از امعا بود علامت او آنست که ثقل بپیچیدگی و درد امعا بود و سحج آنست که امعا خراشیده شود و اخلاط حاده حریفه که با امعا رسد
و امعا خراشیده شود و آن اخلاط خراشنده یا صفرا بود که با امعا ریزد و صفرا قرحه پیدا کند روز بروز و علامت آن
که صفرا ممتزج با براز و خراطه امعا بر آید و نوعی مقعد نماید و سلم قرحه آنست که در امعا غلاظ باشد و علامت او آنست که درد زیر
بود و خراطه امعا اینجا بر آید و درد با شدت نباشد و اگر در امعا رقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراطه امعا رقیق آید
علاج اگر ماده در امعا غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارد مناسب بود و اگر در امعا رقاق باشد از مسهل بارد بهتر بود و اگر قوت
قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد حکیم تیز سفا القیه بار رده و دو حبوب که ماده منتشر شده با حدت باشد و ادن تخدیر
هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر قابض و شربت انار کنند و حب تناول نماید و هرچه مقوی معده باشد مقوی
امعا نیز بود و حسب احتیاج از آنها استعمال کنند و گل ارمنی و صندل سفید و زرد و اقاقیا با آب عصا تضمید کنند و خوردن نوع
از آهن تابیده نیز مفید بود و پس هرگاه ماده از انصباب باز ایستد علاج سحج از بزر و ربار ده و لعاب بزر شستد با شربت بنفشه و ادویه مغریه
که در ذخیره مذکور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکجا قرحه میکند علامت آن کثرت ریاح و قراقر و درد
ملایم باشد و با خراطه امعا بلغم خارج بود و این قسم اکثر بعد نوازل میباشد علاج آن استفراغ بلغم کنند و منع انصباب آن
نماید بعد از آن علاج سحج از حب تخم و سفوف مقلیا نماید سفوف مقلیا با بواسیر و اسهال کهنه نیز خورد و منفعت دهد
را نافع بود صفت آن تخم ترۀ تیزک بیست درم زیره کرمانی ده مثقال بزرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن
بریان کرده از هر یک دو مثقال مصطگی مثقال سوای تخم ترۀ تیزک مجموع را کوفته بیخته تیار نماید شربت دو درم با بسیر و اگر
از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراطه امعا بود و این قاتل باشد علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب
آن کنند و تقویت طحال نماید بعد از آن سفوف طین با ادویه لعابیه خورد و سیاه دانه با لعاب بیهدانه و لعاب بزر قطونا و شربت بنفشه
و حب تخم خورد و اجتناب از حموضات نماید و اگر از ثقل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت و براز خشک باشد علاج آن
علاج قولنج سدی کنند و اگر با تخم نباشد آنرا زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت مزلقه بود که بواسطه آن ثقل در امعا
مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با ثقل قلیل الهضم و معده از آفت خالی باشد علاج آن تنقیه از مسهل حار و
ایارج کنند بعد از آن سفوف و اطریفل الصغیر خورد و سفوف مقلیا نیز نافع است و زلق الامعا یا بسبب بثره و قرحه باشد
که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد زود دفع گردد و علامت او آنست که با ثقل غیر منهضم صدیدی رقیق باشد
و وقتیکه طعام از معده با امعا رسد درد محسوس شود علاج آن فصد کنند و حب تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد و دوا و غذای منضج
مانند صمغ عربی و نشاسته و کثیرا بریان نموده همراه لعاب بیهدانه و لعاب بزر قطونا در گلاب و عرقیات بر آورده و حب تخم بروغن
بادام چرب کرده بخورد و غذا سویق شعیر و برنج با عدس و روغن بادام تناول کند و یا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب

لنفح وی بخورد رسا است دفع شود علاج آن قی نماید و تنقیه صفرا از طبیعت نمود و شربت ورد مکرر کنند و تا باید که با
این آب سرد بخورد تا امانت بر اسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابض یا مثل آن بخورد و شربت ورد مکرر که برای
اسهالات صفراوی و تسکین عطش نافع است و تلیین طبع نیز میکند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من در ظرف کنند
و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروزی بگذارند پس از آن بدست بمالند و در دیگ ریزند و بجوشانند تا تلخ و برگ
گل در آب دهد پس صافی کنند و چهار من دیگر ورق گل در آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس هر یک من آب با دو من
قند بقوام آرند و خونی که بسبب انفتاح عروق می آید علامت و انتشار آن علامت اسهال کبدی بود و اسیحج ناشی
علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن قابضات با ادویه مغریه خورانند و [illegible] در اسهال بعد انفجار ورم آید با ماء العسل و
آب خورند و اگر گرمی باشد آش جو مناسب است بعد از آن ادویه مدمله که در نفث الدم مذکور است بخورد و شیر آهن تاب خورانند
و مرو اسهالی که از جمیع بدن بود یا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب و تب دق و بد بوی براز و اختلاف
الوان براز و سوست آن بود و در معده و جگر و امعا هیچ آفت نباشد و این قسم مانند تب دق علاج پذیر نیست و اگر
بسبب اندفاع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود در این قسم نیز اختلاف الوان براز می باشد لیکن مریض بعد از اسهال
در خود خفت و راحت می یابد پس می باید که این اسهال را بند نکنند و اسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین
قبیل بود و آنرا نیز بند کردن خطاست و خوردن آب یخ بی آنکه گوشت بعضا جان اسهال ضرر دارد و پس اگر چاره ناچار
اندک اندک آب آهن تاب یا عرق بادرنگ و عرق عنب الثعلب و شوربای کبوتر تا حاج با مصالحه قابضه بخورانند و گر
گفته که پنیر کهنه را اگر از آب بشویند و خشک نموده بریان کنند و نیم مثقال با شربت مناسب بدهند بسیار نافع بود و تو هم نفع بسیار
از برای کسیکه اسهال دارد و حمام و دلک می داد و ادرار نیز از جاذبات اسهال است و گذاشتن شاخها قریب چهار
ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سینا است دوائی که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود
شیره خرفه سیاه بریان از عرق کیوره و گلاب و عرق گاوزبان بر آورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت
انار ترش یا بادرنگ حل کرده بخورانند و اگر خوف مغص باشد اسبغول سر روغن بادام چرب کرده اضافه کنند و بخورد و
زرد و رد و صندل [illegible] سنبل الطیب [illegible] در گلاب سائیده یا چیزی را بآن تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند
و غذا آش جو [illegible] بخورد و هر گاه حرارت کم شود فواکه قابضه بخورند صفت شربت سیب که مقوی قلب و معده و
مفرح بود و قی و اسهال را باز دارد سیب [illegible] پاره پاره و دانه از آن بیرون نمایند و در [illegible] کنند و ده من
آب از آن بگیرند و بجوشانند و با یک من قند سفید صاف کرده بجوشانند تا بقوام آید و [illegible] است ترکیب [illegible] شربت
و شربت انار صفت شربت صندل صندل سفید سائیده بیست مثقال در گلاب یک شبانروز [illegible]
روز دیگر اندک جوش دهند و شیره [illegible] بگیرند و با یک من قند شربت سازند اگر زیاده بارد باشد قرص عود بخورد [illegible]

واگر بارنج زیره انیسون بریان اقاقیا سنبل الطیب حب الاس زرد و کندر بریان بکوبند و سه درم با شربت سیب یا به بخورد
قرص عود قی و بیضه نیمبرشت دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطکی تخم خشخاش سنبل الطیب هر یک دو درم
کوفته بیخته اقراص سازند و شربت از آن دو درم و چهار اجون بریان کرده بخورند علاج اسهال است خصوصا این
در قطع آن تجربت آزموده است زحیر که آنرا پیچش گویند و آن حرکت است از امعاء مستقیم از برای دفع فضله و دفع نشود
مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که با آن خون مختلط بود و سبب زحیر سبب آن قعر بود و یا بلغم مالح که به امعاء رسد و علاج
هر واحد خروج هر واحد بود یا شورش مقعد علاج آن لعاب بهیدانه لعاب ریشه خطمی در عرقیات بر آورده شربت بنفشه
چهار تخم در خلگرده بجوشد و سفوف طین در روغن بادام چرب کرده با قدر دو ماشه همراه دوای مذکوره بخورد
صفت سفوف طین اسپغول تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حماض بری بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی و طباشیر
کوفته بیخته بنیر ترسله تخم اول در یکدیگر بیامیزند و اگر بروغن گل چرب کرده دهند بسیار لایق بدارد و تخم ریحان برشته و تخم
ساخته از سه ماشه تا نیم تولمشلم با آب سرد بخورند از برای زحیر صفرا مفید معمول و مثانه دیده و سفیدی تخم مرغ زرد و روغن بادام
و یا بروغن گل آمیخته زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود علاج تنقیه صفراوی و بلغمی کند و اگر زحیر
مرض شده و اسهال تخم قلوس بروغن گاو چرب کرده فرو برد و بر باید یا بیکدر ریشه خطمی بقدر یک تولچه و اسعاب برآورده
مغز فلوس عر باآن مالیده صاف نموده روغن بادام بالای آن ریخته بخورد همان روز شفا یابد و بخشه ...
بوده گاهی از برای تفتیح سده چار تخم بقدر زیره باشد و گلاب عرق عنب الثعلب جوش نموده شربت بنفشه در خلگرده بکند
و آب گرم خوردن نیز تفتیح سده میکند و سبب ورم جاسعا مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کند و اگر سده و غذا شود زیرد اگر
سبب سردی باشد که مقعد سرد شود روغن گل زردی تخم مرغ در روغن بابونه نیمگرم کرده بمالند و بر خشت گرم نشینند و مفصل آن
درد و مفاصل بود و آنرا امرور گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد قرقر و نفخ بود می باید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره
تخم کشوث در عرقیات بر آورده گلقند در آن مالیده صاف نموده بنوشد و شکم را بروغن بابونه بمالد و اگر حاجت تنقیه
شود بعد از نضج اسهال تنقیه کنند و اگر سبب ماده صفراوی و یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و اگر سبب
خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه اسهال حار و جوارشهای گرم خوردن اگر سبب سده باشد علاج قولنج سددی کنند و اگر
سبب ورم باشد علامت آن احساس حرکت بود در حالت گرسنگی و سیلان دهان در خواب گاهی خروج آنها در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورد و بعد از آن برنگ و تخم حب
ترمس و حب النیل و قسط تلخ تربد سفید نمک هندی بکوبند و تناول کنند تا کرم بمیرد و بیرون آید قولنج مرض معوی باشد
که مانع خروج براز شود و با آن وجع عظیم بود و فرق میان این مرض و درد گرده آنست که درد گرده جایگاه کرده ...
و مایل بطرف ... باشد و درد قولنج ... بود ... ... و ... ...

تجاوز میکنند واکثر بسبب بلغم خلیظ می باشد علاج آن روغن بید انجیر یکتوله همراه گلاب بخورد ویا سنا کی بجاشنه زر سفید
مجوف خراشیده شده باشد همراه گلقند منحیته همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بنوشند و سفوف حب مسهل وما نند آن نیز مفید بود
خصوصا وقتیکه با قولنج عثیان باشد صفت آن برسنیده یک حل تازه درد ومن حل خمر بجوشانند بعد از آن یکمن
و نیم فشار زند وبادو من حل عسل بقوام آرند زنجبیل و از فلفل دار چینی از هر یک ده درم عسل وقاقله زعفران هر یک سه درم
مصطگی پنجدرم تخم بادیه درم تربدی دوم بکوبند و در آن میان ریزند شربت از آن پنج مثقال و خوردن مسهل با هم
نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه قولنج قوی باشد اول احتقنه کنند بعد از آن مسهل گاه حقنه
و همین است علاج قولنج ریحی مگر آنکه شیاف و حقنه و مسهل که در قولنج ریحی داخل شود کاسر ریاح باشد و شربت بادیان
در و شدید نافع بود و تکمید و از آن ضرر میکنند مگر وقتیکه ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدو روز غذا لطیف بلا قصار
بر یخنی نمایند و آبسرد نخورند و همین است علاج قولنج که بسبب احتباس ثقل ثقل باشد خروس سیاه رنگ پیر را بدوانند که
مانده شود پس از آن ذبح کنند و ادویه ملطف جوش ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه که با لخاصیت قولنج
نافع میکنند از انجمله شوربای بز نر بخورند و گوشت آن و خراطین خشک مبرز سفید گرگ با ماء العسل خصوصا استخوانی
که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و بعضی خوردن چرم حمار گرگ و اگر بسبب پیچیدگی امعا
یا نزول آن بکیس انثیین حادث گردد و آن بعد از حرکت شدید حادث شود علاج آن در ورم ریق ناکشته و در روز
چند قدم برود و شکم خود از اعلی تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ و ضربان و ثقل بود و این قولنج
آهسته آهسته حادث شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل یا از حقنه سازد و در حقنه نماید یا حب بروغن گل و موم
ترکنند و بر موضع درد بهند و روغن بنفشه یا بوره نیم گرم کرده بمالند و ایلاوس قسمی از قولنج است که در آن ثقل از دهن بیرون آید
علاج آن علاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک بیاشامند امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در اطراف
عروق مقعد حادث شود علامت آنست که در مقعد درد و ثقل و خارش بود و اگر خونی بود و خون بواسیر غیر مختلط
با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن تا وقتیکه ضعف ظاهر نشود و بند نکنند بعد آن
علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و درموت سرماشه با ماست بیک طفوف کرده بخورند و برای اسهال خون بواسیر نافع
بود و غذا الکهی با ماست مداومت کردن ما بین خنصر و بنصر برای قطع خون بواسیر داغ کردن مفصل ترقوه برای علاج
بواسیر از مجربات است و حب روسن برای بواسیر خونی مجرب است صفت آن پوست بیضه مرغ سوخته سنا رنگ
شیشرج هندی از هر یک یکماشه نوشادر پنج سرخ کوفته بیخته مثل فندق حب سازد و شربت پنج شش حب خاصیت
انجبار است که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر سهالی بواسیر از بیست روز کمی باید که بعد قصد باسلیق
نسا نین یا نصد بعض و با حجامت ما بین کرین نماید و لو و مقعد ماند کرین تر و حقنه مراره گاو کرده باید

بالد و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو چسپانند و روغن سیر گل نیم گرم کاسپالیده ضماد کنند و همچنین هنگام زیادتی
بربندد و در شیر گاو جوشاده بخار آن بگیرد و مالیدن روغن رفع درد بواسیر کند و مرهم سفید آبکاشغری نیز مفید بود و اگر
احتیاج باشد تنقیه سودا به مسهل نمایند و همچنین کنند بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورد و طبیعت را ملایم دارد و احتیاج
طلال و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فایده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر برداشت قطع نباشد داروی تیز بمانند و یک بر دیگر
نهند بعد از آن بیه بط و مرغ و مرغابی و کوهان شتر و مغز ساق گاو و خطمی و کتیرا و زرده بیضه با روغن بنفشه مرهم ساخته
استعمال کنند و یا برگ کرنب مدام آبجوشانده با موم و روغن زرد لیشنده و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسه ها را یک دفعه ساقط
نکنند و اگر بعد از قطع و یا بعد از دوائی تیز بواسیر متقرح باشد مرهمات استعمال نمایند و بخور زرنیخ و یا پوست مار و مقل و همچنین
کچله و تخم بکاین جانهای بواسیر را ساقط میگرداند و مسه های بواسیر که اندرون مقعد باشد باید که از محاجم بیرون کنند
و یا مویزج و نفردن سائیده در مراره مرغ مخلوط نموده ضماد کنند تا مسه ها بیرون آیند و فوقت دوای تیز بر آن نهند
صفت مرهم سفید آبکاشغری موم سفید یک مثقال را در روغن گل بجوشانند گداخته سفید آب مرداسنگ هر یک
مثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازند و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ دو دانه کافور ... صفت
دیگر دیگ مس باب نوشادر هر یک رطل زرنگار راهک آب نارسیده هر یک نیم رطل قلی یک رطل کنند زرنیخ زرد از هر یک
رطل و نیم همه اجزا را با سرکه ... تا سیاه گشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر با آب سیر ... و زرد یک مصعد کنند و نگاه
دارند و دوای که برای اسقاط و از بواسیر مجربات حکیم بوعلی است بگیرند سم الفار بکوبند و در شیر خر بجوشانند و بعد از جوش
سه روز در سهان شیر دارند بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف عدس بر مسه بواسیر بمالند و بر ... بر ... در شب
گذارند مسه های بواسیر را جذب کند و خارج می نماید و باریک میکند و بغایت در یک ماه ساقط میکنند و در این انتاقو
مزاج سیکرده باشند و بیخ بواسیر آن بیخ نیلی بود که در تهیگاه و حوالی ناف و گرده میگردد و علاج آن تنقیه سودا بود
بطوری که در مالیخولیا گذشت و جوارش کمونی و مانند آن بادرار خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نافع بود صفت
حب مقل پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج
پنج درم خردل دو درم مقل و سکبینج را در آب گنند تا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته بآن سرشته صفت اطریفل
صغیر پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن بادام گاو چرب
کرده باشند چندان عسل مصفا بیامیزند و هر گاه که کشیر خشک داخل کنند اطریفل کشنیزی شود و قدر شربت از دو مثقال
تا شش مثقال تا صور مقعد که ورم بنفشه طرف معاء مستقیم می باشد و از آن صدید می آید اگر غائر نباشد باید که آنرا
بشگافند تا آنچه درد باشد بیرون آید و علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند و اما ورم مقعد اگر حار باشد علاج آن فصد
کنند و بعد از آن نضج و مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفید آبکاشغری یا سفیده تخم مرغ در روغن گل در ظرف ابار بزنند

نمو سائیده و سائیده آن را بر مقعد ضماد کنند و اگر مزمن گردد و مرهم خلیون نهند چون علامات دریافت شود که
جمع میگردد تبس نضیج باید تا کافت تا ناصور نگردد و مرهم سفید آنگاه فوری برای اشتغال مقعد نیز فایده میکند و مرهمی که
در بواسیر گذشت اینجا نیز نافع است و باید که طبع را نرم دارند و از آب سرد و ترشیهات و اشیای قابضه احتراز کنند استرخای
مقعد علامات آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد علاج آن بعد از تنقیه بمسهل حار تنقیه کنند و معاجین حاره خورند
و مقعد را از روغن های گرم مانند روغن بابونه و نرگس [illegible] لطیف و قسط و مرزنجوش السرو و مانند آن [illegible] قابضه
گرم در آب جوشانند و علیل را در آن بنشانند خارش مقعد اگر بسبب دیدان باشد علاج آن [illegible] بود و اگر بسبب
اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت سابین و رگین نمایند و سرکه و روغن گل را بر مقعد بمالند امراض کلیه
و مثانه هزال کلیه لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب [illegible] استفراغ تام
شود و علامات آن سفیدی بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب
کنند و [illegible] و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و [illegible] و کله [illegible] طیهو مرغ خوردن مفید
و هرگاه حرارت باشد از [illegible] مانند خشخاش و [illegible] تخم کدو و خربزه دانه تقویت نماید ضعف گرده علامات آن
بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت و کمی شهوت باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب سوء مزاج
باشد تبدیل مزاج نمایند و اگر مادی بود تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض گردد علاج آن خود را از تعب باز دارند و بعد از آن
تقویت گرده از ادویه مذکوره نمایند و [illegible] بر گرده ضماد کنند و مالیدن روغن گل با سرکه نیز مفید بود و شیر گاو
و شیر شتر در تقویت گرده جمیل است و نیز [illegible] و کله [illegible] گرده نیز [illegible] بود و [illegible] است [illegible] ضعف
گرده که بسبب کثرت جماع و یا بسبب کثرت مدرات و یا بسبب [illegible] عارض گردد و خوردن [illegible] در [illegible] باشد
وجع کلیه اگر درد بسبب ریاح باشد علامات آن تمدد و ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره [illegible] شیره
تخم [illegible] و مانند آن از مدرات که شدید الحرارة نباشند با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار بخورد و روغن گل و
روغن بابونه بمالند و اکلیل الملک و [illegible] گشنیز و دیگر مدرات در آب جوشانند و [illegible] نطول کنند و [illegible] آن بر [illegible]
تند و کمید از نمک و سبوس گندم [illegible] نافع بود و چون [illegible] آید [illegible] را [illegible] ملینه [illegible]
از هر یک [illegible] روغن گل یا روغن بابونه [illegible] بر جای درد بر بندند درد رفع میشود [illegible]
مجرب و آزموده است صفت ضماد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر گردد علاج حجر الیهود سائیده خنک سراتی سائیده هر یک یک ماشه
صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی سائیده بقدر یکماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربزه شیره خار خسک با شربت آلو
بالو یا شربت بزوری خورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن از کار برد صفت سفوف حجر الیهود کاهی پانزده درم
تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک چهار درم و نیم سپاریون دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه
درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته سفوف سازند قدر شربت دو درم صفت معجون
حجر الیهود مغز تخم کدوی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب الکاکنج هر یک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم عسل [illegible] کرده
معجون سازند شربت دو درم یا سه درم صفت شربت آلو بالو آلو بالو نیم رطل را در دو رطل آب بخیسانند صباح
بجوشانند هرگاه آب نیم آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام آرند شربت دو تولہ زیاده هم توان داد و خوردن
بالخاصیت نافع حصاة است و بهتر بهوڑی که نبات است مشهور است چون بقدر شش ماشه در آب خیسانیده با نبات بخورد
نفع میکند و یک [illegible] کرم شب تاب که پران در کرده باشند خشک کنند و یا دوازده مثقال آب حلتیت چون سه روز متواتر
بنوشند از برای اخراج سنگ احتیاج [illegible] مجرب دانسته اند و خوردن ریحین نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند
گل خیسو و گل کسنبه تخم خربزه تخم خیارین خار خسک در آب جوشانیده صاف نموده نطول کنند و ثفل آن را بربندند و اگر
تدبیر فایده نشود و قی نماید و تغییار فصد و مسهل کنند و یا ادویه مفتته حصاة مثل برگ صمغ آلو و مانند آن یا باشند همچنین ادویه
مقوی عضو باشند سلیخه و سنبل الطیب اگر درد شدید باشد ادویه که بالخاصیت مسکن درد باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت
و یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد همیشه آرزن باید کرد و در ابتدای پیدایش انگور رز کوهی چهار صد را ذبح کنند
و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن نگاه دارند و چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند و بطوری
که از غبار محفوظ ماند در آفتاب بر غربال خشک کنند چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند و در این باب
عجیب است و اگر بسبب ورم باشد و اگر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم کنند و لعاب اسپغول لعاب
بهدانه و شیره عناب مانند آن با شربت بنفشه خورند و آرد جو عنب الثعلب صندل تخم کاسنی همه را سائیده
در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و یا آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و مالیدن روغن گل و روغن بنفشه
با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب
سبز مروق مفید بود و اگر باده اراده تنضیج کنند باید که تخم کتان تخم خطمی حلبه با نبات در آب بجوشانند و صاف نموده
بخورند و همین ادویه را در روغن کنجد سائیده ضماد نمایند و در آب جوشانیده نطول سازند و تا نضج یابد و بعد از
نضج سرگین کبوتر غبار [illegible] در ضماد افزوده بکار برد و انجیر در بار [illegible] عسل نیز زند تا [illegible] شود و ضماد کنند
نیز انفلاج ورم کرده بماند و هرگاه منفجر شود و ریم از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربزه خار خسک با شربت

بزوری خورد و خشخاش با شیر خرفه عصفور ازو دو پاک میکند بعد از آن تخم خشخاش و تخم کتان و خشخاش
و نشاسته و گل ارمنی را کوبیده و سفوف ساخته چهار ماشه با مدرات بخورد و اگر بسبب حصات گرده باشد علاجش گفته
شد و اگر بسبب قروح گرده باشد علامت آن درد و ثقل بود و خروج خون و مده و رقت بول باشد علاج
آن فصد کنند و قی کنند و قرص کهربا و قرص گلنار و قرص کاکنج و مانند آن با دوغ ترش مانند نشاسته کثیرا
آمیخته با لعاب اسپغول و لعاب بهیدانه و شیره تخم خیارین و شربت بزوری و دیگر مدرات خورند جرب گرده
که عبارت از انفجار بثور گرده بود و علامت آن حرقت بول و خروج قشور سرخ باشد و درد و حکه
و نخس در موضع گرده بود علاج آن حقنه نماید و فصد باسلیق از جانب مرض کند و بعد از نضج مسهل باید
سازد و بعد از آن تبرید و ترطیب مزاج کند و بنادق البزور سائیده با گل ارمنی آمیخته همراه مدرات خورد و
و آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه باشد و چون آب خورد و اندک زمانی تغیر و دفع شود علاج آن
و قرص دیابیطس و قرص گلنار و قرص طباشیر با مبردات قابضه تناول کند و یا ماء القرع و ماء الخیار و شراب
آب سرد کرده می کنند و آب انار ترش و لعاب اسپغول و آب انجبار نیز فایده میدهد و دوغ و حزرات ترش
باشد خصوصا که از شیر گوسفند ساخته باشد و برف سرد کرده خوردن انفع اشیاست و از صندل و گلنار و
گل ارمنی و آرد جو در گلاب و آب کاسنی سبز سائیده بر گرده ضماد نمایند و در آب سرد غوطه زدن بجای
سرد شود و ماء الشعیر مفید بود و قرشی گفته که خوردن تخم مرغ که یک شب در سرکه خیسانیده باشند در این
مرض نافع بود صفت قرص دیابیطس طباشیر رب السوس هر یک نیم درم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم
تخم خشخاش کثیرا خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی هر یک سه درم کافور نصف درم کوفته
در آب خرفه با کاهو قرص سازد شربت از آن یک مثقال و چون این مرض مزمن شود بر بول مگس و مور می آیند
و مورچه ها در آن می افتند و میرزد و در نوقت گلوی خشک از تم سائیده با شکر تری آمیخته ناهار دو کف دست
هر روز بخورد **قروح مثانه** علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش و نتن آن و خروج مده و قشور
مانند سبوس بود علاج آن علاج قروح گرده کنند و زرد چوب و آمله کوفته و قرص ساخته ونهند مفید بود و چکانیدن
شیاف ابیض با شیر زنان در روق مدمدر اینجا مفید بود و اگر چرک بسیار باشد چکانیدن ماء العسل یا ماء الشکر
آن بسیار فایده میکند و از اغذیه حریفه و مالحه و جماع اجتناب کنند **جرب مثانه** که علامت آن درد شدید یا
خارش و سوزش و نتن بول و خروج رسوب نخالی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب گرده بود
و خوردن و چکانیدن گرفتن از لعاب بهیدانه و لعاب اسپغول و شیر خر و شیر گوسفند و روغن بادام مفید بود و
علاج درد مثانه مثل علاج درد گرده کنند و علامت ...ه ... شدید و ... مثانه باشد و خارش ...

و ریح حقنه سبب بود و رمل که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستری و سفید می باشد و صاحب این مرض پیوسته
دست بر زبار برمالد و بول به دشواری بیرون آید و هرگاه فارغ شود باز تقاضای بول بود و علاج آن مانند
علاج حصاة کلیه بود و چکانیدن روغن عقرب و خوردن تریاق کبیر و مثرودیطوس درینجا مفید بود و اگر
سنگ مثانه ازین تدبیر بیرون نیاید باید که شق کنند و بیرون آرند و این عمل در سن دوسالگی می باید و بعد از آن
خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری آهن را در دست داشتن و پوشیدن موزه ها که در آن میخهای آهن باشند
تفتیت حصاة میکند و باز پیدا نمیشود و ورم مثانه اگر از آن حار باشد علامت آن درد شدید و انتفاخ عانه
و احتباس بول و براز و تب گرم و هذیان باشد علاج آن نیز مثل علاج ورم گرده بود و اگر اوویه استعمال در امراض مثانه
می باید که قوی باشند و از اشیای بارده و قابضه ضماد نکنند و آرد جو و بنفشه و خطمی در آب بجوشانند و در آن نشینند و
ثقل آنرا بر عانه گذارند و از آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و موم و روغن گل و روغن بنفشه قیروطی
سازند و ضماد کنند و بعد از چند روز نان میده که با سبوس نیکو بیده با شیر تازه و روغن بنفشه یا روغن بابونه
سرشته ضماد کنند از برای ورم مثانه بی عدیل است و نوشیدن شیر شتر از برای تحلیل ورم مثانه بی نظیر است
جمود دم در مثانه گاهی خون که از جگر و یا گرده در مثانه میریزد منجمد گردد و گاهی بسبب ضربه یا سقطه رگ بزرگ
از مثانه منشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب و غش و برد اطراف و عرق سرد بود و علاج آن سکنجبین
عنصلی یا خاکستر چوب انجیر بدهند و زهره سلحفات خورند و اکلیل الملک و بابونه و مانند آن در آب بجوشانند و
ضماد کنند و در آن نشینند و پنیر مایه خرگوش در احلیل بچکانند و علاج حصاة کرده کنند و اگر ازین فایده نشود شق
کنند و خون منجمد را بیرون آرند صفت سکنجبین عنصلی که جهت سختی جگر و سپرز و از برای سدد و قطع اخلاط
غلیظه و دفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود پیاز عنصل نیم رطل بکار و چوبین خورد خورد قطع کنند و سرکه کهنه
پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل مهرا شود و پس صاف کنند و فی یک رطل سرکه نیم رطل قند سفید
آمیخته در آتش نرم بقوام آرند ریح مثانه که علامت آن تمدد و بلا ثقل بود علاج آن از مالیدن روغنهای گرم
و خوشبو کنند و از سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و از ادویه گرم نطول سازند احتباس بول و غیر آن اگر
بسبب ورم یا حصاة یا ریح غلیظ باشد علاج آن در ورم مثانه مذکور شد و اگر بسبب انجماد خون باشد علاج آن
در جمود دم مثانه گذشت و اگر بسبب خلط لزج باشد که در مجاری بول حادث شود و علامت آن تقدم راحت
و خوردن اطعمه غلیظه و ثقل عانه بود و علاج آن مدرات قویه مثل انیسون تخم کرفس و تخم شلغم صحرائی را در آب
بجوشانند و صاف کنند و شربت بزوری با جلنجبین و سکنجبین بزوری بنوشانند و در آب بجوشانند و در آن نشینند و روغن
های گرم مانند روغن سداب بمالند و در احلیل بچکانند و اگر بسبب خلط صفراوی باشد که به مثانه ریزد و علامت آن

سوزش و زردی بول بود علاج آن بعلاج حرقت بول که بسبب حدت و یا رقت بول باشد نماید و اگر احتباس
بول بسبب حبس مقعد و یا بسبب خواب طویل و یا اشتغال ضروری باشد علاج آن ... و ...
حمول کنند و مثانه را بدست غمز نمایند و بروغن بابونه و روغن گل و مانند آن بمالند و خوردن جو ...
یکماشه با برگ پان زیر لب حبس بول مجرب یافته اند و چون شوره قلمی و خردل هر یک ... سیر شاهی ...
بیخته بخورانند بول بسته را بکشاید و نیز شوره قلمی و نمک شرب ... را بکشاید ...
و را بعاب ... عظیم ... در آب ... و همچنین تخم ترخم ... سائیده ...
کنند مفید بود و ... و ... همچنین ... زنده ... موجب ...
بول است و ... پلپل ... کردن آن برناف نیز ... میکند و اگر ...
خون آن ... گرم ... مثانه ... بحرکت می آرد ...
برناف مالیدن ... بول را بکشاید ... بول میکند تقطیر بول حالتی باشد
احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ... باشد علامت
آن زردی و ... بول ... علاج آن باشد علاج حرقت بول که بسبب حدت و رقت بول ...
باید کرد و اگر بسبب سردی مزاج مثانه و استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلسل البول که بسبب سردی ...
باید کرد و ساختن ... گرم ... حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و یا رقت بول باشد علامت آن
حرارت مزاج و رنگینی ... خروج ... علاج آن ... لعاب اسپغول ...
بر آورده شربت ... حلکرده بخورد و ... احتراز کند صفت ...
مغز تخم خربزه ده درم مغز تخم خیار ... درم مغز تخم کدو ... تخم خطمی ... کتیرا ...
نشاسته ... سفید ... ازهر یک ... درم ... شربت ... درم برای ...
گرده و مثانه و عسر البول را نیز نافع بود ... شیر ... شیر خر یا شیر دختر ...
و کتیرا ... صندل سفید ... در آب تر کنند صباح آنرا مالیده صاف نموده و شربت نیلوفر ...
بخورد و درخت کیله ... کنند ... آب ازان ...
... حاجت ... و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین و شیره ...
شیره تخم خربزه در عرقیات بر آورده شربت بزوری ... حلکرده بخورد و بعد از چندی که قرحه ...
همراه دوای مذکور ... قرص کهربا ... قرص ... و مانند آن که ... قرحه کند باید داد و
چون یکدام پوست بیخ ... ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح ... مالیده صاف نموده ...

بنوشند ازبرای حرقت بول وسوزاک مکرر در تجربه رسیده است صفت قرص شبت شاخ گوزن راسوخته
شب یمانی کثیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی الوزن کوفته بیخته بآب خرفه اقراص سازند و قرص کاکنج نیز
درا ینباب نافع است صفت قرص کاکنج مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام مقشر رب السوس
نشاسته صمغ عربی دم الاخوین کثیرا کندر تخم کرفس هریک دو درم افیون مصری یکدرم بآب صاف
اقراص سازند شربت یکدرم تا یک مثقال و چون گرو یکدام وال نخود سه پوست یکدام شب در یکنیم پاو
آب تر نموده صباح بطور بنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورد و در سه روز صحت میشود
و این سفوف ازبرای اندمال قرحه نیز مفید بود و مجربست صفت آن قلمی کشته طباشیر سفید کبابه چینی
دانه الایچی خورد هریک ۵ ماشه کوفته و بیخته سفوف سازد و خوراک روز اول یکماشه و روز دوم یک و نیم ماشه
روز سیوم دو ماشه همراه تربوز مذکور بنوشند و آمله مقشر زرد چوب مساوی الوزن بگیرد و بموزن هردو شکر سفید
آمیخته سفوف سازد و از هفت ماشه تا یک توله همراه آب بخورد و در ازاله قرحه کهنه مجرب و آزموده است و چون
کثیرا صمغ عربی بقدر دو دو ماشه شب در آب تر کنند صباح المیده یا سائیده صاف نموده بنوشد ازبرای حرقت
مثانه و سوزاک مفید بود و برگ نورسته کیکر دست گلو دست شال حیث هم ازبرای قرحه سوزاک نافع بود و ان
پچکاری ازبرای قرحه جدید و قدیم مفید بود و پچکاری توله نیله تهوته شش ماشه هردو را خوب بریان کرده در دیگ آب
پاو بالا انداخته حل کرده در شیشه انداخته بعد از آن هرروز پنج شش دفعه استعمال نموده باشند و اگر هردو دوای
مذکور را در آب جوشانیده حمل آن نیز سزاوار است و اگر بلیله بلیله آمله بموزن گرفته کوفته شب در آب تر کنند
صباح آنرا جوشانیده یا بدون جوشانیده بطریق پچکاری استعمال نماید نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از
فصد با سلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود و مار انجبن ازبرای سوزش بول نیز فایده میکند و اگر حرقت بسبب
کلیه و مثانه باشد علاجش گفته شد سلسل بول دار آنست که بول بی اراده بیرون آید و اگر بسبب سردی
مثانه می باشد علامت آن سفیدی قاروره بلا حرقت بود و علاج آن کند مصطگی ازهریک یکماشه باریک سائیده
در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کند همچنین خوردن دیگر ادویه حاره فایده میکند و فلاسفه خوردن
نیز نافع بود و مشک جند بیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس امثال آن آمیخته بر مثانه ضماد کند و معجون
کلکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و علامت آن گرمی مزاج و رنگینی قاروره بود و علاج آن بعلاج
ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن موجب سلس بول و بول در فراش بود بول الدم خونی که از
راه بول آید علاج آن بعلاج نفث الدم کنند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون بیالکو بست و یکی عدد را
باریک سائیده بخورد و بالای آن براده صندل سفید شب در آب تر کرده صباح مالیده صاف نموده بنوشد بری

بول الدم مجرب وآزموده است تخمین چهار دانه زنجبیل را در آب سائیده در حجرات آمیخته در پیاله چینی یا پرند
در شب کنار شیشه بگذارند تا یک هفته بخورد و خون آمدن در بول باز دارد و چون در بول لزوجیت و غرویت باشد
از رد حصاة این تباه بود نیز امراض گرده متخیل به بول غلیظ که در آن رسوب بسیار باشد میگردد و بسا ست که
بستن پیشانی درد گرده شدید پیدا میشود و در اکثر امراض گرده سود مند بود آشامیدن آبی که از چشمه کهن
برآید مقوی مثانه است و جوشانیده آب آهن تا سه روز مضار ترین اشیا برای مثانه استعمال حوضیات است و در تشنگی
آب خوردن نافع حدوث سنگ است و حبس البول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری ها
بود امراض اعضای تناسل و نقصان باه اگر سبب استرخای قضیب سردی اعصاب آن باشد علامت
آن کثرت ورقت منی و سهولت خروج آن نیز از انتشار بود پس اگر قضیب در آب سرد کرده یک شود و لاغر و ست
نباشد علاج آن بعالج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه مانند آن خورد و طلیه بمالند و اشیای عطریه
و اگر سبب لسعش شود و لاغر باشد علاج دیر شود و اگر استرخا بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج و تقلیل منی کنند
شد حب که از برای قوت باه بی نظیر است صفت آن موصلی سیاه یک سیر در یک دیگ آب شیر شاخ
تا تمام شیر را جذب کند بعد از آن در سایه خشک نموده و سحق کرده جوزبوا یک پا و جوتری یک پا و کوفته بیخته با
لنند و با شهد بقوام آورده گولیها بندند بمقدار یک نخود بر حب از برای رفع سستی که بعد از جماع عارض
شود نافع بود صفت آن موسیای سه جزو صمغ عربی یک جزو نبات سفید برابر هر دو در گلاب حل نموده حب
قدر شربت از آن نیم مثقال با ماء العسل دوای مغز پسته کنجشک نر و روغن چینبیلی مخلوط نموده بر قضیب طلا کنند یا
بمالند موجب هیجان شهوت جماع و انعاظ میگردد و مجرب و آزموده است دوا از برای حابق زیبون بگیرند
از در آب حل نموده بدان آب مغز پنبه دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند و چند روز بر آن مثل مرهم ببندند منقول
از تالیف والد شریف برای قوت باه صفت پوست بیخ سهکاهولی پوست بیخ اونت کتاره آرد
ماش برابر جدا جدا کوفته بیخته صباح هفت ماشه با شیر دوره گاو بخورند طلا از برای قوت باه بسیار مفید است
صفت آن فلفل سیاه چند بیدستر جلیت از هر یک یکدرم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانگ
کوفته بیخته با روغن یاسمین بر قضیب بمالند طلا از برای حابق و قوت باه صفت آن سپندان حب الخضراء
خردل از هر یک سه درم کوفته با روغن یاسمین سرشته نیمگرم بر حشفه و قضیب بمالند طلا از برای باریکی قضیب
مجلوق صفت آن جوزبوا بسباسه از هر یک چهار ماشه چهار کرم گوش آدمی که دام جیری گویند خرچنگ بقدر
در شراب و آتش سائیده چندانکه یک آثار شراب جذب شود و بکار برند طلا از برای حابق و قوت باه
مجرب و آزموده است صفت آن گوگرد سفید سه پوست دو دام کچله دو دام ناگرموته دو دام

دو دام بیخ کبر سفید دو دام زیرہ سیاہ دو دام مغز جبال گوتہ دو دام اول سوامی جبالی گوتہ و زیرہ سیاہ سفوف ساختہ
نگاہ دارند و جبال گوتہ و زیرہ سیاہ را در شیر پر کردہ قریب یکی آثار باشد پوٹلی در یا رچہ بستہ در دیگ جوش خوب دہند
و بر آرند بعد ازان در سرگین گاو میش دو سہ جوش دادہ برآرند بعد ازان ہمہ ادویہ جمع نمودہ حبوب کنند و این طلا
نیز مجرب است و سستی کہ عقب بماندہ می باشد بوزن یک نخود قرنفل سہ عدد آب برگ پان صلابہ نمودہ طلا کنند و حشفہ
را در روغن نرگس گداختہ طلا نمودن نیز نافع بود و لعوب عجیب سرگردہ را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باہ را
زیادہ کند و دل و دماغ را قوت دہد و اعصاب را محکم گرداند صفت آن مغز پستہ مغز بادام مغز فندق مغز
حبہ الخضرا گرو گان مغز چلغوزہ مغز حب الزلم مغز حب البطم ماہی روبیان خولنجان شقاقل بہمنین تودرین
زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از ہر یک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابہ چینی حب القلقل تخم گندنا تخم ترب تخم
تخم پیاز تخم اسپست تخم بلیون لسان العصافیر و بیخ عاقرقرحا زرنباد از ہر یک دو درم جوز بوا بسباسہ دو دال
دار فلفل از ہر یک دو درم خصیۃ الثعلب انجیر تازہ مغز کنجشک خشخاش از ہر یک دہ درم قضیب گاو سودہ
سورنجان بوزیدان نعناع خشک از ہر واحد چہار درم ماہی شتر اعرابی زعفران مصطگی از ہر یک سہ مثقال
عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقرہ پنجاہ عدد عنبر اشہب یک مثقال مشک خالص نیم مثقال
عسل سہ وزن ادویہ بطریق معہود معجون سازند معجون جلالی در امساک منی بی نظیر است و قضیب را
محکم کند و لذت جماع دہد و بغایت مجرب است صفت آن مشک دو دانگ عنبر یک مثقال زعفران کبابہ
بزرالبنج سفید سنبل الطیب عود خام قرنفل دارچینی مصطگی دو دال از ہر یک دو مثقال لسان العصافیر جوز بوا
از ہر یک سہ مثقال ماہی شتر اعرابی خصیۃ الثعلب از ہر یک چہار مثقال پوست خشخاش دماغ کنجشک نر کہ در وقت
ہیجان گرفتہ باشند پنج مثقال نبات سفید دہ مثقال حب النیل سفید چہار صد عدد دارد با کوفتہ بیختہ
با عسل سہ وزن ادویہ بقوام آرند خوراک از یک مثقال تا دو مثقال معجون در تقویت باہ مجرب است صفت آن
عاقرقرحا سہ تولہ خولنجان سہ تولہ جوز بوا دو تولہ ثعلب مصری دو تولہ زعفران تولہ شقاقل بہمنین تودرین از
ہر یک دو تولہ بسباسہ تولہ فلفل دراز یک نیم تولہ مصطگی رومی یک نیم تولہ بلیون یک نیم تولہ تخم زردک تولہ مغز بادام
مغز بادام مغز چلغوزہ اسگند ناگوری از ہر یک سہ تولہ کنجد مقشر چہار تولہ زنجبیل دو تولہ تخم انجیرہ تولہ تخم کونچ
تولہ سمندر سوختہ مشک تبتی ہر یک نیم تولہ قند سفید پنجاہ تولہ عسل کف گرفتہ یکصد و پنجاہ تولہ خوراک اول
مثقال بعد ازان شش ماشہ صبح و شش ماشہ شام معجون فلاسفہ ہاضمہ را قوت دہد و اشتہا آورد و بلغم
را دفع کند و نسیان و سلسل بول و درد پشت و درد گردہ و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیادہ کند و
باہ را برانگیزد صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آملہ مقشر بلیلہ شیطرج ہندی زرآوند مدحرج

خصیة الثعلب شقاقل چلغوزه بیخ بابونه نارجیل از هر یک ده ده درم تخم بابونه پنجده درم موسلی سیتی درم مصری
دو وزن ادویه باشد ادویه بطریق معتاد معجون سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال معجون
سپاری پاک صفت آن سپاری دکنی پاو آثار چوارا نیم آثار محیه نیم پاو و ده آثار شیر تازه گاو در آن
هر گاه مهرا شود و شل کهوه گردد و همه را خوب سائیده نگاه دارند دیگر بورشته پاو آثار آرد مونگ نیم پاو بریان
بورشته پاو آثار مغز بادام بورشته نیم آثار علیحده نگاه دارند و قند سفید سه آثار بروغن زرد یک آثار را قوام نمایند اول
آرد مونگ را در آن بریان نمایند و مغز بادام دیگر بیامیزند بعد از آن این ادویه که کوفته نیم آثار قلب
دارچینی قرنفل الایچی خورد زنجبیل از هر یک چهار دام جوز بوا دو تولیه بسباسه تولگ پاو آثار گل
گل سپاری هر یک یک دام نارجیل پاو آثار چهال کهنال چهال کیکر چهال جها جهلی از هر یک شش ماشه کوفته
همراه کهوه مذکور بیامیزند زعفران چهار تولد مشک شش ماشه سائیده بیفزایند و دو دام صباح و شام خورده
باشد معوق حب القطن از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم صاحب بنیر رسیده صفت
آن مغز حب پنبه بست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلاه دار حب الصنوبر هر یک پانزده مثقال شقاقل
زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بریان مصطگی هر یک چهار مثقال
کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه بقوام آرند خوراک یک مثقال و اگر چوب چینی هندی را نیم ماشه باین حب تنبول بخورد
برای امراض بارده و تقویت باه مفید بود طریق چوب چینی آنست که گیرند سندی را و در آب ترکنند بقدری که نرم گردد
بعد آن با روغن یاسمین یا روغن دیگر خوشبو سندی را از دست بمالند آنقدر که بسیار چرب شود پس بطریق
چوب اگر چوب گیرند از شش تا یک روغن سندی را نشسته تا چهل روز بخورند و در این مدت جماع نکنند قدرت
خدا را مشاهده کنند طریق بیاوردن روغن آنست که سندی را با برگ ریخ و گل بگیرند و اندکی آب باشد
و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی ماند و اگر نقصان باه
بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود قلت منی یا بسبب بدن و کمی غذا بود و علاج آن
غذاهای جید مانند گوشت های فربه و روغن نارجیل یا شکر و حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زرده
بیضه نیم برشت خورد و شراب خوردن نیز نافع بود و ترک جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب
برودت آلات منی باشد علامت آن انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیای حاره بود علاج آن
معاجین گرم مقوی باه و معجون لبوب کبیر تناول کنند و زنجبیل بست روز در آب بخیسانند و نگاه دارند
کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود و بعد از آن تناول
نموده باشند دوای البیض تولید منی کند بغایت نمودار و آب پیاز جزوی عسل دو جزو بجوشانند تا بقوام

تا لقوام آید شربت دو مثقال واگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن غلظت منی با سرعت انزال
بود واز مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند ویا بسبب یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی
انتفاع از اشیای مرطبه بود علاج آن از مرطبات کنند وتخم بهمن را در شیر ماده گاو بجوشانند تا غلیظ گردد ودو توله
از آن بخورند واگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود علاج آن از اشیای یابسه نمایند
دارچینی کنند واطریفل صغیر ومعجون بزور ومانند آن نافع بود واگر بسبب برودت و رطوبت باشد واین اکثر
بود که برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکبات علاج مفردات کنند و حرارت و رطوبت
شیره واگر نقصان باه بسبب کمی منی وفقدان لذع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را میباشد علامت آن
سرعت منی وجود وغلظت آن باشد علاج معجون زرعونی ومعجون بزور خورند واز آنخشک در تقویت
بی نظیر است بگیرند خشک خشک آنرا انگور بند مصفی نموده در آب خشک تر شسته شبانه روز در آفتاب بدارند و هر روز
تازه میکنند چنانچه آب خشک تر شسته وزن خشک خشک بکار رود پس خشک کنند سه درم ازین یاده درم شیر ماده
ورده درم نبات بنوشند سفوف مقوی باه صفت آن صنبر یکتوله مصطگی موصلی سفید ثعلب مصری
طباشیر هریک چهار توله نبات بموزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یکتوله صفت معجون
زرعونی فلفل دار فلفل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان هریک یکتوله تودریین بهمنین بوزیدان لسان العصافیر
قسط شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه معجون سازند شربت دو درم
تا دو مثقال صفت معجون بزور تخم شلغم تخم پیاز تخم گندنه تخم کرفس تخم جرجیر تخم هلیون مغز حلغوزه مغز
حب الزلم مغز حب الفلفل بوزیدان درونج شیرین تودریین لسان العصافیر بهمنین شقاقل دار فلفل جلیت
فوفل از هریک یک جزو کوفته بیخته در شهد و نبات که سه وزن ادویه باشند معجون سازند شربت سه درم با شیر
ماده گاو معجون برای کسی که ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود وبرای امساک منی وتغلیظ آن نیز فایده
میکنند صفت پوست پلپل پوست بیخ سنکاهولی ستاور پهلی ببول پوست بیخ ببول صمغ ببول
دیرا از هریک یکدام مغز بلادر کچله از هریک نیم دام خولنجان بشیر بز پرورده وزنجبیل پسته از هریک یکدام مغز تخم هندی
گوکهرو که در شیر ماده گاو دسته بار پخته باشد هریک دو دام زردی تخم مرغ چهار عدد باید که اول کچله را در آب تر
نمایند تا پوست از آن جدا شود وبیضه تخم مرغ را در آب جوشانیده زردی از آن بگیرند وباقی ادویه را
کوفته بیخته با عسل سه وزن ادویه بسرشند خوراک نهایت یکتوله روغن عاقرقرحا از مجربات است
صفت آن عاقرقرحا هفت مثقال و نیم بکوبند و در یک رطل آب بپزند تا که آب پانزده مثقال
بماند روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند و جوش دهند که آب بسوزد پس از آن استعمال کنند

واگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن از اغذیه باید مثل شیر و شکر و ماهی تازه و مغز و دیگر مرغ
وکله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر در [illegible] حیوانات به هیچ [illegible] بود
و در تقویت فایده نماید زیاده تر از دوا بود و از آنچه کثرت شرب آب و کثرت استفراغات و مخففات منی
و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید کثیر احتراز کنند و اگر بسبب امور وهمیه باشد ازاله وهم به لطایف حیل
کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بواسطه ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و اگر
بسبب ضعف جگر یا معده یا گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سستی
اعضا و قلت نفخ و کثرت منی باشد علاج آن ادویه و اغذیه نفاخه بخورند مانند پیاز و نخود و گندنا و لوبیا
و لبه و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون زلو و خراطین را بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر طلا کنند
که بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر قضیب را خیلی تربیت کنند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند
همچنین عمل نماید و شیر میش را نیم گرم کنند و خرقه را در آن تر کرده بر ذکر بپیچند و چون خشک شود باز چنین کنند ذکر
فربه شود و اگر عسل و زنجبیل بر قضیب بمالند یا بر که مجامعت کنند موجب [illegible] گردد و کبابه با حلتیت [illegible]
گیرند و آب آن را بر قضیب بمالند موجب لذت شود و فلفل و زنجبیل با سقمونیا با عسل بر ذکر بمالند همین عمل کند
و خایه گربه سیاه و سپید [illegible] در روغن بریان کنند چنانچه بسوزد آن روغن بر قضیب طلا کرده نزدیکی بر زن
کند [illegible] دیوانه و شیفته او گردد و سیماب نیم جزو زنگار هر یک جزوی عسل شش جزو با هم بسایند و بقدر نخود
حب بندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند زن مشتاق گردد و عروسک که در هندی [illegible] گویند در روغن
ماده گاو بریان نمایند چنانچه بگدازد و پس از آن بر قضیب طلا [illegible] و مجامعت کنند هر دو عاشق یکدیگر شوند سرعت
انزال اگر بسبب قوت ماسکه به واسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن منی کثیر رقیق خارج شود و با آن
علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بلغم از قی و مسهل کنند و ناف و خصیه را بر روغن قسط و روغن
نرگس و مانند آن بمالند و این سفوف بخورند صفت آن [illegible] دانه زرد و خشخاش [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] دام شکر سفید برابر ادویه خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاو و [illegible] سفوف
ممسک و مولد منی تالیف والد شریف نیز در [illegible] بسیار مفید است صفت آن [illegible] خشک
[illegible] ماشه [illegible] تا [illegible] ماشه [illegible] ماشه [illegible] ماشه
هموزن ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک پنج ماشه تا هفت ماشه سفوف دیگر از برای جریان منی
صفت آن [illegible] سیاه تخم [illegible] هر یک [illegible] دام [illegible] از هر یک [illegible]
بست چهار دام کوفته بیخته شکر تری [illegible] بخورند بگلاب [illegible] سفوف [illegible] منی و [illegible]

قدیم وجدید را فایده بسیار می بخشد صفت آن ست گلوست سلاجیت الایچی خورد پکهان بید املکها
قلعی کشته بنسلوچن از هر یکی بادام مصری برابر کوفته وبیخته هر روز نه ماشه تا یک توله استعمال نماید اطریفل
کشمشی برای سرعت انزال وکشادگی مجرای بول ومنی نافع هست صفت آن پوست هلیله زرد
هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی هر یکی دو درم کشنیز خشک چهار درم [illegible] وجمیع را بروغن بادام چرب کرده
با کشمش دوازده درم نبات سفید بست وچهار درم بقوام آورند طلای ممسک صفت آن مستی [illegible]
کچلا سمندر سوکه کف دریا فلفل دراز بیخ کنیر سفید کوفته بیخته در آب کوکنار آمیخته طلا کنند طلا ممسک مجرب
صفت آن بر پیشانی صفدع دو غدودی میباشد مانند پستان کوچک نزدیک ابرو باید که صفدع کلان
را گرفته آن موضع را افشره مستی که از آن تراود آنرا چکیده مستی فیل آمیخته طلا کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند
حب برای سرعت انزال نهایت مجرب است صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار روز در آب تر نمایند
و پوست آنرا دور کنند و مغز آنرا بوزن چندان قند بکوبند و حب بندند بقدر نخود و دو حب بخورند و اگر بسبب حرارت
باشد علامت آن حدت و لذع منی بود در حالت خروج علاج آن از مبردات کنند و اگر بسبب ضعف اعضای
رئیس بود در شباب نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد در روانی مذی و ودی منی از هضم
چهارم پیدا میشود وفایده آن ظاهر است و مجرای آن اسفل است و مذی رطوبتی که در ابتدای شهوت جاری
میشود تا بسبب تلیین مجرای منی بسهولت خارج شود و مجرای آن بالای مجرای منی است و ودی رطوبتی است
لزجه که پیش از بول از مجرای او جاری میشود و مجرای او بالای مجرای مذی است و اگر سیلان منی بسبب کثرت
آن باشد علامت آن کثرت خروج منی در حالت جماع بود بی وقوع ضعف علاج آن جماع زیاده کنند
و تقلیل غذا نمایند و دوای مقلل منی خورند و ادویه که مقلل شیر اند تقلیل منی هم نمایند و اگر بسبب رقت منی بود
علامت آن حدت منی و حرقت بول و تندی رنگ منی باشد علاج آن اشیایی که بارد رطب اند نیلوفر
بنفشه و عناب بخورند و دوای بارد که مقلل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرفه اسبغول تخم کاسنی بیخ کشنیز
خشک تخم خیار تناول کنند سفوف که بجهت روانی مذی مجرب است صفت آن اصل السوس دو درم تخم
کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنکشت هر یک یک درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت سه درم
و اگر بسبب استرخای اوعیه منی و سردی مزاج آن و ضعف قوت ماسکه باشد علامت آن رقت منی و خروج
بغیر از شهوت بود علاج دوای حار مقلل منی مانند پودینه سعد و گلنار تخم سداب جندبیدستر و کمون و شونیز و معجون
کمونی بخورند و اگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن تقویت گرده کنند و در مرضی که در وقت تصور جماع یا بسبب
شنیدن حکایات لذیذ میباشد علاج ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاجین و املها نمایند کثرت

احتلام اسباب آن مثل اسباب درد منی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن و پارچه سرب را بر پشت ببندند
و بر پشت خواب نکنند و برگ بید و نیلوفر و مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن نافع بود و غدد ... و انگشت
که وقت جماع برپا نکند و سبب آن استرخای اعصاب و تحلیل روح بود و این علت بیشتر کسانی را عارض شود
که شغل بسیار بجماع دارند و لذت بسیار از آن یابند علاج آن در حالت نعوظ جماع نمایند و تا برپا نکند بجماع
مشغول نشوند و گل ارمنی و عفص و کندر و گلنار و مانند آن در رب و شربت انار شیرین آمیخته بکار برند و از حبوب و
شیافات ساخته بردارند و تقویت دماغ و دل نمایند ورم خصیتین اگر از سرخی رنگ و درد و التهاب یابند علامت
حرارت است علاج آن فصد باسلیق از جانب ورم کرده بعد از آن فصد صافن و یا حجامت ساق نمایند و حب
... نیز بسیار فایده میکند و تبرید از لعاب بیدانه و شیره عناب و شیره تخم کاهو و تمر هندی و شربت نیلوفر کنند و اگر از این کار
فایده نشود بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و آرد جو و عدس مقشر و گل ارمنی و پوست صندل سفید در آب کشنیز
سبز سائیده ضماد کنند و پارچه بگلاب و سرکه و لعاب اسپغول تر کنند و بر بندند و بعد از ابتدا آرد نخود و آرد جو
و باقلا بیامیزند و بعد از آن بابونه و اکلیل الملک و صبر و زیره و مانند آن در روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته
ضماد نمایند و چون گل خیسو را جوشانیده بر خصیه بندند برای دفع ورم و تسکین الم و استرخای خصیه بی‌نظیر
است و منقول از آن نیز دارای تأثیر مجرب است و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود
و ضماد بنفشه تنگ نشست از برای ورم بارد خصیه مجرب است و تنقیه ... انجیر در شیرگاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است
و گشادن رگی که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب
مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب باشد همین هر دو عمل از هر دو جانب نمودن و داغ کردن و تربت
بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سوداوی باشد از تحلیل
و شحوم و صموغ در شراب حل کرده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب بر خلط بعد از نضج تنقیه کنند درد
خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب و گرمی خصیه بود علاج آن شیر خیار بند و آب کدوی تر
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی سبز و مانند آن از سبزیات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون
هم ضمیمه نمایند و اگر از برودت باشد علامت آن قلت درد بود علاج آن اصل السوس مقشر ... و نیز بابونه
و مانند آن در آب جوشانیده گلقند در آن مالیده صاف نموده بخورند و چربی بط و مرغ و روغن خروع و
روغن بابونه و مانند آن بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود علاج آن
بابونه و اکلیل الملک و ... و مانند آن در آب جوشانیده نطول کنند و حقنه بید ... روغن ...
... کنند و نطولی که در درد گرده و ریحی گذشت اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه سودا ...

مفید بود و اگر بسبب ضربه و یا سقطه باشد فصد کنند و در ادویه غیر قابضه مانند نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال کنند
تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود علاج
آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ لفاح و پوست خشخاش و حکاک سنگ مس و حکاک اسرب و حکاک سنگ
آسیا با آب کشنیز سبز طلا کنند و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است در اینجا نیز مفید بود و این علت هرگاه
مستحکم شود علاج پذیر نشود ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی حالب بالا رود تفولی که در
درد گرده ریحی گذشت باید کرد و در روغن بابونه و روغن سوسن بمالد و از ادویه گرم مانند حلتیت و حلبه و فرفیون
ضماد کنند دوالی صفن و صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین سطبر شود و اکثر از جانب چپ دوالی حادث
شود و علاج آن مثل علاج دوالی پا بود ورم صلب خصیه بود استرخای صفن گاهی کیسه بسبب حرارت و رطوبت بول
مسترخی و دراز میشود و علاج آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس و گلسرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط [illegible]
را در آب بجوشانند و صاف نموده نطول کنند و ثفل آن را بربندند و همین ادویه را در آب سیب ترش سائیده ضماد کنند
قروح ذکر و خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن از مراهم مناسبه مفید بود و صبر و مر و انزروت
و اقلیمیا نیز مقبول باشد احتیاط کنند و اگر قرحه کهنه باشد مجففات قویه مانند زاج و کندر و کاغذ سوخته و مر و ضماد
و یا سائیده ذرور نماید و اگر از قسم آکله باشد فلافیون بمالد بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه در احلیل قضیب
باشد علاج آن در حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و در اربیه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند
و قی در می ماء الشعیر شاید داد و بار روغن گل و سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را با آب گرم بشویند و
سفیدی تخم مرغ را طلا کنند اورام قضیب علاج آن مثل علاج ورم خصیتین باید کرد تا آنکه چسبانیدن ضماد
بر نفس قضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسبانیدن مضایقه ندارد و آنچه مخصوص بقضیب است
در ورم حار عدس گلنار و ورق گل و پوست انار را در آب بجوشانند و بکوبند و در روغن آمیخته ضماد سازند و در ورم
بارد آرد جو و خطمی و رشته خرما در روغن بابونه و سرکه آمیخته ضماد نماید علاج ثالیل قضیب باشد علاج سایر ثالیل است
شقاق قضیب علاج آن بعلاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر بسبب بثره باشد علامت
آن سوزش بول و عسر خروج آن بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه با شربت نیلوفر
خورند و شیاف ابیض با شیر دختر و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج بول
دشوار بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاره مانند بادیان و انیسون و کشوث و تخم خربزه با سکنجبین
بزوری خورند و ادویه ملطفه مانند بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش را در آب بجوشانند و نطول کنند و روغن بابونه
و روغن سوسن را در احلیل بچکانند گاه باشد که سوراخ قضیب تنگ شده گردد و این را بند کشاد گویند علاج آن [illegible]

چهال سولسری چهال کورڈیو نسپتهل و موسلی سپتهل جهینه کو خدبول گوند ڈاک کوندگوار تخود بریان برابر کرده نیز
سفوف ساخته بخورند بر آب بخورند و اگر کهونگچی را سائیده در گوند ڈاک مانند فتیله ساخته در سوراخ قضیب نگه
دارند بسیار مفید بود استرخاء قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن و روغن
نرگس و چربی بط و چربی مرغ و مغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند و از دست راست کنند و اتجبار بندند تا کج
باز کج نشود فتق آن باشد که بسبب شقاق صفاق یا اتساع مجری که بالای انثیین در کنج ران است چیزی نفوذ
کند و بکیسه انثیین فرود آید آنرا قیلة گویند و باشد که آن جسم در غایه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اگر آن
صفاق و الی ناف بشگافد و پوست شکم سالم بود یا ضرب و در روده از انجا برآید آنرا فتق مراق البطن گویند و اگر آن
جسم نافذ امعا یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل شده است آنرا از دست رد کنند بعد از آن ضماد قابض مشد
ما کنند صفت آن [illegible] کنند مصطکی جوز السرو [illegible] السمک [illegible] از هر یک برابر [illegible] السمک [illegible]
گداخته با دیگر ادویه جمع کرده ضماد کنند بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن گره آهنین که از
ساختن آن آهنگران [illegible] بندند و اگر نافذ ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند
زود باز کردد و علاج آن از مثل جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند و روغن بابونه و قسط در
شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر
زنند و رطوبت را برون کنند و داغ نهند و یا مرهم مدمله استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند امراض پشت
اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا التقصع گویند و اگر بجانب خلف بود آنرا احدبه گویند و اگر بجانب [illegible] زوال
باشد آنرا التوا خوانند و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقرات حادث شود و بسبب [illegible] فقرات زوال
کند علامات آن وجع شدید و ثقل پشت و تب حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج
از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم با تیموم شامی و سورنجان نیز ضماد کنند و ضماد ملینه مانند لعاب حلبه
و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن نیم گرم کرده بمالند
اگر بسبب ریاح غلیظ باشد آنرا ریاح افرسه گویند و علامتش آنست که بعد درد پشت حادث شود و تب [illegible]
علاج آن بعد از نضج از مسهل حار که در آن هلیلجات هر یک شش ماشه سورنجان پنج ماشه بوزیدان [illegible] ماشه
نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب ایارج است
و فقرات را روغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقصع محاجم بادی نهند صفت حب سورنجان
سورنجان ترید از هر یک یک مثقال صبر سقوطری درمی حب النیل [illegible] هر یک [illegible]
هر یک دانگی بکوبند و آب کرفس حب سازند و این یک شربت است و اگر بسبب [illegible] مذلقه رقیقه باشد [illegible]

فالج کنند واگر بسبب ضربه وسقطه باشد حقنه کنند ورد فقره بموضع آن کنند بعد آن ادویه قابضه مانند قسط سنبل آس
مرسلیخه سائیده با قل خمر ضماد کنند درد پشت اگر بسبب سردی مزاج ویا زیادتی بلغم باشد علامت آن
بتدریج حادث شود وسبب باصنعت تسکین یابد علاج آن علاج ریاح ... کنند وجای که ماده نباشد
فقط تدهین از روغنهای گرم کفایت میکند واگر بسبب کثرت جماع باشد علاج آن ادهان حاره نمایند
وترک سبب کنند واگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن گفته شد واگر بسبب امتلاء رگ بزرگ باشد که در پشت
واقع است علامت آنست که با وجود علامت غلبه خون درد وضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات
پشت تا آخر فقرات قطن باشد علاج آن فصد باسلیق کنند وبعد از نضج تنقیه بمسهل بارد کنند ووجع خاصره
یعنی تهیگاه اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد ودر اکثر بلغمی وریحی بود وعلاج آن بعلاج درد پشت
کنند درد پا ونقرس ومفاصل وعرق النسا ودوالی دوالی علتی بود که عروق ساق وقدم فراخ شود
علامت آن رگهای سطبر گردد اگر بساق وقدم ظاهر شوند علاج آن فصد باسلیق کنند بعد از آن فصد عروق ممتلیه
نمایند واز دست بمالند وبیفشارند تا خون تمامه برآید وتنقیه سودا بمسهل وماء الجبن کنند وترک ریاضت
نمایند واز اغذیه مولده سودا احتراز سازند داء الفیل آنست که ساق وقدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود وبعد از تنقیه درانجا فصد بالیعن وحجامت ساق یا چسپانیدن زلو بسیار کنند
وساق را تا زانو از اعضا بسته محکم ببندند واگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت وکدورت
علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم وحب سورنجان تنقیه کنند ودر تنقیه یکمرتبه قی کنند وتقلیل غذا نمایند واز اغذیه
غلیظه وبقول وفواکه بارده احتراز کنند وکندر یکماشه زنجبیل نیم ماشه سائیده در اطریفل صغیر آمیخته بخورد وصبر
اقاقیا وپوست انار وسرکه سبز شده طلا کنند وجع مفاصل دردی بود که بمفصلهای دست وپای حادث
گردد واگر درد مخصوص در کعب انگشت های پا خصوصاً انگشت نر باشد آن را نقرس گویند وماده این امراض
اکثر مرکب از بلغم وصفرا ویا از سودا وصفرا میباشد واز خون صرف وخون صفراوی نیز حادث شود واز بلغم
صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماده دموی باشد علامت آن سرخی وعظم ورم وشدت ضربان باشد علاج
آن اول فصد باسلیق از جانب درد کنند واگر هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد کنند بعد آن شربت
دهند وبعد از نضج از مسهل باید که در آن هلیلجات وسورنجان باشد تنقیه کنند وطلای سبز [illegible] طلا کنند وصندل
وگل سپاری چهار [illegible] مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه وآب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند واگر درد
شدید باشد افیون وزعفران وبیروج ومانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند ودر انتها انزروت ادویه محلله مانند
[illegible] تخم شبت نمایند بعد از آن اکلیل الملک بابونه را افزایند وضماد بعد از تنقیه مناسب بود واگر ماده قلیل

پیش از تنقیه هم شربت و کردن ضماد لیمو دارد و علاج ورم صفراوی آن شدت درد و التهاب باشد مانند ...
ورم دموی نماید مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید شود و از ادویه بارده که در آن تحلیل نباشد ...
مکابو و کافور یا سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نیست باشد ضمادی که برای ...
مفاصل از مجربات است صفت آن اسپغول کوکنار یموزن کوفته بیخته در آب سبز ... شود و روغن گل ...
بقدر حاجت آمیخته بر بندد و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول ناکوفته داخل نمایند و چون سورنجان
که خصوصیت بسیار به مفاصل دارد داخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انسب است
و اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ و قلت التهاب و درد در حادث ورم شود و اگر ...
سوداوی صرف بود علامت آن قلت درد و تمدد و خشکی و سیاهی موضع و صلابت ورم بود علاج آن سورنجان ...
مصطکی سائیده به زنبان سائیده هر یک یک ماشه در مثقال آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره ...
شیره تخم خربزه در عرقیات بر آورده صاف نموده شربت بزوری ... بخورند و معجون سورنجان همراه تبرید ...
بسیار فایده میکند صفت آن اسارون زنجبیل زیره کرمانی دارفلفل از هر یک دو درم سنا مکی ...
ده درم شهد سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت یک ماشه تا دو درم و معجون ...
مجرب است و از ادویه محلله مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و
روغن بید انجیر و روغن حنا بالخصوص که سورنجان تلخ و بیخ نی و بید و ارد در آن انداخته باشند صفت روغن ...
حنا برگ حنا نیم آثار ده آثار آب بجوشانند تا نیم باند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و ...
بماند صاف نمایند و حنا در آب سائیده بگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر ماده کثیر باشد می باید که از نضج ...
بحسب ماده از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر مفاصل صلب گردد چنانچه حرکت تواند کرد و بعد از تنقیه ...
به روغن کنجد سپید لطوخ و لعاب حلبه بزرگ بمالند و روباه یا کفتار زنده را در روغن کنجد بجوشانند و در آن نشیند
نافع بود علاج درد ورگ که دردی بود در سرین و عرق النسا که دردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند ...
حتی تخفیف زوال نماید و تا انگشت های پا رسد علاج آن مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود
عسل بادرطلا کنند و همچنین شیر ... چند بید ستر با شیر انجیر ضماد سازند که آبله اندد و مواد از آن جاری گردد
و می باید که سندل شدن ... اگر ازین هم به نشود داغ زنند حمیات اگر تپ همیشه باند و هر روز شدت کند ...
بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد آن را الشطر گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود داخل عروق ...
و با لرزه و سرما شد آن را مواظبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود خارج عروق مانند داغ و مسعده ...
و نوبت ... و مسعده مانند آن تا علامت تعفن ماده و زداغ آن است که بر بعض از درد سر بسیار شکوه کند ...

واگر با تب بلغمی ورم معده باشد علامت تعفن ماده در معده است اگر با اسهال باشد علامت تعفن آن در احشا
و معده و امعا و رقیقه بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس
و در تب بلغمی تشنگی می باشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب روز یک نوبت و چهار ساعت مقرر
کرده از شش ساعت تا هیجده ساعت میماند و اگر سوداویه باشد شش ساعت زایل میگردد و اقل زمان اخذ و یا شدت آن
نُه ساعت باشد و اگر تب یکروز در میان آید با لرزه و سرما باشد آنرا غب دایره گویند و ماده آنرا صفرا باشد که متعفن گردد
در خارج عروق و اگر تب یکروز در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن در داخل عروق متعفن گردد
و اگر ماده متعفنه داخل عروق در قرب قلب و کبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب میباشند در محرقه بشدت
میباشند و باشد که دو غب مرکب شوند و مانند تب بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند
بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض دلالت میکند بر حدت ماده و ضعف آن بر برودت ماده
و گاهی بر بارده تب پس در باره فصل و مزاج و عادت و تدبیر مقدم نیز دلالت میکند و در این تب تلخی دهن و
قی و اسهال صفراوی و قلق و هذیان و صداع و سهر و نار تب بول میباشد مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود وقت
قاروره سفید و رقیق باشد و این منذر بسرسام بود بشرطیکه ماده مندفع بر عامت نشود و زمان اخذ غب بالتمام
آن چهار ساعت تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب است و اگر ترکیب از صفرا
و بلغم میباشد پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب حادث میشود و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر
خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یکروز زیاده می آید
و یک روز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز میباشد برود و گاهی با
بحران غب لازمه در هفت روز میباشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق میباشد
و در غیر خالصه غلیظ و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گیرد علامت آن است
که بحران در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سیوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت آن است
که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تب ایستاده سرخی روی و چشم و انتفاخ رگها و سرخی و غلظت قاروره
بود علامت سونوخس است و آن تب دموی بود که از غلیان خون حادث گردد و اگر این عوارض تا یکقدر
باشند علامت مطبقه است و این تب دموی بود که از تعفن حادث شود و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن
گردد چنانچه نیکو در ادرام میباشد و بحران تب دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید یا اخفی طرف
بود علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق و اگر دو روز آید و یک روز نه آید آنرا
ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم بشدت کند و با آن سردی ناقص عرق نباشد علامت ربع دایره است

این لیسیار زا در بود و ماده این تپ سودا بود که متعفن گردد و داخل عروق و زبان نوبت این تپ نسبت بتپهای بیات
بود و لیفوریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت را اعضیا لوس برخلاف آن
باشد و حمی غشی تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و حمی لیلی تپها باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی
نهاری تپی باشد که بروز آید و بشب رها کند و حمیات مختلطه چنان باشد که آزاد دوری و نوبتی معین نباشد و علامات
آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود اکثر در یک روز میرود و نباشد که تا سه روز یکشبانه روز
گذشته که تا شش روز بماند و این تپ ملایم میشود و در نبض و قاروره بسیار تغیر نمیباشد علاج آن ازاله سبب حدوث
چنانچه در حمی وهمی و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازالت غم نمایند
همچنین در غضبی و شهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازالت هر واحد نمایند و اگر ازین تپ بر نرود و بدل
تپ لحمی کند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شراب باشد آنرا موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت نمایند
و در زکامی و نزله علاج نزله و زکام کنند و تپ دق که حرارت متعلق باعضای اصلی و مستوی باشد علاج آن
و در ابتدا اشتباه بلغمیه میباشد اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر نبض و ازدیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند
باید که قرص طباشیر ملین و قرص کافور با تبرید یا با ماء الشعیر و ماء القرع دهد و حقنه تسکین حمی غشی با تپ دق مرکب
و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر
غیره غشی باشد مانند آن که در نزله گذشت با اقراص مذکوره مجربه باید داد و اگر با حمی دق حمی عفنی بود با اسهال
برفق کنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه سبز و مثل کافور باعث تخفیف میشود
و همچنین بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده وقت هضم غذا بدهند
و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و درین تپ از مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه
بجوشانند و در آن بنشینند پس هر گاه بیرون بشوند از روغن کدو تمام بدن عرق نمایند و روغن مذکور در گوش
چکانند و شوربای گوشت بزه با چه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیم برشت بحال بریان
مناسب بود و از اشیای یابسه مالحه و حریفه حاره و گرسنگی و تشنگی و غم نیز احتراز کنند و در حمام بارده هبوب
شمال و کنار آبها سکونت سازد و در تپ صفراوی لازمه و خصوصا محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن
تپها دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی و هر گاه تپ عارض شود باید که اول از علامات
آن دریافت کنند بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کنند پس اگر تپ صفراوی و محرقه باشد علاج آن شیره
تخم کاهوی مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین را در عرقیات برآورده شربت نیلوفر خاکسی را داخل کرده بخورند
و اگر قوت ضعیف باشد یا تپ خفقان بود عرق کیوره عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان اغذیه

بقدر شش تولہ نیز اضافہ کنند و صندل سفید را در گلاب سائیدہ پارچہ را بآن تر نمودہ بر جگر و دل نہند برای
خفقان و اضطراب خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سہر بسبب تصاعد ابخرہ باشد تدبیر صداع و سہر نمایند و
اگر سعال باشد لعاب بہی دانہ را اضافہ کنند و اگر درد گلو باشد شیرہ عناب داخل کنند و غرغرہ نمایند و در روز پنجم
شیرہ تخم خیارین را اضافہ سازند مگر آنکہ روز پنجم روز نوبت افتد کہ درین ہیچ وجہ تحریک خوب نیست و اگر حاجت
تبرید زیادت باشد شیرہ خرفہ نیز داخل نمایند و بروز ہفتم شیرہ تخم خیارین دور کنند و دادن شیرہ تخم کاسنی
بعد ہضم مناسب بود و اگر حاجت باشد بوقت شام تبرید از لعاب بہی دانہ کہ در عرقیات بر آوردہ باشند شربت
نیلوفر و یا شربت انار و کاسنی داخل کردہ باید داد و قرصی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم کردہ و استاد حکم
در کمال شدت تپ استعمال سفوف موزون و از برای خشکی زبان مضمضہ از لعاب اسبغول مفید بود و شیرہ اسبغول را
در پارچہ بستہ در آب اندازند و بر زبان مالند برای خشکی آنہا مفید بود بشرطیکہ مانع نباشد و دادن شیرہ انگور
و شیرہ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین و امثال آن کنند و عرق کہ آید بپارچہ
مسح کنند تا مادہ از راہ عرق مندفع گردد و در تپ صفراوی تابع اشربہ غیر حامضہ احتمال استحالہ السعال دارند
مگر شربت نیلوفر بخاصیت تحلیل نمیشود و حاجت باشد یعنی تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز ہشتم و دہم
و دوازدہم از مسہل بارد تنقیہ کنند و بعد از تنقیہ روز دیگر قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن
بعلاج تپ مرکبہ باید کرد و اگر تپ بلغمی باشد می باید تا روز چہارم تبرید خفیف دہند و چون مادہ غلیظ است
روز پنجم ادویہ قلیل الحرارہ از منضج گرم گرفتہ شب در آب گرم تر کنند صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ و
یا کاسنی را داخل نمودہ بدہند و بعد از نضج بروز مسہل از مسہل گرم کہ از آن ادویہ شدید الحرارہ دور کردہ باشند
تنقیہ کنند و در مسہل دوم یا سیوم در داخل نمودن سنا مکی و غاریقون و تربد نیز حکم نمودہ اند و ایام مسہل اینست
ہشتم دہم و دوازدہم و شانزدہم و ہژدہم بست و دوم بست و سیوم بست و پنجم بست و ششم بست و نہم سی ام
سی و دوم سی و سیوم سی و پنجم سی و ششم سی و ہشتم سی و نہم و اگر درین ایام نوبت افتد پس باید کہ در روز بحران
کہ قوی نیستند مثل نہم و مانند آن مسہل دہند و نیز در روز نوبت معلوم کنند کہ نوبت کدام وقت می آید
مثلاً اگر دو پہر می آید مسہل پہر شب با تمام دادہ باید داد کہ عمل مسہل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب
مناسب داند بعد از نوبت مسہل دہد و اگر تپ مثلاً در دو پہر اول شنبہ آید آن روز را روز اول تپ شمار
کنند و اگر بعد از دو پہر آید آن را در حساب ندارند بلکہ شمار روز اول از روز یکشنبہ کنند مگر آنکہ تپ نوبتیہ باشد
و ایام بحران کہ در آن جمیع استفراغات ممنوع اند اینست چہارم ہفتم یازدہم چہاردہم ہفدہم بستم بست و یکم
بست و چہارم بست و ہفتم سی و یکم سی و چہارم سی و ہفتم چہلم لیکن بعضی از آن مندرج بعض اند چنانچہ

بروز چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و اندر بحر
خبر است پس هر گاه مبادی بحران در روز هفتم خواهد شد تغییری در روز چهارم خواهد بود و این تغییر خبر دهد بحران
روز هفتم و ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران
قوی نیست و تا آمدن تپ معده را تناول دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و در ابتدای نوبت
غذا نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم باشد از واجبات است اگر اینکار و در
زمان باشد موجب حدوث آفت عظیم شود و در آن وقت در روز بحران و قبل گذشتن ساعات نوبت هم [illegible]
یا آنکه با وقت گذشتن هفت روز قوت ساقط شود یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت ندهد مثل اگر
قولنج شده بیمار را [illegible] که ملینات در حمیات تب زنند و خوردن روغن سوای روغن بادام
در حمیات باعث ازدیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس است و اگر از [illegible]
تپ نرود قرص طباشیر ملین و یا قرص زرشک با آب کاسنی سبز برده و شربت بزوری و ماء الکاسنی [illegible]
اقراص مذکوره با [illegible] کاسنی شربت بزوری نیز نافع بود صفت آن تخم کاسنی چهار توله
[illegible] کنند و شب در آب [illegible] در صافی [illegible] که هر چهار گوشه آن [illegible]
[illegible] مثل [illegible] هفت مرتبه [illegible] و گلقند و سکنجبین [illegible] ممزوج نموده یا شربت
[illegible] سکنجبین باهم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا در این تب [illegible] زایل شود و قوت نباشد
کرد صفت قرص طباشیر ملین طباشیر سپید چهار درم ترنجبین [illegible] درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین
صمغ عربی [illegible] از هر واحد یکدرم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازد صفت قرص زرشک
زرشک [illegible] درم تخم کاسنی [illegible] تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر واحد یکدرم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازد صفت شربت بزوری تخم کاسنی یکتوله بیخ کاسنی
تخم خیارین [illegible] تخم خربزه یکتوله [illegible] خسک یکتوله [illegible] شب در آب تر کنند صباح جوش [illegible]
[illegible] سفید بقوام آرند قرص گل جهت [illegible] و حمیات کهنه مفید بود صفت آن گل سرخ
[illegible] از هر یک چهار درم طباشیر سنبل الطیب [illegible] از هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب
قرص سازند [illegible] کاسنی [illegible]
اول [illegible] روز دوم دو جوش [illegible] تا هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری [illegible]
یا شربت بنفشه دهند [illegible] تا هفتم [illegible] هر روز یک یک جوش کم کنند برای تب بلغمی [illegible] مفید بود

در ظرف گلین انداخته آب غبار نعس بر آن ریزد و زیر آسمان گذارد و صبح لنگی افشرده آب زلال را و آنرا با شیر
مناسب بکار برد و گاهی همراه قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست آهن بر آورده
قرص ساخته داده می آید و دوا ایکه بارها بتجربه در آمده بگیرد ست گلو هموزن آن طباشیر سفید بر ده و اسفوث
ساخته بکار شد در تب که با سردی لرزه شدید می آید به بهند روز اول برطرف میشود و اگر از این دوا با قرص طباشیر
سائیده با خیسانده یا جوشانده و نقوع بهی میکنند و طریق بر آوردن ست اینست که گلوی سبز را در آب
شیرین بکوبند و بعد افشرده آن آب را در پیاله سفال کرده و دهن ظرف بسته در سایه نگاه دارند و بعد از دو
روز در آب بالای آن را دور کرده آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند و علاج تب دموی بعد
از فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تب صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون گیرند که مریض غشی کند
و در چنین تب عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر عرق آنست که نی تازه و تر را کوفته بیفشارند و در میان کفت سرد
پای مریض طلا کنند و بدن را با پارچه های گرم و الند و عرق بسیار خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق
می آرد و با بشویه هم و تا که منظور بر آوردن عرق باشد بدن را کشف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند
و علاج تب سوداوی بحسب غلبه خلط مانند علاج مالیخولیا باید کرد و در این تب بسیار پرهیز بکنند و در تب ربع لازمی
در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تب سوداوی بعد از چهار روز که ماده نضج یابد تنقیه کنند و
در این تب اگر ضرر طحال و تغیر در حال کبد پیدا شد این تب در یکسال بپیرد و اگر تدبیر جید و مناسب نبود
تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تب غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای صحا دهند
لیکن مایل بترطیب باشد و تب ربع مالیخولیا هر دو طریق پیدا شد یکی آنکه سبب آن سوداوی طبعی باشد دوم
آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا
حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شده و علاج لیثوریا و انفنیالوس و لیلی و نهاری مثل علاج تب بلغمی بود
و علاج حمی الغشی بوقت غش علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تب بلغمی نمایند و علاج تب وبائی بعلاج تب دموی
کنند و چیزهای خوشبو بوسیند و دوا المسک بارد و مفرح بارد خورند و یا التعفن هست که در هوا عارض شود و علامت
وبائی کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و براز بدبو بود و علاج غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب
از علاج تب بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی
مختلط او رام ورم غلیظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر خون باشد فلغمونی گویند
و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب
باشد حمره فلغمونی گویند و اگر ماده آن بلغم باشد و حس الطف عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا

باشد اما داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو باشد و ظاهر بود دمل
گویند و چون ظاهر نبود غدد و اگر ماده ورم مائیت باشد و نفخ بود استسقای زقی و چون خالص بود قیلا یا نفخ
و اگر ریح باشد و مخالطت عضو و ملایم بود بیج گویند و چون مجتمع و صلب بود نفخه گویند بثور اورام صغار را گویند
و مانند ورم و بعضی از آن دموی باشد مانند شری دموی و بعضی صفراوی مانند نمله و آتشک و بعضی بلغمی مانند
شری بلغمی و بعضی سوداوی مانند سرق مدنی و جرب و ثالول و بعضی مائی مانند نفاخات و بعضی ریحی مانند
نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد و ضربان و تپ و سرخی رنگ است علاج فصد کنند و زود جیبا
و تبرید از لعاب بهدانه و شیره عناب در عرقیات برآورده و شربت نیلوفر خاکسی املکرده بخورد و تقلیل غذا نماید
و بعد از نضج مسهل بارد و تنقیه کنند مانند آش جو و مانند آن از اشیای بارده نماید و در سه روز اول از رادعات
مانند صندلین و توفل و گل ارمنی و گلسنج و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز
سائیده ضماد کنند و مرهم رسوت در انیاب مفید بود صفت آن رسوت یک درم موم سفید دو درم
روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن موم را گداخته رسوت سائیده بیامیزد اگر ماده از دفع اعضای
رئیسه بود مثل مواضع که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن ران است بسوی آید رادعات مناسب نبود
بلکه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل یا محللات استعمال نماید و فصد کنند و زیر نچیا و همچنین اگر درد شدید
باشد استعمال رادعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد و از شدت درد مسکر نیست آرد جو و جعرات
ریوند چینی با هم بخته ضماد کردم تمام ورم منفجر شده شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویه محلله خمیر
مانند برگ سان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات آمیزند و در زمانه انتها محللات مساوی با رادعات
کنند و در زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند و هرگاه ماده محلل نشود و جمع گردد و علامت آن شدت
درد و تپ بود آن وقت منضجات مانند برگ حلبه و شیر انجیر را ضماد کنند و علامت نضج سکون درد و تپ بود
و چون دست بر آن نهند فرو رود و آن را از ادویه منفجره و یا بآهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی
مستفرغ گردد مرهم زرد که بهت پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر است استعمال
کنند صفت آن اجمود سنگ بصری کات سفید قتیل نیله توتیه بریان مردار سنگ هر یک چهار ماشه موم زرد
دو دام روغن کنجد چهار دام بدستور معروف مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند و مرهم خل نیز در این باب
مجربست صفت آن مردار سنگ ده درم حنا بشوره یاده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند
و قدری سرکه بنا فزرده مرهم سازند حمره علامت آن سرخی درخشنده و براق باشد و تپ و تشنگی غالب
بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود لیکن در این تبرید زیاده کنند و در فلغمونی تحلیل زیاده نمایند

زیاده نمایند و کدو و برگ خرفه و کاهو بکوبند و با لعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و علاج طاعون جمره و جمره و فلغمونی مرکب از
علاج ورم دموی و صفراوی نمایند و رهص رخو آن ورم سفید بود و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت
بر آن نهند فرو رود و ساعتی همچنان نماید علاج آن بعد از نضج از مسهل جاره و حب ایارج تنقیه کنند و نطرون
را با سرکه و آب سائیده و ضماد نمایند و نمک و خاکستر کرنب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند
سلعه علاج آن مانند علاج ورم رخو بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله مفید بود و اگر
مزمن باشد ادویه حاده مانند فلفلمویه نهند و یا آنرا شق کرده تمامه بیرون کنند و مرهم های مدمله بکار برند
مرهم داخلیون که برای تحلیل و انضاج و تسکین مجرب است صفت آن روغن زیت کهنه سی تا چهل درم
مردار سنگ هشت درم تخم خطمی اسپغول تخم مرو حلبه تخم کتان هر یک پنج درم تا هفت درم تخم ها را شب تر کنند صبح
لعاب غلیظ آن بگیرند مردار سنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا قوام
بسته نشود و پس از آن که روغن سیاه گردد ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را در آن اندازند و بجوشانند تا خلط
شود پس از آن فرود آرند و تبرید نمایند سرطان هر گاه بر پستان عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد
کنند و زلو بچسبانند و بعد از نضج تنقیه سوداویه بمسهل و حب ایارج کنند و حکاک سنگ آسیا و حکاک سنگ دهن تیر کن و حکاک
سرب و روغن گل و آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز باهم آمیخته طلا کنند تا ورم از زیاده شدن باز ماند بعد از آن
سفیده ارزیز گل ارمنی عصاره کاهو و روغن زیت آمیخته طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد
سفیده ارزیز توتیای مغسول بروغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و سیاه دندان که گیاه سپید و بیخی که بطرف سیلاب
پیدا شود اگر آزاد درپول گاو نماز سائیده سائیده بر سرطان طلا کنند و در سیکند آزاد سرطان نهری را بشکافند و سهل
و یا سرطان را بسوزانند و با روغن استعمال کنند خنازیر اکثر در گردن و بن ران می باشد باید که اول تنقیه
بلغم و سودا کنند بعد آن بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند و اگر تحلیل نشود آرد جو ترمس
بول کودکان ضماد نماید تا نضج یافته منفجر گردد و پس زنگار نهند و اگر این تدبیر فایده نکند بشکافند و بیرون کنند
جده و ادویه مدمله بکار برند ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج بعد از نضج مواد از مسهل سودا و بلغم تنقیه
محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل
لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند غدد علاج آن مانند ورم صلب کنند و بستن پارچه سرب بر غدد مفید بود نفخه
لاقبش آنست که مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و در زمان اندک بحال خود آید علاج بعد از نضج
به مسهل گرم تنقیه کنند و مجمره بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن نرگس بالد و حب الغار رس را گرم کنند
از آن کمید نمایند دبیله ورم بزرگی باشد و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد و ثقل بود و در آن مواد جمیعه

جمع شوند علاج آن اول تنقیه بلغم کنند بعد از آن ادویه ملینه محللا مانند مرهم داخلیون استعمال کنند واز لعاب حلبه
وتخم کتان وحلبه وپیه گوزن وپیه مرغابی وروغن گل مرهم ساخته ضماد سازد تا نضج یابد پس شگافند وصدید
رویه را بیرون کنند بعد از آن ادویه مدمله را بکار برند دمل واین ابتدای خراج بود وماده آن خون باشد
که با آن رطوبت فاسده می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد وبرگ نیم را در آب پخته بر آن بندند برای
وانضاج ماده نافع بود وهمچنین برگ نیم با برگ سنبهالو نیز محلل اورام است وهمچنین برگ بیوتن وبرگ عباسی گرم
کرده لبتن مفید است وبیرون آرد جوراه وجمرات بیشتر فرداً دکی ریوند چینی الیتر خود وبکار برند ودر تحلیل اورام
سودمند بود وتخم مرو وتخم ریحان در شیره وعسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند واگر خود منفجر نشود برگ نیم ونمک
هر دو را سائیده بر آن بندند ویا باهم مخمر گردانند بشر اشوری یعنی باشد که مائل بسرخی بود وبا خارش وکرب
باشد ودفعتاً حادث شود واگر دموی باشد آن سرخ سیر وگرم تر بود ودر روز شدت کند علاج آن فصد کنند وشربت
عناب ولعاب بهیدانه وشیره صندل در عرقیات بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورد وبعد از نضج تنقیه صفرا
از مسهل بارد کرده در آن طبیخات نیز باشد باید کرد وقرص کافور با شربت مذکور نیز فایده میکند ودیگر دو ساییده
بر بدن بمالند ومدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود وآنچه گرم بر بدن ریختن نافع بود وسبوس گندم وتخم خربزه
بر بدن بمالد وروغن گل وسرکه وگلاب مالیدن فایده بلیغ میکند واگر بلغمی باشد مفید بود ودر شب شدت کند علاج
آن گلقند عسلی وسکنجبین هر دو را ممزوج نموده همراه گلاب عرق عنب الثعلب خورد ودر حمام رفتن واز آرد جو وتخم کرفس
وسرکه مالیدن فایده میکند ونمک مسیده بر بدن بمالد واز شکر واجراین تبخیر کند وتنقیه بلغم نماید نمله شوربحمره
باشد که با حدت والتهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند ومامیثا وصندل واقاقیا وسوت آب کاسنی سبز وآب
حی العالم سبز طلا کنند واگر ماده شدید الحرارت باشد بطلا برد طلا کنند وطلا نمودن از گل ارمنی ورسوت
وکافور وسفیده تخم مرغ مفید بود داحس ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد ودرد شدید وضربان دارد
می باشد وبسا است که بسبب آن ناخن ساقط میشود وسبب آن انصباب دم غلیظ باشد علاج آن فصد باسلیق
کنند وربچانه واز مسهل بارد تنقیه کنند واز مازوی سبز وسرکه در ابتدا طلا کنند وهمچنین اسپغول با سرکه وجوت
سرد کرده باشند نافع بود وقتیکه درد شدید باشد زرد آلو والیون وسرکه طلا کنند واگر این تدبیر فایده نکند
روغن را بسیار گرم کنند وانگشت را در آن نهند واگر از این هم تحلیل نشود ادویه منضجه باشد تخم مرو وتخم کتان
ضماد کنند پس آنرا شگافته آنچه در وی باشد بیرون کنند وادویه مدمله را بکار برند نار فارسی یعنی آتشک
علاج آن جراحت مبلید سیاه نکوفته شاهتره وعناب وصندل سرخ نیکوفته ومانند آن شب در آب تر نمایند صباح آن
زلال را گرفته شهد سفید داخل کرده بخورد وبعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند وبعد از نضج تنقیه صفرا

و سودا نماید و مادر ابجین و شیر نیز بکار برند و آشامیدن شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق میدهند نیز
بسیار فایده میکند و چوب چینی و عشبه در اکثر مرض فایده بخشیده می‌نماید و چنین در وجع مفاصل این حب بی نظیر برای
آتشک مجرب است صفت آن اجواین خراسانی اجواین عرب اجواین ساده کچلا بهلاوه از هر یک چهار
ماشه سیماب ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل کنند بعد آن کچلا را کوفته و خلط نموده چهار گهری بکوبند بعد آن
بهلاوه را کلاه دور کرده و چهار گهری دیگر کهرل نماید و بار در وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزد و شانزده حب سازد
و یک حب صبح همراه حلوا که بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد تا هشت روز
بخورد و پرهیز از دال مونگ ترب و شیر و شیرینی نماید و اگر از خوردن این حب جوشش دهن باشد از پوست
کچنال و پوست کنار جنگلی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوشانیده مضمضه کند معجون عشبه تالیف والد شریف
بجهت آتشک و اخراج مواد سوداویه و بلغمیه و وجع مفاصل مجرب است صفت آن هلیله زرد چهار درم
هلیله کابلی پنجدرم هلیله سیاه پنجدرم بلیله پنجدرم آمله سه درم شاهتره پنجدرم برگ سنای مکی ده درم بسفایج فستقی
تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنجدرم عشبه مغربی پنج توله با عسل سه وزن ادویه معجون سازند
خوراک از هفت ماشه تا یک توله گاهی عوض عشبه چوبچینی پاو آثار درین ترکیب نموده شد برای مواد سودا
بسیار نافع آید معجون عشبه دیگر عشبه شش توله بسفایج سه توله بادیان صندل سرخ از هر یک دو ام عصاره
ریوند چینی سه ماشه برگ سنا مکی سه دام سقمونیا شش ماشه عسل دوازده دام نبات سفید سه پاو خوراک
پنج ماشه تا یک توله مطبوخ مجرب در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند خشکه خورند
صفت آن پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل پهلی ببول گیاه خورد با برگ و بیخ
و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه باند صاف نموده در شیشه نگاه دارند
هم صفت شربت الطریق خوردن عشبه در عشبه همه چیز مانند چوب چینی است مگر در عشبه خوردن نمک بعلیه
داشته اند بهترین آنست که باریک و هم رنگ باشد و چون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و
منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضر است و در بعض
امزجه و امراض بارده و بلغمیه و سوداویه فواید این زیاده از چوبچینی است مثل درد مفاصل و النقرس و درد اعضا
و برای بواسیر نوشته اند بغایت مفید است و در فالج و استرخا و لقوه و رعشه که چوبچینی مضر است این دوا هم نافع
میکند و در امزجه حاره سوداویه مضر است و هرگاه آب عشبه از برای شرب وفا نکند و عشبه قلیل باشد ثقل آنرا
جوشانیده بکار برند و در شربت آن نیز شرط است که سرد بنوشند سفوف عشبه که برای آتشک نافع است
صفت آن عشبه مغربی چهار توله پوست هلیله زرد سنا مکی صندل سرخ از هر یک یک توله کوفته بیخته هم وزن

هفت باشد بخورد عرق مدنی یعنی نارو و آن اکثر در ساق و در ساعد حادث گردد و آن بثره باشد که پیدا
شود و بشکافد و از آن مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و تنقیه
سودا نمایند و بار انجبین دهند و در اول ظهور آن یک درم صبر بخورد و در روز دوم یکدرم و در روز سیوم یک نیم درم و فوفل
را نیز بعضی طلا کنند هرگاه رشته ظهور نماید باید که بر پاره سرب که بوزن یکدرم باشد بپیچد و از قطع شدن رشته پرهیز
نماید و از آب گرم نطول کنند و روغن نرگس و عصفر بمالد و خاکستر نی سه درم مردارسنگ پنج درم با موم و روغن
سیاه بیرد و بمالد و پوست انداخته بادر قند سیاه حب بسته بخورد و صابون قرسی در روغن کنجد مرهم ساخته
ضماد کنند و نقش پر طاوس را اگر در حقه کشد و یا در قند آمیخته بخورد و از آن رشته کند و اگر بکسلد واجب بود که آن
موضع را بطول بشکافد و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرد بعد از آن پنبه کهنه در روغن زرد تر نموده در آن
موضع نهد تا آنچه باقیمانده است آنرا بخورد و بعد از آن مرهم مدمله بکار برند عملی که در این باب بی نظیر است
باید که عامل بر کاغذ بنویسد که بحضرت امیر المومنین این مرض را شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه و یا دستار
خود بدارد و برگرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشد و اندرون نقش نقش خورد مانند برگ تنبول
بنویسد و همین الفاظ را نجا از دید و باز نقش دیگر خورد متصل نقش اول خورد بکشد و همین الفاظ را نجا از دید و
و همچنین تمام نقش کلان را از نقشهای خورد پر نماید و هرگاه از عمل فراغت نماید کاغذ مذکوره را پاره پاره کند
و در چاه انداز و از حکم خداوند تعالی از همانوقت صحت شروع میشود و نهایت این عمل تا هفت روز است
جرب بثور صغار باشد که با آن حکه سوزش بود و حکه باشد جرب و لیکن در او بثور پیدا شود و اکثر آن در دست
و در میان انگشتان حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد آن بسبب خلط صفراوی محترقه و
سودا محترقه و یا اخلاط بلغم مالح یا دم حادی بود و سبب حکه بخارات تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیلة المقدار میباشد
که زیر جلد محتبس شود علاج آن مثل علاج آتشک کنند و رعایت هر خلط نمایند و این ضماد از برای جرب مجرب است
صفت آن کن کی آمله سار نیلاتهوتهه کیلا مردارسنگ از هر یک یکتوله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند یک حصه در
روغن زرد که سه چهار دام باشد آمیخته بر بدن مالیده و سه چهار گهری در آفتاب بنشیند بعد از آن حنا و آرد نخود
بر بدن مالیده غسل بجا آرد طلای جرب نیز نافع بود صفت آن مردارسنگ زرد حنا شحم حنظل اقلیمیا النقره
آره صدس زیبق باید که اول زیبق را با سرکه قتل کنند و ادویه را بروغن گل آمیخته ضماد کنند و جماع در این مرض
ضرر دارد و حمام انفع اشیا است برای جرب و خوردن صبر باده جرب را نجوبی دور و قلع میکند و حکه که بر آن بدن
حادث میشود بسبب بلغم مالح میباشد مالیدن روغن گل با سرکه سفید بود و مالیدن روغن کنجد با آب لیمو نیز نافع
بود و دیوان یکدام تنها اثر را کوفته در میان نیم رطل جعزات حل کرده و ظرف گلی آبخوره رسیده و دو سه روز بگذارند

زانند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب تیلے بود و اگر تیلا تو یعنی را نیز اندازند بسیار نافع بود و
شیخ بو علی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد و سی درم و نصف وزن آن سکنجبین چون بهم رسد یا سه روز
بر دماده جرب و حکه را قلع میکند سفوف از برای جرب و حکه و سوزاک و آتشک هر قسم که آبله باشد بسیار
مفید است خصوصا بعد از تنقیه و بارها تجربه نموده صفت آن هلیله زرد چهار ماشه هلیله کابلی سی ماشه بلیله
ده ماشه آمله ده ماشه شاهتره سه ماشه چوب گز یازده ماشه گلنج شش ماشه ریوند چینی پنجماشه برگ سنا مکی
ست ماشه بلیله سیاه ده ماشه کوفته بموزن ادویه شکر سفید بیخته سفوف سازند خوراک یکدام تا لیل یعنی
و نیز با سرکه و نمک با سرکه مالیدن سه بار اسا تعلگ گرداند و مالیدن روغن گل و چربی بط و چربی مرغ سفید بود
بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کنند بعد آن حب نخجیون خورد و اگر این چیز را فایده نکند با آهن قطع کنند و بادوای
مانند قلقدیون بمالند و هر گاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیدکا را استعمال کنند و نوشادر
زنگار را بآب صابون سرشته طلا کنند نیز نافع بود قوبا یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن
برگ و بذان روزه وارد در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ ادام تلخ و اشق و صمغ بطم
و هم مانند چربی بط و ماکیان و روغنها مانند روغن گل و بادام نافع بود و طلا نیکه در سعفه مذکور شود طلا
یکه پیش از طلا زلو چسپانند و یا از خیری حک کنند که خون فاسد از آن بیرون آید و تخم ترتیزک آمله و آلا ببرابر
تا باب طلا کنند طلا به بابت سید جعفر ملیحان صبا صفت آن سهاگه تیلیه کنند و شکر سفید برابر کوفته
تا بآب طلا کنند طلا دیگر بازو سهاگه بریان کنند و چاچه کهته یا ترپا هر یک تولهٔ مرچ سیاه شش ماشه
بان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حبها بندند و بوقت حاجت طلا کنند تقاطات آبله‌ها باشند که اندرون
خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد کنند و شیره عناب لعاب بهیدانه در عرق
شاهتره عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورد و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و خوردن
عدس با سرکه مفید بود و آبله‌ها را از سوزن منفجر کنند و آبها را بیفشارند بعد از آن مرهم سفید آبند و علاج
ات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود جهاجهن اگر سرخ باشد
در عضوی بهم رسد و جلد تو بر تو مثل تو تا بستقشر شود و صابون عراقی را بگلاب سائیده طلا کنند امراض جلد
م و ایم مرض را داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب آن انتشار سودا و غیر طبعی در تمام بدن بود و
پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را متغیر گرداند و باشد که متقرح گردد و چون مستحکم شود اعضا از هم فرو ریزد و علا
بود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک شدن و ریختن مو و بحته الصوت و ظهور بند در اعضا بود و علاج
فصد باسلیق و صافن و اسیلم باید کرد و خون وافر گیرند و چهار ماشه بلیله سیاه نکوفته و مانند آن کرد و آتشک گذشت

چند روز دهند بعد از آن تنقیح ماده نموده از مسهل سودا دو بار ایجبن تنقیه کنند و خوردن شیر بز جوان سرخ رنگ
نیز نافع بود و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و از جمیع محللات حرارت غریزی محترز باشند و روغن کدو و تخم
دختر در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کدو بعد از حمام سفید
و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یکمرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن آن جدا شود علامت
صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود و باید که یکو حب از طرف سر
همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فایده میکند
و این حب از مجربات است صفت آن زیبق درم سنبل الفار درم کندر شش درم راوند چینی شش درم صمغ عربی
دو درم زیبق را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته در مراره گوسفند حب بقدار نخود بندند و یک حب
صباح و یک شام استعمال کنند و خوردن چوب چینی نیز فایده میکند و کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول
فصد و تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شربا و عسلا بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت
کم خوردن نمک نماید و برای مزاج گرم خریف و برای مزاج بارد ربیع مناسب است و در اثنای خوردن چوب چینی
آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه مرطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و
حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم و مانند از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز و اگر
دیگر عوارض مانند حبس و جز آن رو دهد ادویه مناسبه این مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال نمایند
و بفرحت و بهجت مشغول دارند و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت
خود نمایند و از حمام تا چهل روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و طریق
خوردن چوب چینی که استاد مرحوم مغفور استعمال میفرمودند اینست بگیرند چوب چینی که زردی و کم گره و عرقی
باشد یکمثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعی دار و یا گلی اندازند و در عرقهای مناسب و گلاب
و عرق کیوره که وزن آنها ده آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند
پس آهسته آهسته دهن ظرف را وا کنند چند ایام صبح و چند ایام وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بنوشند
و باقی بجای آب صرف نمایند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلویات
مناسبه و نقل بادام و پسته و گوشت مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک و مناسب بود و
از بیار بقدری که اصلاح گوشت کند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده و در دیگ تا نهم
درده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته وا کنند
و این را بطریق جوارش ضروریه بشیر شستن و طعام خوردن و استنجا نمودن نمایند و قدری از این گرفته با مرغ

جامه و کلاه و پارچه را رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی پارچه در دهن دارند و ملاقی را کرد در آن
اراده خوردن چوب چینی می نمایند باید که از همه بنا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر روز با افزوده
باینطریق روز چهارم یکمثقال و یکماشه و هر روز پنجم یکمثقال و دو ماشه و دیگر سوای ماشه روز چهارم افزاید
روز ششم یکمثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و روز هفتم چهار ماشه سوای شش ماشه سابق
علی هذا القیاس و آنچه از چوب چینی اول زردرنگ و سیاه شده باشد از چوب چینی دوم که از برای استعمال جایز میشود
دا افزوده شود و سرپوش دیگ را و اطراف آن بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و بر آتش نرم بجوشانند
و نلی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم نمودن این که آب بمقدار مطلوب رسیده است این است که هر قدر که آب را
طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بینداختند و سرپوش بر دیگ گذاشته در سرپوش سوراخ نمایند و چوب
باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هرجا که تری باشد نشان سازند پس در اثنای طبخ امتحان
کرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند باید که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز
سر دیگ را بطوری واکنند که تا بخار خفیف بیرون دیگر اعضا رسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار
چوب چینی بگذارند و بعد سه روز یا پنج روز یا هر هفته تعریق نموده باشد و بهتر آنست که روز بحران تعریق نمایند و
طریق تعریق آنست که مریض را بر کرسی بید باف و یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف
بر خود گیرد بطوریکه راه نفس کشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده بتدریج بخار برسانند پس دیگ بر آورده
پیاله از همین آب بچشانند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشد و بعد از فراغ از خوردن چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند اگر چوب چینی نو نباشد از چوب چینی که چهل روز در استعمال آمده
است سیاه و پوسیده دور کرده بکار باید برد و اوستادان چوب چینی قدیم را و آثار چوب چینی تازه انداخته آثار مرض
میباشد نیم پاو یا گلاب و عرق کیوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی میدادند و جرم چوب چینی در ساده دوم
واحشا نهایت مضر است و باید که سفوف و معاجین با ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال
نموده باشند و مقدار خوراک سنج حبی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج
اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ تا بیک نیم مثقال رسانند و در مزاج
قوی از یکمثقال تا بدو مثقال و معجون چوب چینی تالیف والاشراف که در بحث آتشک گذشت اینجا نیز مفید بود
و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که در آن چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و چوب چینی
مقوی است حرارت غریزی را اعضای عصبیه و باه و اعضای تناسل را معده مفتح سده و محلل مواد غلیظ
و مدر بول و عرق است و ملین سلالات مانع قروح فرسنه و آتشک و اکله دادرا و بثور و جمیع علل سوداویه

دیواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و اکثر امراض بلغمیه و از برای شکستن بدن و قطع عادت افیون بی نظیر است
برص داغ سفید باشد که بر بدن حادث شود و اگر سوزن در داغ فرو برند بجای خون رطوبت سفید بیرون آید
و اگر موضع از مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود علاج بعد از تنقیه تنقیه از مسهل جار کنند بعد از آن این حب [illegible]
حب ایاریج بخورند صفت آن اهلیله زرد و اهلیله سیاه صبر زرد [illegible] مثقال شحم حنظل از هر یک پنج جزو
خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد و علک رومی از هر یک جزو مقل یک پنج را در آب گندنا حل کنند
و در طاوس روئین در آفتاب بگذارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند حب مقدار فلفل کنند بعد از تنقیه [illegible]
استعمال نمایند خوراک یک مثقال و این حب از برای تبهای بلغمی و دردهای بلغمیه و بهق سیاه و سفید نیز مفید بود
و بعد از تنقیه خوردن سماق تبین حاره و مشرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن اشیای که بسیار
گرم غذا به خون باشند مثل خردل سرخ و مویزج و کندس و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا
و شونیز و خربق و همچنین اشیای مفرحه مثل عسل بلادر و بیخال کبوتر و فرفیون نافع بود و چون باد انجان را
در آب بجوشانند و آن آب را در روغن زیت بسوزانند بالخاصیت مفید بود و برصی که بسبب حجامت پیدا شده
شیطرج و فوه الصبغ و خبث الحدید با آب بطعم یعنی تمک مفید بود علاج بهق ابیض یعنی [illegible] سبک از
علاج برص بود گلنار و بابچی برابر گرفته کوفته صاف نموده در آب آمیخته بمالند برای بهق ابیض فایده میکند بهق
اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند سبوس از آن جدا شود و چون
بافراط باشد برص اسود حادث گردد و علامت آن فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه
جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن خربق سیاه با سرکه و زرنیخ و زاج و کبریت با آب ترب
نافع بود کلف که آنرا چهائین گویند و آن نشانی بود که بر روی افتد مایل باشد بسیاهی و نمش یعنی قطعهای
مستدیر که بهندی لهسن گویند برش که آنرا کنجدک گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه اینها مثل علاج جذام باشد
و از ادویه که مالیدن محلل باشد مانند بورق و فلفل و تخم خربزه و عدس و تخم ترب و دارچینی و قسط و بادام
تلخ و خاک زریخ طلا نمایند و باید که در ابتدا ادویه قابضه مانند آب آس و گلاب و آرد عدس با آن ادویه
بیامیزند و خال را باید که اول سوزن بر نهند تا خون از آن بر آید پس از آن نشتر کرده بعد از آن ادویه
مذکوره طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب مردن خون زیر جلد حادث شود از برگ کرنب و ترب [illegible]
و اشق ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث میشود از سبوس خشک گرم و نان گندم گرم زایل میگردد و اثر که
که بر بدن بعد از قرحه و آبله باشد مردارسنگ را سفید کرده و بروغن آمیخته ضماد نمایند و یا مردارسنگ و سفیده
با سرکه و زیره گاو طلا کنند و اگر اثر قرح مانند و شد باقی مانده چربی بط [illegible] سفید بود و [illegible]

طریق سفید کردن مو از مرداسنگ و زرنیخ هر دو برابر گرفته بر بالای آن آب نمایند و در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند
تا سفید گردد و کثرت عرق اگر با وجود کثرت عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند
و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری بروغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سرخ و مرداسنگ و روغن
گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن فصد کنند و شیره عناب
و لعاب بهدانه و شربت نیلوفر بخورند و قوابضات مذکوره بر بدن بمالند و آب لیمو بر بدن مالیدن فایده میکند
و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بارد تنقیه کنند **شقوق اطراف** علاج آنچه که در فصل چهارم مذکور است همه
اینجا فایده میکند و اگر سبب خلط ردی باشد اول تنقیه کنند بعد از آن ترطیب بدن بخوردن شیرها و روغنها و اغذیه
مرطبات و غیر مرطبات باید نمود و چون پنبه بر گرده مازو و کتیرا باریک ساخته در موم آمیخته و در تر قیدگی باشد
کنند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فایده میکند تشقق که در
شدقین یعنی کنج دهن حادث میشود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند
و سرکه را در آب انار ترش و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد بشره و علاج تقشر جلد بعلاج شقوق
اطراف کنند و تشقق که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج از قوابضات مانند حنا نمودند گلنار و پوست
جوز السرو و بلوط و با سرکه بجوشانند ضماد کنند و زردیکه زیر قدم خصوصا در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر جنبه
منتفخ شود و ریم خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع کنند خواه از آله و خواه از ادویه اکاله پس هرگاه عفن زده
پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بربندند و یا خاکستر بلوط را با تخم مخلوط نموده نهند و اگر منفجر نشود باید که
ملینات مانند حلبه و پنبه بر آن نهند سحوج جلد یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت و یا
سواری اسپ عریان یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقه
را بگلاب تر کرده بر آن نهند بعد از آن مرداسنگ گل ارمنی سائیده بگلاب و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا
روغن گل بمالند و مازو و عدس هر دو را سائیده بر آن بپاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و اگر جرم کهنه که
زیر موزه میباشد آنرا بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند سحج را که بسبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین
مالیدن کدوی سوخته نیز مجربست و لعابات را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور را آمیخته طلا کنند
برای سحجی که بسبب رسیدن ریسمان حادث شود مفید بود و اگر بسبب عرق حاد پوست خاصره و اطراف بیضتین
و مانند آن خراشیده شود باید که کسیلا و حنا و خاکستر برگ حنا در روغن حنا آمیخته ضماد نمایند یا کندر نیم سفیده ارزیز
و مرداسنگ را در روغن آمیخته طلا سازند نافع بود امراضیکه تعلق بموی دارد حزاز یعنی سبوسه این شبیه بسبوس در
سر حادث شود اگر از بلغم بود سر را از آب چقندر آرد نخود خطمی سبوس گندم با سرکه بشویند و روغن کدو در

بمالند و اگر بسیار بود اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد از آن لوبیا مالیده بر سر ضماد کنند و اما داء الثعلب و داء الحیه
داء الثعلب آن باشد که موی بریزد و اگر پوست سر از آن جدا شود آن را داء الحیه گویند و اگر موی سر و ریش و ابرو
باشد اگر سبب احتراق بلغم بود سفیدی موضع و نرمی بدن خواهد بود علاج آن بعد از نضج استفراغ بلغم نموده
و مسهل حب ایارج کنند بعد از آن موضع را بپارچه خشن یا پیاز عنصل مالند و خردل و سیر سائیده ضماد
کنند و اگر علت قوی باشد [illegible] آن موضع را نشتر کنند و اگر سبب صفراوی تیز باشد زردی رنگ و خشکی آن
موضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه را در سرکه گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل
بمالند بعد از آن کبریت بسرکه تیز آمیخته نمایند و اگر از سودای محترق باشد اسهال سودا نمایند و [illegible] خورند
و موضع را [illegible] بمالند پس چربی خرس و چربی شیر بر سر مالیدن نافع بود و کندر یک جزو فرفیون و خردل
[illegible] طلا کنند و اگر سبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و تمام علامات غلبه خون خواهد بود
علاج آن فصد و تنقیه و مسهل [illegible] کنند و آن موضع را اول بپارچه خشن بمالند بعد از آن پیاز عنصل و شیر فرفیون
[illegible] طلا کنند تشقق شعر اگر سبب قلت غذا باشد چنانچه بناقهین عارض میشود باید که غذا جید خورند و
[illegible] در حمام نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر سبب [illegible] مسام باشد باید که بلیله کابلی و مازو
و اقاقیا [illegible] آن از [illegible] و [illegible] و نطول نمایند و اوبان تا [illegible] بمالند و روغن [illegible]
نیز فایده میکند و اگر سبب یبوست باشد ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند
و اگر سبب رطوبت غلیظه باشد که ماده شعر را آمدن نمی دهد باید که کثرت حمام کنند و [illegible] و
بسوزانند و بانوره و زرنیخ [illegible] نمایند [illegible] کسی که موی سر زایل گردد و اگر در پیری باشد علاج پذیر
نبود و اسباب و علاج آن انتشار شعر باشد شیب سفید شدن موی است سبب حرارت غریزی و کثرت
بلغم بود اگر پیش از چهل سال سفید بود تنقیه بلغم [illegible] و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار
خضاب کنند صفت خضاب که [illegible] از [illegible] چهار حصه سنگ [illegible] دو حصه [illegible]
[illegible] نیم حصه [illegible] کنند تا سوخته سیاه گردد و همه را باریک سائیده در ظرف آهنین
[illegible] آهنین خوب [illegible] کنند اول موی را به آب [illegible] بشویند بعد از آن خضاب کنند و بعد از دو گهری
[illegible] بشویند دیگر [illegible] سیر [illegible] چندان بمالند که [illegible] شود تا [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] طریق برآوردن [illegible] شوره [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بر آتش ملایم بچکانند و باید که [illegible] ثابت کنند و هرگاه [illegible]
[illegible] نمایند خضاب [illegible] حنا و [illegible] و آمله [illegible] باشد [illegible]

و بیگیرند و کبریتی در آفتاب گذارند بعد از آن بمالند و بدانند که ادویه مقویه دماغ در خضاب باشند مثل قرنفل و سک
و لادن داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و سست نشود و آنچه تعلق بر منبت دارد
حفظ الشعر روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن بی نظیر است صفت آن
پوست بیخ شان طباشیر گرد سماق زرد ورد و گلنار و مصطکی هر یک یک جزو لادن پوست انار قرنفل پوست بلیله زرد
دو جزو پوست بلیله آمله زردی سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه کوفته یک شبانه روز
در آب گذارند و بآتش ملایم بپزند تا قوت دوا در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف کنند چون یک جزو از دو جزو
مانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و برهم میزده
شوند و در اجزای جرم بسته میشود اول بیرون آید و سرد کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خشک نموده
بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نسوزد و چون ابلک تب
تا رسیده در زیر مغز برابر سائیده طلا سازد و موی را حلق کنند اثبات شعر جمیع ادویه مذکوره در دواء الثعلب
اثبات شعر میکند و روغن بیضه نیز موی بر دیاند صفت آن بنفشه در آب جوشانیده زردی از آن گرفته
در آوند آهنی پاس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بفشارند و اگر براده عاج و پیخال مگس را بروغن زرده
مرغ سوده هر جا که طلا کنند موی را بر دیاند چون موی را اول تنقیه نمایند و یا نوره حلق کنند بعد آن ادویه مخدره
مانند بیخ و افیون و ستوگران ضماد کنند موی را از روئیدن منع میکند و همچنین مسودات سیام مانند سفیده دشتی یا
خون غوک یا پشت و یا بیضه مورچه و یا خون درخ کلان ضماد کنند مانع بر آمدن موی است و اگر خواهند که موی چند
مردار سنگ ده درم مازو آمله ورق سنبل گز مانع حلبه از هر یکی پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و مالیدن روغن بنفشه
و روغن بادام شیرین و لعاب خطمی و بزرکتان موی را از تشقق منع میکند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد
و اسهال سودا کنند **قمل** یعنی سپش و صیبان یعنی بیضه سپش هرگاه بسیار شوند بعد از تنقیه از مسهل حار
تنقیه کنند و از آب و نمک غسل کنند و برگ قلی و میویزج و قسط و بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت
باشد گاه گاه زیبق در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و آنچه در کتب گرم گفته غذا اینجا نیز مفید بود و پوشیدن
حریر بالخاصیت نافع بود و اگر موی بسبب دسومت غذا بوی پیدا کند تنقیه معده و دماغ از مسهل گرم
و حب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورد و ترشاد و سبوس و تخم خربزه و بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را
از آن بشویند و بعد از چند روز با آس و بلوط و جوز السرو و روغن زیت و سرکه آمیخته در سر اندازند **بیماریهای**
ناخن اگر ناخن مانند ابرک سپید و براق گردد علاج آن بعد از تنقیه تنقیه سودا کنند و ماء الجبن خورند و
روغن بادام شیرین با چربی بز بمالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و اگر بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود

تزاير ص اظفار گويند علاج آن تبدار نضج تنقيه رطوبت بلغم بود از مسهل حار و بعد از آن صمغ بسته و ماکسیر [illegible]
[illegible] صمغ بدوق با سرکه مفيد بود و ذروری [illegible] مفيد است جذام اظفار و آن [illegible]
ناخن باشد علاج آن باديان و صمغ ساق کاو و قیروطی در مرهم و انیسون و تخم [illegible] ناخنها آن باهم
و در روره نیز مفید بود و چون ملایم شود بکار دیگر باشند تا بشکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سود نکند
کنند النفع خواهد بود و تشقق ناخن را نیز همین علاج است قلع الاظفار اگر بسبب زیادت رطوبت [illegible]
علاج آن مانند علاج فالج بود و اگر بسبب [illegible] خون باشد چنانچه درد [illegible] میشود [illegible]
علاج آن بعلاج [illegible] کنند و اگر خون زیر ناخن بند شود [illegible] گرد و درد [illegible] ناخنها [illegible]
[illegible] کنند و با آرد باقلا و سرطان نهری [illegible] ضماد [illegible] سرکه [illegible] ناخن [illegible]
نافع بود و اگر ناخن گرفته گردد و برگ [illegible] برگ انار [illegible] گندم با روغن گل ضماد کنند و اگر [illegible]
و بر ناخن [illegible] کنند بسیار نافع بود [illegible] اصابع یعنی [illegible] شدن [illegible]
انگشتان باید که از آب دریا بشویند و بپوست گندم و [illegible] بشویند [illegible]
انگشتها [illegible] بشویند و [illegible] در شراب [illegible] ضماد کنند [illegible] حرق [illegible]
از نضج [illegible] کنند تسکین [illegible] با [illegible] کنند و اگر [illegible]
[illegible] بشویند و [illegible] برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و مرداسنگ [illegible] مرداسنگ
برگ [illegible] کافور [illegible] و از جماع [illegible] انگور [illegible]
[illegible] احتراز کنند و اگر ازین موضع [illegible] شود اول با سرکه [illegible] بشویند و بعد از آن دوای [illegible]
عضوی که از آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد و سفیده تخم مرغ [illegible] حادث [illegible]
و سفیده [illegible] مرداسنگ [illegible] آب سرکه [illegible] کنند و اگر بسیار بسوزد [illegible] فصد کنند و [illegible]
سوزن [illegible] مرهم سفیداب [illegible] استعمال [illegible] بشویند و خشک کند
دو درم از [illegible] یکدام موم و پانزده درم روغن گل مرهم سازد و بکار برد مرهم رال نیز نافع است صفت
آن کافور [illegible] رال [illegible] مثقال گرفته [illegible] روغن [illegible] تازه مساوی باشد [illegible]
آهنین [illegible] اول رال [illegible] دست [illegible] کافور [illegible] و دیگر [illegible]
از آتش [illegible] و بکار برد [illegible] گوشت [illegible] کند
[illegible] نیز نافع است و چون رال [illegible] روغن [illegible] دست [illegible] و از آب سرد [illegible] بشویند
نیز نافع بود و خاکستر [illegible] تخم مرغ [illegible] بر عضوی که از آب گرم سوخته باشد ضماد کردن بسیار

بسیار فایده میکند و عضوی که از اثر صاعقه و گرمی آفتاب بجنبد علاج آن همین است و مرهم خل نیز نافع بود اگر
جلد از عسل یا در محرق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس از آن مرهم خل نهند صفت مرهم خل
که از برای اندمال جراحت و قروح عفنه نافع بود مردار سنگ ده درم صلایه کرده باده درم موم سفید و بیست درم
روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند جراحات جراحت تفرق اتصال باشد که در
گوشت حادث شود باید که آنرا بمحافظت بدارند تا چیزی در آن نیفتد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل
شود اگر متصل نشود باید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آنرا بخراشند
تا خون از آن جاری شود بعد از آن ببندند و اگر جراحت غایر باشد باید که کندر و صبر و انزروت و زراوند
دم الاخوین سائیده بپاشند و اگر در آن چرک باشد این ادویه بعسل سرشته استعمال کنند و پنبه کهنه در آن
کنند و این مرهم از برای اندمال بی نظیر است صفت آن بگیرند زبان سگ رسانیده خشک کرده بسوزانند
و در اندکی روغن کنجد در کفچه آهنین داغ کنند بعد از آن برگ نیم را خوب سائیده قرص بندند و در روغن کنجد
در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ را در این روغن کنجد اندازند و بچوب نیم یا
دسته آهنین خوب تر حلول کنند و در شیشه نگاه دارند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عروق و دیگر عظم و الم
فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند پس اگر
ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب گرم نگاه دارند و دو سه روز
آن عضو را در روغن زیت نیم گرم عرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد از آن روغن گل و روغن آس با کرم
فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن و نیم
کنند و علاج قطع عروق آنست که خرقه بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند تا خون بند شود و گرد جراحت
بمبردات تویطا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند و بسته دارند تا هفت روز و زیاده بر آن
وا نکنند و علاج کسر عظم آنست که عدس و ماش و گل ارمنی و اقاقیا همه را سائیده در آب مورد ضماد نمایند و اگر الم شدید
باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز
و خطمی بروغن گاو و روغن بنفشه ضماد نمایند و یا بآلت دور کنند و اگر نزف الدم باشد صبر و کندر و دم الاخوین
اقاقیا کوبیده بپاشند قروح جراحت که متعفن شود آنرا قرحه گویند و چیزی که از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید
گویند و اگر غلیظ باشد ریم و اگر آن چیز اندک باشد علاج آن از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند
پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر بسیار باشد از ادویه حاده مقرحه بپرهیزند باید که گوشت جلد آ
رند اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند لشوک و پیکان و مانند آن از خار و پیکان

و مانند آن در عضوی خلد باید که از زنبور بیرون کنند و مرد کند رسائیده در آن کنند و اگر خار و آبگینه در عضو
رود و ازالت بیرون نتواند کرد باید که اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و زفت و علک البطم و بیخ زراوند و عسل آمیخته طلا کنند
و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن و باشق کردن احتیاج می افتد بسوی دوا منبع دود
خنده مانند شراب و افیون ناصور قرحه کهنه باشد که اندمال نپذیرد و همیشه رطوبت از آن بر می آید علاج آن
پنبه کهنه بشراب تر نمایند و لعشیات عربیا میزند و در آن پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا با آب
دریا و آب صابون و زرنیخ و نوشادر بشویند و علاج غب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند
انزاحت حل کنند و اگر مفید نشود شگافند و گوشت فاسد را زائل کنند و با آهن یا با دویه کاله داغ کنند و یا مرهم
مدمل نهند سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد
اگر تفرق اتصال و نزف دم و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از شل و مانند
گل ارمنی اقاقیا و ورق سبز و صبر و آس مقشر کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند و اگر بسبب درد ورم گرم و تپ پیدا
شود بعد از فصد تحلیل ورم مومیائی با آب گرم بخورند و ریوند چینی و قوه الشمع و طین مختوم و لک مقشر همراه آب
تخم خرفه بخورند و گاوزبان با شربت سیب و قند و آب و عرق گاوزبان نافع بود و برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی
ماميثا صندل و فوفل کوفته بیخته در روغن سرشته ضماد کنند و آش آرد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا
سازند و از گوشت و شراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوزه مرغ باس مناسب بود
و اگر ضربه و سقطه بر سر رسد بعد از فصد و تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر بمالند و ورق آس و
گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و بان کشک و عود طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم حادث
شود علاج نفث الدم کنند و روغن دلوا از تالیف حکیم بوعلی برای ضربه و سقطه و ازمال جراحات بی نظیر
است صفت آن زردچوبه و چوب لوا و اصل السوس و اریلا از هر یک هفت مثقال و نیم بادنجت و نیم مثقال
دوده سقف کسی که نخود بریان میکند بخته با آب چوب کهرل کنند پس در دیگ با شه سد و ده مثقال آب بر
آتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را بیرون آرند و دیگ بان دستم بر آتش باشد و ثفل برآورده را در پارچه
کرده در میان دیگ بفشارند بعد آن روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با آتش ملایم تیز از آتش اول بجوشانند
که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای ضربه اگر پانزده مثقال موجود و پنج مثقال
قیر اضافه کنند بهتر بود و اگر کسی را تازیانه زده باشند باید که اعضای او را دلک کنند و خرقه کتان بگلاب و
آب سرد تر کرده بنهند و مرهم سفیدآب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند و تنگه باز کرده باشد گرم گرم بر موضع
ضربه بنهند کسر تفرق الاتصال بود که باستخوان حادث شود و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا نشده باشد

جدا شده باشد. علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از اعصابه کسر را تا بالای او بندند
و از اعصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن حنا ربندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ
بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیائی با جلاب بدهند و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن
درد شدید و خارش پیدا شود بکشایند و آب گرم بر آن ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را بگلاب و سرکه و روغن گل
تر کرده بر بندند و عدس مقشر و گل ارمنی و اقاقیا در آب آس ضماد کنند و غذای از جنس هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند
و اگر با کسر ورم هم باشد صندل با کشنیز سبز و آب کاسنی سبز طلا زده طلا کنند و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین ذرور
کنند سائیده بر آن بپاشند و تعقد و صلابت که بعد جبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعه سرب بر آن
نهند و از رفاده محکم ببندند و اگر کهنه باشد پس باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و دیگر مرطبات ملایم کنند خلع آنست
که مفصل از جای خود بیرون آید باید که مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازالت ورم کنند
وثی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و وهن عبارتست از وهنیکه در استخوان و گوشت و ما حول
که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود برود و علاج هم آنست که عضو را برفق بمالند و صبر و مورد
و نطلی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد دیگر در ضرب گذشت طلا کنند طریق
هفتم در بیان امراضیکه بزنان مخصوص اند و اورام پستان از امتلاء ربعه و ریح و مائیت پیدا شود لیکن در اکثر
ورم دموی بود علاج آن در اورام گفته شد و چون بعد از فصد و زلال اسبغول و سکنجبین و آب تمر هندی پرهیز دهند از [illegible]
ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیدا میشود و آن از سرخی و درد و تحجر
و انتفاخ پستان معلوم میشود پس باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و آرد باقلا و سعات با کشنیز
سبز و آب خرفه سبز و زرده تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتهاء و سکون درد محللات ضماد سازد و اگر ماده جمع گردد به
منضجات استعمال کنند و تخم ریحان و شیر گاو پخته ببندند نضج بادمی نماید و تخم کتان بابونه اکلیل الملک را در آب
بجوشانند و صاف کنند و با موم و روغن گل قیروطی ساخته ضماد کنند و بعد از نضج منفجر سازند و چون عضو از مده پاک شود
مرهم بدله نهند و گاهی بسبب بستن شیر تمدد حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید که بابونه بنفشه گل خطمی حلبه در روغن
زرد و آب بجوشانند و نطول کنند و حرام مغز و شراب بسر در ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر بسبب کوفتگی پستان
حادث شود ماش و دواد و سویق کوفته در آب سرشته ضماد کنند و چون طین قیمولیا عفص سفیده ارزیز با البنج با سرکه
ضماد کنند و یا افیون زنان با سرکه ضماد کنند از بزرگ شدن پستان را باز دارد و همچنین کند و دوغ سوخته آرد جو کوفته
بیخته با سرکه سرشته در سه ماه سه بار طلا کنند طلای که پستان را محکم سازد برگ دبار دل و پوست بار [illegible] ده [illegible] در
در آب تر نموده روز دیگر چند جوش داده صافی نموده چهارم حصه آن روغن گل اضافه نموده بجوشانند تا آب فانی گردد

و روغن بادام قدری بر پستان بمالید و باشد ضماد از برای زنی که پستان آن زن بغایت خورد بوده باشد نافع
آید صفت آن پیه گاو میش پیه [illegible] را بگذارند و مخلوط ساخته هر روز قدری با شیر گرم بمالند و ورم رحم
اگر با تپ و حرارت باشد فصد باسلیق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و تنقیح و مسهل بخورانند بر سام گذشت باید کرد
مزوجو و عنب الثعلب گل ارمنی رسوت صندلین جدوار در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده طلی نمایند شستر
بر دارد برای تحلیل ورم رحم مفید بوده هم چنین که بارها در ورم رحم صلابت آن تجربت در آمده موم روغن گل
مغز ساق گاو چربی گرده بز از هر یک یک توله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هر یک یک ماشه [illegible] مرتب
سازند و با شیر عنب الثعلب استعمال نمایند ضمادی که از مجربات است غیر میش شیر شتر روغن بید انجیر از هر
یک آثار [illegible] مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد و بعد آن زنجبیل یک توله ناخواه یک توله کوفته بیخته با آن ممزوج
نمایند و زیر ناف ضماد کنند و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کنند که جمع گردد علامت آن شدت عوارض بودی باشد
که از لعاب حلبه و تخم کتان حقنه کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد و منفجر گردد و بعد آن از ماء العسل تنقیه کنند
و مدرات خفیفه دهند تا رحم از مده پاک شود و آلوده مرهم مدمله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده
گردد باید دانست که شقاق رحم است پس علاج آن آن چربی مرغ و چربی بط و مغز ساق گاو و روغن بنفشه
و موم مرهم ساخته استعمال کنند مرهم اسفیداج کافوری نیز نافع است و جوارش کمونی و دیگر جوارشات حاره [illegible]
[illegible] را مفید بود و علاج کثرت طمث [illegible] علاج بواسیر خونی بود و یک تا تنگ کند [illegible] سار یا شیر گاو نرم سوده [illegible]
تا یک [illegible] بخورد و حیض مفرط را باز دارد و حنطیا را سائیده هموزن آن حنا بیامیزد و در آب سرشته بر کف دست
پا ضماد کند و یک ساعت در آفتاب بنشیند نیز احتباس طمث کند و محاجم را با زیر پستان نهادن پستان را از
جری بستن در انیا بسیار مفید است و املا مقشر یک توله بادیان یک توله شب در آب تر نمایند صباح مالیده صاف نموده
شکر سفید یک توله اضافه کرده بخورند در احتباس طمث مجرب است و آزموده و اگر بازوی سبز تخم حماض از هر یک دو درم
جوز السرو و خبث الحدید مبرا از هر یک یک درم کوفته بیخته خفیف لوط گلنار را در آب جوشانیده صاف نموده بار حیرا
آن تر کرده ادویه را کوفته بیخته پاشیده بخورد بگیرد رطوبت رفتن از فروج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت [illegible]
بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند پس از آن فرزجه و حقنه را استعمال نماید
و عاجیان دریافت می کنند که شبیه نوبردار و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط
غالب است و اگر سیلان منی باشد علاج آن منفصلا در [illegible] گفته شد و فرق در رطوبت منی آنست که منی
سفید [illegible] رنگ [illegible] قوام و عدم عفونت بود و چون پوست الماس [illegible] خاطر [illegible] و شان قند سیاه کهنه
در آب جوشانیده صاف نموده بهند برای احتباس النفاس فایده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی [illegible]

وگاهی احتیاج بفصد و حجامت بر دو ساق میشود و این است علاج احتباس طمث و اگر بعلت خون طمث محتبس شود
علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه جیده الکیموس خورند
و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل
بار تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بهتر از مسهل بود و در آب مقتم بنشانند یعنی تنها مانند آن در آب
آن آفتابه بجوشانند و مریضه را در آن بنشانند و کنند انزروت و دم الاخوین و جوز السرو و مانند در آب بارتنگ
سرشته لته بدان آلوده بردارد و اگر قرحه در قعر رحم باشد ازین ادویه حقنه کنند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر
از قرحه بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه یا از اسفکو یا از مسهل حقنه کنند و مرهم باسلیقون یا
روغن گل استعمال نماید صفت مرهم باسلیقون زفت راتینج هر یک بیست مثقال شمع چهار درم با روغن
زیت مرهم ساخته بردارند و اینجا اگر ماده حاده باشد حقنه کردن از آش جو مناسب بود و از اشیای بارده قابض
مانند حب الاس و گلنار و گزمازج سائیده با روغن گل فرزجه یا حقنه کنند و اگر با قرحه درد شدید باشد افیون
زعفران با شیر دختر استعمال نماید حکه رحم و او آنست که هر چند با زن مجامعت کرده شود دیر نگردد و علاج
بعد از فصد و تنقیه سودا اطلیه بارده و روغنهای سرد مالد و برگ نعناع و پوست انار عادس مقشر سائیده
در بوره ارمنی آمیخته بردارد مفید بود بواسیر رحم چون فم رحم برکشایند چیزی بلند مانند سمهای مقعد معلوم
شود و از پس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می برآید علاج مانند بواسیر رحم
و مقعد بود و اقلیمیای فضه عروق و مردار سنگ برابر موم و روغن بزرکتان مرهم سازند و ضماد کنند و مالیدن
روغن نرگس و روغن سوسن نیز فایده میکند کثرت استقاط آنست که زن آبستن شود لیکن نگاه نتواند داشت
اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غصه بود باید که از آن احتراز کند و آنچه بدنی بود و اگر بسبب رطوبت رحم
باشد علاج آن مداومت قی کنند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج نماید و دواء المسک حار و معاجین
گرم بخورد و از روغنهای حار حقنه کنند و اگر بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس طمث غذا جنین تنگ شده
و ساقط میگردد علاج آن در احتباس گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که
جنین بآن غذا کند علاج آن تسمین از غذا حامله نماید هریسه و روغن و شکر و شوربای چوچه مرغ فربه خورند و اگر بسبب باد
غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش کمونی و مانند آن خورند فرزجه و ضماد و
قطن از روغن سوسن و زنبق چرب کنند و حقنه نماید و شکر و نارجیل تناول کنند بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند
و اگر اسقاط شود حیله باید کرد باش بیجد و فلوس مس هفت عدد و پوست خروٹ دو توله و دو کہا دو توله
پوست املتاس یک توله برده آنرا در آب بجوشانند هر گاه سیوم حصه بسوزد آب آنرا بجای غذا و آب نوشانیده باشند

و روز چهارم کلبتی در آب جوشانیده آب آن نه بدهد و دال کرا که باقیمانده است وقت شام بدهد و روز پنجم نان نخود
ابقا یکدو دام نخودین بدهد و بجای آب عرق بادیان و عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهد بعد از چند روز
نان گندم با دال مونگ خورده و بر قوت لب … اندک اندک روغن زرد شروع نماید و … هر روز بیشتر از همه چیزها
و از اشیای بارده و حرکات عنیفه نیز پرهیز واجب تا اختناق رحم بمصروع مانند آمادرین کف بنی آید و …
این چون بهوش آید آنچه که برو وارد شود بیان کند بخلاف مصروع علاج آن در وقت حدوث آن علاج غشی
کند و بعد از افاقت چیزها خوشبو از دور داده چیزهای بو بشل جند بیدستر و سیر و پیاز بویانند و عنبر و مشک
و عطر را بروغن چنبیلی حل نمیز و در فرج و رحم را بمالد و بعد از فنضج تنقیه مسهل کرده ایارج کند و از بقول و فواکه
و اطعمه بارده احتراز نماید و اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیری که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و …
و رحم را بروغن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن باکره باشد بهترین علاج آن
تزویج بود و زنی که آبستن نشود عقر گویند و اگر بدشواری آبستن شود عسر الحبل گویند و این اگر بسبب برودت
و رطوبت رحم باشد علاج آن بعد از فنضج تنقیه از مسهل ها و حب ایارج و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات
گرم بخورد و زعفران و سنبل الطیب شب یمانی عود ساذج هندی انزروت یا بسپایه مرجانی و زردی بیضه سرشته
فرزجه کند و آنچه معمول استاد بود جوز بوا گازج … بریان پوست انار از هر یک یکمثقال کوفته بیخته بآب …
شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند و بهترین شکل جماع آنست که مرد بالای زن باشد
و زن بر پشت خوابیده لیکن باید که پیش از جماع از مالیدن پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج تا …
آن مشغول شود پس هرگاه بیت چشمان زن متغیر شود و دم دراز دراز کشد و … آن وقت دخول کند و انزال
گردد و باید که بعد از جماع اندکی زن بهمان هیئت باز و رانهای خود را بهم فشارد و علامت منی که مولد باشد آنست
که سفید و لزج و براق باشد و مگس آن نشیند و بوی آن مانند طلع یا … باشد و علامت حبل آنست که بعد
از جماع منی از رحم خارج نشود و در میان ناف و فرج درد دریافت کند و زن از جماع نفرت با شهوت چنین منقطع گردد
و از علامت تجربه اطبا آنست که سیر بردارد و اگر بوی و طعم سیر از دهن بو نیابد دلیل آبستن و زنی که بسیار آبستن شود
رنگ رو نیک بود و پستان راست بزرگ و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ نهد و ادویه که معین حبل است
از آنجمله … دلیل هست باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخوردن زن و تخم انجدان نیز … مجرب است
و بر داشتن جمیع پنیرمایه خصوصا پنیرمایه خرگوش بعد از طهر معین بر حمل هست و همچنین فرزجه از مشک سنبل و …
روغن بلسان و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر بسبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد
استفراغ کند و اگر … بود و ریاضت کند و … مشغول با جوارش کمونی آمیخته بخورد …

و جماع بر هیئت رکع نمایند و اگر بسبب قصر آلت باشد باید که پاره از عطریات بطرف زنهار خارج فرج بمالند سود مند بود
و ملح و خراطین بکوبند و با روغن بخند بر ذکر طلا کنند بعد آن که بسیار مالیده باشند قضیب بزرگ میشود و باشد که
مرد و زن بالخاصیت سبب عقر باشد و امتحان آن چنان کنند که هر دو منی را در آب اندازند پس هر که در آب ایستد
نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته بر کدو و کاهو و مانند آن بر اندازند هر گه خشک کند در آن قصور است
و گفته اند که هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بر آن بول کنند
و هفت روز بگذارند پس هر بولی که بروید از آن قصور نیست و گفته اند که قضیب بروغن آلوده جماع کردن مانع
حمل است و همچنین برداشتن فلفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین فیل با شهد و اگر سرگین فیل
خشک کنند و با شهد بخور رسانند نیز مانع حمل کند و گاهی احتیاج میشود بطرف صفات تا قلادات مسطرات و تنقیات
فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق و حفظ نسل است در این صورت باید که مازو خام و جوز و تفاح اذخر
و مشک جز بر و داسائیده با شراب آمیخته فتیله سرشته بردارند و در این صورت برای تنگی فرج مفید بود و دیگر عود و سعد و مورد
و قرنفل را نرم کوبیده در مشک و انگلی بسایند و صوف بشراب تر کنند و با آن ادویه آمیخته بردارند و اگر مسک
زعفران در شراب ریحانی جوشانیده خرقه بدان تر کرده بردارد و فرج گرم گردانند و کرده اند در انیاب عجیب است
و قطعه اسفنج را بردارند و بعد یکپاس شکلوش بالکره شود و سر سوسنی در روغن گاو بریان کنند چند آنکه بگدازد پس
روغن را بر قضیب بمالند و مجامعت کنند هر دو شائق یکدیگر شوند طلائی که مجامعت را لذت دهد خایه خر سیاه
و بیضه بز سرخ در روغن بریان کنند که بسوزد آن روغن را بر قضیب بمالند و چون سیه سایند زاج مساوی القدر تخم
یا دو نسخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد و اگر گوشت سمواخ خشک کرده سائیده و عسل آمیخته در فرج
بمالد مرد فریفته زن شود و از بیماریهای رحم علتی است که مشابهت به حبل دارد و آنرا رجا گویند و فرق میان
کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دست و پایها مانند صاحب سوء القنیه بیاسایند و کثرت جماع و
سوء الهضم و قراقر بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود
علاج بعد از نضج از مسهل چهار و حسب ایارج تنقیه کنند و معاجین گرم که سر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه مدات
مفید بود و فصد و حجامت و اسهال وقتی در حوالی از قبل از ماه چهارم و بعد از ماه هفتم ممنوع است بلکه در وقت ضرورت
اسهال از مسهل با روغن سایه و هرچه ضعف تلین معده و فرزجه جنین باشد نباید داد و جمیع ادویه و تریاق
فاروق و مبرود و یطوس حافظ جنین بود و حامل را قبض طبیعت نگذارند از ادویه مدره و مفتحه و مغرّقه احتراز
ضرور بود و از حرکات شدیده در امتلاء اقدام به تبدیه غذای تیز و تلخ و غضب و هم و فزع و اصوات هائله و بوهای تیز
نگاه دارد و قی و غثیان که با ایشان افتد وقتیکه بسیاری نباشد بند نکنند و خوردن گلقند و عسل و امثال آن بکار

اشتهای رفاسازنان حامله سفید بود و خردل مانند آن از اشیاء حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود
زایل شود و خوردن زرده تخم قدری پیش از غذا و بعد آن از برای سقوط شهوت و ضعف معده با شراب ریحانی اگر ترش
سفید بود و اندک اندک خوردن آب نیم گرم خفقان ایشان را زایل کند و معجون کمونی مانند آن برای ریاح کر
در معده و امعاء ایشان بود نافع بود و مالیدن روغن گل و آرد شک بر دو نان پخته تکمید کردن معده و شکم را در میکنند
و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش فرج را مفید بود و اگر سقنقور را در دست چپ گیرد و یا ببندد بر ران
راست بندد زن آسان بزاید و شکاع اشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یک تولد در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه در روغن چنبیلی بمالد و اگر
بیضه مرغ و بیضه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نمایند بهتر باشد و با آب گرم نطول کند و در آن نشاند و خوردن داری
برای تسهیل ولادت و دود آن مفید بود و همچنین حلتیت با جند بیدستر بسیار نافع است و از کندش و شونیز و جند بیدستر
عطسه آرد و بوقت عطسه دهن و بینی بند کند و از سم اسب و اشتر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس شود اطراف جامه
سر دگرو و تا چهار روز درد ولادت مانده باید دانست که بچه مرده است می باید که شکاع اشیع پرسیاوشان تخم
سه درم ترمس لوبیا از هر یک ده درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف نموده تناول کند و چون
بول را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کول را سائیده شیاف ساخته بحمل آرد و اعتقاد میکنند و مجرب است و چون
لته را در شیر ترقوم تر کرده بر دارند در اعتقاد قوی الاحتباس و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مرجان
و شیر جوی سفید مسادی کوفته بخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک و شحم حنظل قسط از هر یک سه درم
مرکید رم بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست آرد و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید می باید
که قابله دست در فرج ببرد و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد و این عمل خطرناک بود
و اگر درد پیش از ولادت مایل بطرف عانه و قطن شود علامت سهولت ولادت است و این است علاج مشیمه
مشیمه زنی که بچه می زاید باید که در خانه معتدل بزاید تا سه روز او را غذا ندهند و بعضی تا شش روز غذا نخورد
و ادویه را در آب جوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره بپزد و روغن زرد کنجد آمیخته
تناول نماید و اگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجواین تخم ریحان کنند و بجای آب عرق عنب الثعلب
عرق گاوزبان بنوشند و اکثر زنان مکهانه را در روغن بریان کرده و قند آب آمیخته بخورند و ترکیب ساختن آن
که اول میوه را در روغن زرد بریان کنند و بیرون آرند بعد از آن مکهانه را در روغن مذکور بریان نمایند و قند را در
آب بقدر معتدل قوام نمایند و همه را بیامیزند که خوب یکجا شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی زنجبیل
سائیده یکجا ساخته نگاه دارند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارجیل و کشمش و منقی میخورند در روز چهارم شوربا

شوربای مرغ یا بره کچری مونگ تناول بنمایند و در روز ششم نان گندم نیز شروع میکنند و بچهل روز بهمین غذا اکتفا
میکنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات متعبه پرهیز می نمایند و هر روز از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف
فرج بروغن چنبیلی بالا از زائیدن میباشد پوست املتاس شکر اشع پرسیاوشان قند سیاه کهنه و عرق گاو زبان
عرق عنب الثعلب جوشاده صاف نموده بدهند مفید بود و همچنین تخم کتان بجوشانند و در رحم رسانند و با شیر خر نیم گرم کنند و
ابدست نمایند و اگر سم شتر و خر دود کنند نیز نافع بود و سعر توشانیدن و طبیخ خیار زی خورانیدن و در رحم رسانیدن
هم مفید بود و اگر ادویه مذکوره فایده نکند قدری پوست خشخاش در آب تر کنند و بنوشانند و در این چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد آن روز بستم و بستی ام و چهلم اگر موسم گرما باشد بعد دو سه روز غسل کنان
نیز مضایقه ندارد و هرگاه طفل متولد شود تن او را از هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیر عسل بلیسانند و [illegible]
سر و حبت خرما را در آب سائیده از انگشت شهادت بر کام او میمالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات انسان
آن چیز منفعت میشود چنانچه گفته اند که اگر قدری بعد مغنی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند بر کام وی بمالند در ایام حیات
خود از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد و پس طفل را از نمک و آب غسل بمالند بعد آن با آب نیم گرم و همین حیات
و وقت غسل احتیاط کنند که آب در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند
زیرا که تا وقتیکه جنین در شکم مادر است سیر زمیکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در مشیمه می افتد و
بعد از غسل فلوس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده و بعد از هشت پاس از وقت
ولادت شیر بنوشانند و بجذبت را معمولست پیش از دادن شیر دوای ملین میدهند صفت دوائی
ملین برگ نیم بابی برنگ بادکهنه ترنجبین ہڑ کلان خورد و ویدن دانه چکاداته گلسج مویز منقی بادیان شاهتره
مغز فلوس بادام تا سه در آب جوشانیده صاف نموده میدهند و روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم
با لول مشیمه متصل میباشد و آن اول چیزی گرد سیاه رنگ جگر بسیار شد در مشیمه غشا میبود که بر جنین و روده حاوی
باشد میباید که آن روده را از انگشت سوم و انگشت شهادت گرفته از طرف شکم بطرف مشیمه آن روده را بمالند
تا بچه هرچه باشد از خلط و یا وزیرون رود و پس بریسمان نرم بافته بروغن گاو چرب ساخته متصل یک شبر و چهار
انگشت مضموم از ناف آن روده را ببندند و با آهن قطع کنند و بعد از قطع خرقه بروغن کنجد و روغن زیت تر
بر ناف نهند و لحظه بلحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز خشک شده
بافتد و خاکستر صدف بر ناف در ور سازند تا که ناف خشک گردد و روغن بدان برسانند و گاه باشد که بوقت قطع
ناف ورم حادث شود مرداسنگ مفید و کاشغری رسوت کمیله با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد
کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و ریم کند باید که مرداسنگ و سندور و غبار آسیا و شکسه جراحت و مانند آن سائیده رسانید

بپاشند و اگر از این تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول ذرور دو زلو بچسبانند بعد از آن لو و بید کوره بکار برند و اگر نتوا از ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند و قطعهٔ سرب با خریطه که از سرب یا بن زو باز هم سوق پر نموده بروی نهادن و بعصابه بستن نفع تمام دارد و از اشیای بادی احتراز و اجتناب نمایند تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند و نگرید شیر ندهند و طفل را فندق لبستن تا سه جا لازم بود که موجب غلظت اسکال اعضاست و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن گاو و بمالند و شیر مادر بهتر از همه شیرهاست و شیر اگرچه از مادر باشد از روز ولادت تا یک هفته نباید داد و در اثنا شیر خود را از دیگر شخصی بگایه و مرضعه از بیست و پنج سال کمتر نباشد و از سی و پنج سال زیاده نباشد معتدل المزاج و با اخلاق محموده و خوش صورت پستان‌ها در حجم متوسط باشد و سستی نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل در ماه نهم بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی بر آنند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل القوام سپید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه بوده متشابه الاجزا و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرضعه و در میان رضاعت مدت متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هرچه باعث فساد شیر است احتراز کند و غذای مرضعه نان گندم یا گوشت بره و تیر فاره و از بقولات کاهو و از فواکه بادام و فندق مناسب بود و هرگاه شیر غلیظ باشد بملطفات اصلاح کنند و بعد از چهار روز سکنجبین با آب نیم گرم می نموده باشد و از اسبام از ریاضت و آرام و دلون و اغذیه مولده خون غلیظ خورانیدن شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند مایل بسیلان شده توقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجرب است و سرساق لالر را با جو مقشر پزند و صاف کنند و قدری شکر اضافه کرده بنوشند فایده می نماید و آنچه شیر زیاده کنند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم خشخاش و پستان بز و پستان میش و مالیدن پستان و زیاده کردن غیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و یا عدس با سرکه و زیره با سرکه طلا کنند شیر را کم میکند و ادویه مدره مانند شوره و شیدن در سرزه و داشتن و فصد کردن در اینجا مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کنند و ضماد کردن با سرد و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت یا بسبب ضعف قوت جاذبه بود باشد غذای و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گذر نیز نافع بود و تعلیق محاجم ... زیر پستان نیز سود مند بود و اگر بسبب خلطی بود که بر وی غالب باشد اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی زیاد و رطوبت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کدورت و غلظت و حموضت شیر بود و علاج آن تنقیه ماده غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و در ریاضت معتدل و اغذیه ملطفه و شرب ...

شراب ریحانی و تناول اغذیهٔ خوشبو و رفتار و بوی خیر نفع میدهد و اگر قی شاید بالاجزا نباشد اصلاح غذا کنند و سبیل زن
با ضماد دیگر برهند و اگر کثیر الغوره باشد کاسر ریاح خورند و مدت طبیعی ارضاع دو سال است و اگر طفل از برای شیر گریه
صبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل ریزند و بهترین موسم از برای فطام یعنی جدا کردن
طفل از شیر موسم بهار است و نزدیک فطام آب بدهند و غذای شیر برنج و نان در شهد و شیر آغشته بدهند و در بند بگو بیست
کر بعد از جدا کردن از شیر غذای کچری و کنگ طعام نیم سید بدهند و در تهذیب اخلاق طفل کوشند و طفل را از اشیای تند و تیز
شدید الحرارت و شدید البرودت ندهند و مضغات نیز نباید داد و اگر ضرورت مضغات باشد آن وقت دهند که معده
از شیر خالی باشد و علاج شیر خواره بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر طعام خورد نباشد تدبیر او نیز باید کرد و در روز یکدم ضعیف
را اسهال یا قی و مانند آن عارض شود اکثر مشیر او نیز دهند و چون اثر آمدن دندانها ظاهر شود و مانع خراش چربی
ماکیان بر لثه بمالند دندان جلد می بر آید و مالیدن شهد و سکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط و مغز
و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزهای سخت باز دارند و گاه
گاه نمک و شهد بر دهان او بمالند تا از قلاع محفوظ ماند و هرگاه طفل گویا شود بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین
بر فصاحت است الطریق هشتم در بیان امراضیکه بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظ یا رطوبت داخل اعصاب
شود تمدد و نفخ و شیون نیز حادث شود آنرا ریح الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص
داشته اند بصرعی که با تب محرق باشد هرگاه واقع شود دست و پای خود می پیچد و کف از دهن می آرد و علاج آن
در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و نگذارند که اضطراب
کنند و بازوها را سخت بندند و جهت ازالهٔ تشنج روغن گل با مسکه با آب نیم گرم مخلوط کنند و بر بدن بمالند و اگر از این تدبیر
ازالهٔ مرض شد بهتر است و الا بحسب عوارض علاج کنند مثلا اگر تب شدید و تشنگی باشد سحاجات ساختها باید شود و ملین
طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام گذشت باید کرد و غذا مثل ماء الشعیر با خفیف دهند و اگر تب و تشنگی نباشد
بعد از نضج مسهل گرم و مکرر تنقیه کنند لیکن با دویه قویه مثل حب الغاریقون و تربد ندهند و کنند و جند بیدستر و صبر برابر کوفته
بیخته در آب بادیان مثل خشخاش حب ببندند و از یک حب تا سه حب بشیر مادر حل کرده بدهند نفع کند و البته جدوار با شهد
سائیده بخورانند و در انبیا بسیار مجرب است و دهن ملیحه را بسعادتین و جوارشهای گرم مدد اد و باقی کرد و صرع بزرگان گذشت
و در اینجا هم سودمند بود و مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابروی او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است
و بعضی با پشک گوسفند بهم داغ میکنند و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز سودمند بود و از آنها بلوغ
خوف شدید و عفونت شب نیز آموده غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و آمدن بر بلندی هیچ نباید پیش آمد
از اغذیهٔ غلیظه و بقولات و از غذاهای شیرین و چرب نیز احتراز واجب است و با شد که بعد بلوغ خود زایل شود

استسقا است اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تب و حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند و اگر بسبب سردی باشد
کبر سوده باید که با دروج کوفته بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را بریان کنند و چیزی که از آن تراود در بینی چکانند
و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند. عطاش الشمس یعنی بیماری حمره و ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود
از فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب زردی رنگ و گودی چشم و حلق توان یافت پس تبرید و ترطیب دماغ از
کدو و خیار و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز نماید و هرگاه گرم شود
ضماد را تبدیل نماید و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد پلیله درست را در آب بجوشانند
که نرم شود بر آورده صلایه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بندد و مکرر بعمل آرد نفع تمام دهد و همچنین ضماد آرد
آمله را با سائیده با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ بر تارک سر بگذارد و صندل را سائیده و طباشیر سوده و تخم خرفه
زرد و سوده از هر یک یک مثقال جمله بخورانند و بعد آن شیره خرفه سیاه و بهدانه و شیره تخم کاهو و عرق بادیان و عرق گاوزبان
و گلاب بر آورده و آب شیرین شربت انار شیرین داخل کرده با نمک بهدانه بالای آن ریخته بخورانند و نشاسته با ازگل
سرکه و عنب الثعلب و روغن گل نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود
و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت و آب عناب و آب شیرخشت نافع بود و در حقنه رالیست چرا که مانند آن
هر چه ذی قبض بود بخورانند و تقلیل غذا نمایند. اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر طفل
بسبب رطوبت دماغ داخل قحف بالای غشای صلب که متصل قحف است جمع آید علامت این قسم آنست که چشم باز
ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون کاسه سر ثقل و گرانی دریابد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد
که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد سر بسبب خطای قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کنند ازین سبب
دهن رگها کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد سر بلند محسوس شود
لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار گریه و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت
باشد که بانگشت فرو نشود دانسته شود که نوع وجع محسوس شود و باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست
علاج آنست که نظر کنند رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور یعنی
متوقع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد و اگر قلیل المقدار و محصور است
علاجش آنست که اول موی سر تراشند بعد از آن بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول
نمایند بعد آن ادویه گرم و خشک با زعفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرخ بالای آن بندند و اگر لیمو را دو پاره
کرده بر آتش گرم ساخته بالای آن اندکی نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل رطوبت می نماید و باشد که طبیعت خود اصلاح
آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احقر بچشم خود دیده که در خانه شخصی دختری متولد شده که جلد سر او از

زور جای بسیار مرتفع بود خونریزان او از مشاهده آن حال شورش و شغب شدند و خواستند که شق کنند احقر آنها را از حرکت
باز داشت و علاج آن به حیلاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد تا حال زنده هست و اگر از این تدبیر نافع
نشود آنگاه موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند تا سه روز شراب و روغن گل
بر آن چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده بهتر والا بمرهم و دیگر علاج کنند و در صورت ورم علاج ورم
کنند و حجامت با شرط بسیار مفید بود و تشنج اگر سبب یبوست باشد بعد از حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج
پدید آید علاج آن مرطبات کنند و این با اطفال کم واقع شود و اگر سبب قبض طبیعت و بیخوابی گریه بسیار افتد علاج
آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و به حیله که زبان او قوت رسید به تحریکات یکسانه نمودن اگر
ضرورت باشد افیون بر شیر دهنده طفل دهند و از هر چه ترسانند احتیاط کنند و اگر سبب درد و ورم که بوقت بر آمدن دندان
پیدا شود بنابر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه که در فصل نبات اسنان مذکور شد باید نمود و علاج ورم لثه نیز
بالا گذشت و اگر سبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر اطفال فربه را افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه و طفل کنند
و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکاء طفل که بسیار
بگرید و بیدار ماند و اکثر بواسطه درد گوش باشد و باشد که بسبب درد ... باشد و باشد که بسبب درد اعضا یا درد
چشم و مانند آن نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شد و اگر سبب فساد شیر در معده باشد علامت
آن قی یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت کوشند
تنقیه نمایند الفزع فی النوم طفلی که در خواب می ترسد باعث دیدن خوابهای هولناک و سبب آن آن
که در بیداری از چیزی که می ترسیده باشد بهمان صورت در خواب ظاهر میشود علاج آن به حیله خوف از دور کنند
و طفل را بدان چیز دلیر گردانند و اگر سبب امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند
و عسل بلیسانند و مصطگی و مانند آن بخوردن دهند و باشد که این حالت مقدمه جدری و حصبه نیز پیدا شود و
گاهی طفل را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید میباید که جند بید ستر بوید و با شد ریح الصبیان علاج کنند
زکام و نزله که اطفال را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد گوش نیز اکثر از
رطوبت پیدا شود و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی و مضطرب باشد و هر دم دست خود بگوش برد
و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست علاج این امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کنند چنانچه در علاج
بزرگان مفصلا مذکور هست حول زاو آنست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب
شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب اندر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه چشم مخالف دوخته
مایل باشد آویزند و اگر مرد و پلک چشم بهم چسپیده باشد که هر صبح بول گرم او چشم را بشویند نزد بعضی کبود بودن چشم از

که مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم در چشم کشند و میل به حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشد نیز مفید بود احتباس
الشیئی فی مجری الانف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از رگهای که قدری بینی را
از اندرون به بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد از آن چیزی که عطسه آید او را ببویانند و قلاع
ایشان را هرچه در قلاع بزرگان مذکور است مفید بود گل بنفشه و گل سرخ را سائیده در دهن بپاشند و در بلغمی قدری
زعفران نیز زیاده کنند و گاو زبان سوخته و آرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد و همچنین با گلاب سائیده
پاشیدن نیز نفع میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود حجامت کنند و ترنجبین بچشانند ضیر الاسنان فی النوم
اگر صبیان همچنین نسوان در خواب دندان بسایند علاج آن بعد از منضج مسهل گرم دهند و باید که تنقیه کنند
و گردن را بروغن زیت بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورند و در اکثر که صبیان عارض شود که خون
زایل میگردد و لعابی که از دهن صبیان جاری باشد اقاقیا سائیده در دهن بمالند ع لثه تکمید کردن
بروغن و موم مفید بود و ورم لثه که بوقت روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود
برآیند استرخا رطوبات یعنی سست شدن و افتادن ملاده چون شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات بمالند
و استرخای ملاده را مفید بود و ازو بسر کرده یا نشاسته با سرکه و گل ملتانی با سرکه سائیده بر لوح طلا کردن
استرخای ملاده را مفید بود و سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان
کنند و در سعال اطفال اگرچه بلغمی باشد چیزی شدید الحرارة و یبوست ندهند همچنین است علاج خرخر و عظیمه
یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید و به ورم ریه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود
زند و گوئی زیر اصلاح عارض شود علاج آن منضجات مسهلات و مشقات بلغم باید که یعنی مرضعه را از هوا
سرد محفوظ باید داشت و اغذیه بارد و غلیظ ندهد و اگر تواند ماده را بپزانید و مسهل دهد و الا اکتفا برین باید کرد
و زود ماده به مسهل شیاف مناسب دفع باید کرد صفت منضج که در این مرض بکار آید اصل السوس مقشر مکوفته
گاو زبان عقر بیستان ریشه خطمی گل بنفشه تخم خبازی عناب سپستان رب السوس شیر خشت یک شب در آب نیم گرم تر کنند
صبح جوشانند و صاف نموده قدری
نبات سفید داخل کرده بخورانند و بعد از آن ماء النخالة با ترنجبین و روغن بادام تنقیه نمایند و مسهل
سنا مکی و تخم قطونا و ازو اگر حاجت افتد دوا نمایند گل سرخ گاو زبان سپستان عدس مقشر گاو زبان
جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بخورانند و چون بقدر یک نخود خون خرگوش و زعفران گاو زبان
بخوراند و اغیاب مجرب است همچنین قدری مالیدن آن بر تارک زنا خنها مفید بود و تو تیا مس بریان
بجو و تنها یا نیم بریان یک حبه هر روز او را با آب تازه شیر زن حل نموده بقدر دانه باجره حب بسازند و وقت احتیاج یک حب
در شیر حل کرده یا در آب با شیر مادر ش بدهند مجرب است فواق یعنی هچکی اکثر بسبب هیچ باد شیر شود و زبان

چنان گمان است که برای توسیع معده رده می‌ریزند و اگر بیا باشد جوز هندی با شکر سفید بدهند و چند بید(?) ستر(?) در آب
سائیده اندکی و امن(?) سودمند بود و اگر قی شدید شود که سبب آن زیادتی نوشیدن شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت
معده نمایند و باشد که سبب اجتماع بلغم و یا انصباب صفرا در معده بود و علامات هر واحد و خروج هر واحد بود و علاج آن
مذکور شد و همچنین علاج هیضه و ضعف معده و سبب(?) شیر و خون در معده در طریق ششم مذکور شد بسکه(?) از آن باید کرد
اسهالیکه طفل را بوقت برآمدن دندان می‌افتد اکثر بواسطه آمدن دندان می‌باشد حبس آن مناسب نیست
مگر وقتیکه از افراط سفرت(?) کلی باشد و تدبیر برآمدن دندان باید کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال
از زهر مهره و طباشیر و مانند آن که در بحث عطاس گذشته حبس باید کرد و تخم ریحان(?) کوفته هموزن نبات سفید آمیخته بدهند
با آب برد(?) سودمند بود و اگر پوست خشخاش بلیله سیاه بروغن بریان نموده هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل بطفل
دهند برای حبس شکم بهتر ازین دوائی نیست و آب بارتنگ سبز که در آفتاب نهند کمی گرم کنند و طفل را در آن نشانند تا
که از دست نافع شود بعد بر دست چنین کنند و از آن آب آبدست نمایند و پارچه را بآن تر کرده بر مقعد نهند بسیار
مفید بود و طفل که غذا هم تخورد و پنیر خصوصا پنیر مایه خرگوش و یا پنیر مایه غزال یک دانگ همراه آب سرد دهند حبس نکنند و در آن
روز شیر نهند بلکه بر غذای پرهیزی دارند اعتصال(?) طبیعت گاه باشد که طفلان را بسبب غلبه رطوبت که مضعف قوت
است و یا بسبب انصباب صفرا بامعا قبض حادث شود و علاج آن اگر تب نباشد زهره گاو و بجوز در مرهم(?) بزنات(?) حل کنند و یا مسکه
و روغن زیت یا آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون شیاف کنند
و اگر تب باشد شیافی که در صداع گذشته بعمل آرند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند بعضی حین(?)
طفلان را عارض شود خود را می‌پیچد باید که روغن زیت و آب گرم و نمک و چندان(?) گاو و امداخته(?) بر شکم طلا کنند و تکمید از سبوس(?)
تازه نیم گرم نیز نفع می‌کند و پشمک گوسفند سائیده گرم کرده در رکه(?) بسته تکمید کردن نیز نافع بود و چون اعصاب
طفل را بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم می‌کنند و آنچه در علاج بزرگان گذشت بسکه(?) از آن استعمال باید کرد
تولد دیدان بعضی کرمهای که در مقعد طفل متولد می‌شوند علاج آن زراوند(?) کچور(?) کمیله با برنگ کوفته بیخته با آب ببندند(?)
و هر گاه [illegible] دو [illegible] را سائیده و در زهره گاو خشک بسته [illegible] حمول کنند که مهار [illegible] بیرون می‌آرد و با این [illegible]
بالخاصیت نفع دارد و حنا و موم [illegible] شیاف [illegible] طفل را بر روی [illegible] مقعد او را اندکی
انگشت یا چیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود بی رنگ بگیرند و اگر موم بروغن گداخته [illegible]
مقعد [illegible] خوردن کرم و [illegible] تمام خروج مقعد اکثر طفلان را مقعد بیرون می‌آید باید که اول [illegible]
[illegible] کنند و اگر مشکل باشد [illegible] از موم و روغن و شیر گاو [illegible] تا زود باز گردد و بعد آن پوست [illegible]
[illegible] سائیده [illegible] هر گاه نیم گرم شود در آن نشانند [illegible] البول [illegible]

بسیار بول رفراس کند باید که سعد و کندر خونی یا جفت بلوط و حب الآس گلنار جلنار کوفته بیخته سفوف سازند و بدهند و بنگ
و چند بید ستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از شیر دادن مرضعه سرد تر احتراز کنند و شخم و خروس زنبور لیسند و قری
با آب نیم گرم بپزند و شحد آنرا بریان نموده با عسل آمیخته بدهند نیکوترین حیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و
بول کنانند و بوقت شب آب و طعام نخورند و بعد خوردن جوز بوا سفید بود و ثانی که خیرتر آن از کنجد بریان کبوتر اند حمه
باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و با زنجبیل با شکر نیز نافع بود حصبیات اگر اطفال را تپ گر
حادث میشود و علاج آن بیشتر از علاج تپ بزرگان کنند لیکن اگر تپ موی حادث شود و تشنگی زیاده از استسقاء باشد
بعد رسته روز باید که سرهای گوش او را نشتر زنند و قدری خون بگیرند و اگر در انجا زلو بچسبانند نیز جایز است و استعمال
کافور نشاید و در تپ بلغمی سرکنجبین اسفناجی یعنی لوبیا در آن آمیخته بنوشانند تا قی رسانند ساخته گاه گاه دهند و اده باشند و در تپ صفرا
سکنجبین لیموئی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری با [illegible] گلاب بیش از نوبت برای لرزه نفع تمام
دارد و همچنین آگاه یوم نوشانیدن سود مند بود و در تپهای مزمنه تقویت معده ضرورت و طفل را اگر پرهیز از گوشت
و روغن نماید بهتر است والا هر چه بخواهد بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نیست هر چند اطبای جدری را و حصبه را
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر می کنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با امراض صبیان انسب و الیق انگاشت زیرا که
هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا و سالمترین آنست که آید بعد از تنفخ سفید براق و بلند باشد
و از مروارید و سینه و شکم بر آید و اگر نفس مریض بر جا بود و [illegible] تیل بعدا و آب بر قرار علامت نیک است و باید که
بنا بر تقدم حفظ در ربیع رگ باسلیق بزنند یا زلو نشانند و حجامت باید کرد و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت
هم بخورند و از بقولات پخته خورد و دوای سرد مقوی دل مانند صندل و عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و
دو دو یوم مانند آن احتراز نماید و هرگاه طفل را تپ کند مروارید بسیار [illegible] رده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و
سانید و در آب برگ سفیدالی [illegible] نیم گرم باشد یا [illegible] اندرون چشم کنند و در بینی و گوش دهند
بیرون حلق [illegible] و بالای سینه مالند و چون بر آمدن شروع کند آب عناب عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان نبات
حب کلان بقدر مناسب طفل دهد و [illegible] تر شدن مریض [illegible] اقتصار نباید کرد و [illegible] ضعف طفل عرق
رسید و چون جدری در بر آمدن دیر شود و در روز چهارم هم [illegible] گوشت [illegible] باید [illegible] و انجیر
بخورانند و گاهی [illegible] و شکر سرخ نیز اضافه نموده شود و اگر [illegible] نوشانند قدری زعفران
بپزند و بنوشانند نیز مفید بود و اگر [illegible] بطور [illegible] بر بدنش [illegible]
بیرون آمدن بثور و تقشیع [illegible] سریع الاثر است و [illegible] مریض باشیدن [illegible] اثر [illegible]
[illegible] گردد [illegible] باید شود و همچنین آب [illegible] نبات [illegible] مفید بود [illegible]

مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مفرح است مناسب تر است و اسهال را آخر مضرت است و ارشیا درست مباد و حب الحلب
از زهر مهره و مروارید که بار بار تنگ باید کرد و اگر خارش شود این علامت بد است باید که چون رگ و بهوج بیشتر کردن شاخهای او
مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته منجمد نماید و دوا آن بیدان ساند و نزد بعضی کمان بیهوشی تدبیر تقویت دل و
وکشیدن شاخها مضایقه ندارد و او دواج مانع بر آمدن جدری و حصبه است و چون بر آید باعث حفظ است و چنین تدبیر
اسب قدری نوشانیدن مانع برفند و آنسال است و اگر بر آید زیاده از چند دانه نمی باشد غذا وقت بر آمدن برنج
در شکر پخته و نخود و شیرین و نان شیرین و کهچری و دال موتک و عدس همراه نان گندم و عدس نیز بریان نموده بدهند و در موسم
گرم آب تازه برای نوشانیدن و در موسم سرد عرق گاؤزبان یا عرق بادیان بجای آب بدهند و اگر آبله جدری بسیار بر آید
و به جراحت و قرح انجامد و متعفن شود مقدری کافور در روغن لیمو حل کرده استعمال کنند نافع بود و خوابانیدن طفل بر برگ
گرم و یا فانوس پا چلد سبتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است و روغن کنجد بگرم البیان از آلت خشک شیشه میکنند و اگر زیر
خشک شیشه رطوبت باشد مانند مرداسنگ و سفیده ارزیز و زردچوبه و مندر و سائیده بپاشند نوعی از جدری بود که آنرا
عمقا گویند و آن دانه‌های بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمی باشد و تب و صحیح حواس و نفس برقرار میماند و
محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد بیشتر از علاج جدری کنند حمره یعنی سرخ باده که باطفال عارض شود اول
تنقیه مرضعه و تعدیل غذا نمایند و هلیله سیاه و چرایته وغیره مصفی خون دهند و برورت صندل سرخ هر یک دو ماشه بر گچ تابکشت
جا کسو چهار باشد لیمون ماشه مرداسنگ نیم ماشه زردچوبه یک ماشه حنا یک ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته
پخته در آب طلا نمایند و گولیها مثل سینه بندند و وقت صبح یک سیب همراه شیر و درش میداده باشند و اگر حاجت باشد حجامت
و علق بکار برند و اگر شود مستحق بود و مرهم سفید آبنوسی و سیاه و قرحی تا آن باشد سعفه یعنی کچ چون بیمار فرحات ند
تنقیه مرضعه کنند بفصد سر زود و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت ارسال علق و چون ضماد کیا جویه بری خشک
از زبر کیلدام نیلا تهوته نمدام کهته ششی و آم کو نیم پخته بروغن سرسف پخته با آلودسا عتی در آفتاب نشینند برای قروح سر مجرب است
و طلای که بتجربه احقر رسیده صفت آن آمله سوخته نیلا تهوته سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ
بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یک مرتبه آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود و یک شتت و
اندکی نیلا تهوته بریان کرده باریک ساخته و در حرارت ترش آمیخته کف پال کنند تا ماشه خمیر شود لیک او بعد یکپاس شسته نیز
نافع است و بباید که اول موی سر ستر شده بعد از آن دوائی مذکور بالا طریق مضمد در سموم مشروبه بلدوعه که مشهور اند آنا
انچه مشهور نباشد و یا بخیه مر بعض اطباء از آن نماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن اینست که اگر سم از جنس مشروبه است در حالتیکه
اندکی اثر محسوس شود بباید که از آب نیم گرم و روغن کنجد بگرم قی کنند بعد از آن شیر گاو و روغن گاو و بخورند و اگر از شیر و روغن تی کنند
نیز سزاوار است و منع خواب تا کید تمام نمایند پس اگر سم گرم است و این از حرارت معده و التهاب و تشنگی و خشکی دهن معلوم میشود

و نیز [illegible] لعاب اسبغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و طبیخ هندی مانند آن هر کدام که باشد
بر برف سرد کنند و بنوشند و همچنین ترشی [illegible] و مفرح بارد و آش جو بنوشانند و حرارت دل و جگر [illegible] بارده تسکین کنند و [illegible]
و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است و این از جنس اخلاط سرد [illegible] بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم شود [illegible]
نیز [illegible] یافت این عوارض به گرمی کنند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواء المسک حار و
مفرح حار و پیاز و سیر چند بار [illegible] و مانند آن باید داد و چون [illegible] یک مثقال [illegible] هندی کافی بود برای سموم [illegible] و طریق استعمال
آنست که یک مثقال از وی [illegible] ساخته در نیم پیاله آب [illegible] تا [illegible] و ده درم روغن زیت یا روغن گاو
اضافه [illegible] و دیگر [illegible] شناسند و غذا از شیر گاو پخته [illegible] سم در عضوی زیاده باشد اصلاح آن عضو [illegible]
اگر اثر [illegible] به جگر محسوس شود ادویه [illegible] بکار برند و اگر به معده شود مسهل نرم [illegible] بکار برند و علی هذا القیاس [illegible] خورد
روغن نرگس و روغن گل مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند صفت تریاق اربعه [illegible] حب الغار زراوند [illegible]
هر یکی مساوی الوزن همه را کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یک مثقال با آب گرم و اگر
[illegible] باشد [illegible] تدریجی بالاتر از جایی که گزیده باشد سخت ببندند تا مانع نفوذ سم شود و اگر ممکن باشد [illegible]
یا داغ [illegible] یا حجامت [illegible] یا زلو چسپانند و باید [illegible] زخم [illegible] بعد از آنکه [illegible] باشد [illegible]
و روغن گل کرده باشند یا محجمه [illegible] و این بهتر است و باید [illegible] ناشتا باشد [illegible] زخم [illegible]
[illegible] بریان [illegible] گرم [illegible] زخم [illegible] جذب سم [illegible]
انجیر و سرگین [illegible] ثوم و پیاز [illegible] با سرکه و عسل آمیخته [illegible]
[illegible] شیر [illegible] و چون جذب تمام [illegible]
جذب سم [illegible] بعد از آن در شیر [illegible] دو مثقال تخم [illegible]
مفید است [illegible] در جمیع [illegible] بالخاصیت نافع است [illegible] تریاق فاروق و تریاق [illegible]
و مثرودیطوس [illegible] و علامت جودت تریاق آنست که [illegible]
نیز تریاق [illegible] است [illegible] اجزای تریاق فاروق [illegible]
آن [illegible] فایده میکند قدر شربت تریاق فاروق [illegible] یک مثقال است [illegible]
[illegible] قدر شربت مثرودیطوس [illegible] زیاده از تریاق فاروق است صفت تریاق [illegible]
حب الغار [illegible] مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یک درم و خاصیت [illegible]
که چون سموم [illegible]
[illegible] علاج [illegible] معالج

علاج خاص آن قی کردن است از آب شبت و ترب و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن مثل آنکه مارمس و آن شناسند و [illegible]
باشند قی بسهولت حاصل آید و چون یکدام کوفیلون انجیر را در آب بپالایند و بنوشند ضرر نیست فیلون میکنند و قی تمام می‌آید و همچنین [illegible]
و زهر عظیم ولد و پس اگر اسکنه در آن چندبید ستر و اچلیلی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن
ادویه که گذشت مفید بود و همچنین است علاج ذبحوره و دیگر ادویه مخدره و سم دیگر سنبول کوفته است علاج خاص آن
قی کردنست با آب نیم‌گرم و شهد و شبت و نمک و بوره ارمنی و پس دی عصیر شبت با فلفل و نمک هندی و شراب صرف خوردن
حلتیت و شراب آینز نیز مفید بود و فقاع شوربای چرب و سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردنست بطبیخ شبت و
شراب عسل و بورق و اگر سحج عارض شود سفوف‌ها بر روغن گل و شیرگاو و داغ کرده بخورد و همین است علاج شنگرف و زیبق
مصعد و اهل هند و علاج زیبق مصعد آب دست خوردن پیپیکند و صحت می‌یابند و دیگر زنگار است علاج آن قی کردنست
به زرگ و جوجره و خیار و شهد پس آب برنج و آشج و شیر و روغن و دعابات خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همین علاج
نوره و زرنیخ و صابون و دیگر بلادر است یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردنست از روغن بخید و آب نیم‌گرم پس چیزهای
سرد تر مانند شیر و دوغ و آشج و بهدانه و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و اچیل دریائی نیز مفید بود و گویند فائده
آن مغز جوز است دیگر حب السلاطین یعنی جمال‌گوته است علاج خاص آن قی کردنست از شیر و روغن زرد و بعد از آن
دوغ و اشیای بارده فالصفة خوردن است و دیگر کبابه سیاه است یعنی کهی علاج خاص آن قی کردنست با آب ترنج و [illegible]
و سکنجبین بعد از آن شراب خوردن و تناول ماجین حار مانند کمونی مفید است و تریاق اربعه نیز نافع است و دیگر [illegible]
یعنی کبابه و شهابی که شکر و عین گرمی مفرط آن بپوشند که بخارات آن دفع نشده سر گران گردد علاج خاص آن قی کردنست
با آب نیم‌گرم و نمک و بعد از آن سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دوا المسک بخورد و گل مختوم نیز مفید بود صفت سکنجبین سفرجلی
آب به یک رطل قند سفید یک رطل سرکه نیم رطل بقوام آرند و دیگر شیر فاسد است علاج خاص آن قی کردنست با آب نیم‌گرم و شهد و روغن
و کنجد و نمک پس جوارش مصطگی و جوارش عود و با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق
سرد و دوار بود و علاج آن خوردن مثقالی از پنیرمایه حیوانات با سرکه کهنه خصوصا پنیرمایه خرگوش یا حجر ده پودینا یا ساموم
معروف از جمله شاهیلاء ما است و آن قوی سمی نباشد علاج گزیدن آن مثل آنکه در قواعد کلیه گذشت پس خرد
بستن و ادویه جذب ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن و حلتیت با شراب خوردن و همچنین شیر یا شیر
سیار نوشیدن و بدستور کندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه نوشیدن مفید بود و بستن زهرمهره بر موضع گزیدگی نیز نافع
و پنیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با بیخته و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجرا
و در میان شیر نشستن مفید بود و شوربای فلفل نافع است و همچنین ضماد کردن چرخ فلفل که شکم آن دو پاره کرده باشند
نافع است عقرب نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب خورد و از ضمادها کنند و عقرب بکوبد [illegible]

یا ملتیت و سیر و کبریت و زنگ بید و بدان طلا کنند و نیز گویند اگر ضفدع و موش زنده بگیرند و بدو نیم کنند و بر آن موضع نهند
مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال یا گلاب عرق گاو زبان و شربت انار بخورد و قدری بر موضع نیش عقرب نهند و ضماد
نارجیل دریائی بر گزیده عقرب رافع الم است در ساعت و بندق هندی چون در سرکه سائیده ضماد کنند مفید بود و تجربه کرده
برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی احباست زنبور علاج گزیدن آن آب خطمی و عنب الثعلب یا گل ارمنی با کافور با سرکه
ضماد کنند و گل با برگ کاسنی یا بالنگو یا ورق بخنک طلا کنند و تدبیر بر شیرباو ضماد آنان نافع بود و ضماد نارجیل دریائی دافع الم
و زهر است و همین است علاج مگس و مور و پشه و چون مگس را گزند باقی او بر موضع گزیده مالند در ساعت
ساکن کند عنکبوت علاج گزیدن آن تریاق فاروق خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و در سوت روغن گل
طلا کردن هزارپا علاج گزیدن آن از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون او را بکوبد بر گزیده او نهند مفید بود و اگر هزار
هزارپایه و یا متدان بر عضوی بچسبد و پایهای خود را در گوشت فرو برد و سوزش بسیار شود پیاز سائیده
ضماد کند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس و حنظل یا مار ابل بخورد مفید بود شیر و پلنگ و
یوزیه جراحت چنگال این حیوانات زراوند طلا کنند بعد از آن سرکه شوید پس زنگار حرک تقعر و توبال مس و
روغن گل مالد گزیدن آدمی علاج آن آرد باقلا و سرکه یا بیخ بادیان و شهد یا پیاز و شهد یا خاکستر چوب انگور و سرکه
طلا کنند و اگر متورم شود و مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همچنین است علاج گزیدن باز
و دیگر گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه آن موضع سرکه بمالند و گل و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و با پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبند
و با عسل طلا کنند گزیدن سگ دیوانه علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب بگریزد و چشم او سرخ بود
و افتادگی گوش و برآمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه رود و هر که رسد حمله کند و سگان از او بگریزند
و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود و بعد از هفت سال نیز
گفته اند و چون آب بیند می ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده طعام و آب او بخورد او را همین حالت پیدا
میشود و اگر پاره نان را از زخم خون سگ دیوانه آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر نخورد علامت گزیدن سگ
دیوانه است و همچنین اخروت بکوبند و یکشب بر زخم بندند و پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتئم شدن ندهند و خردل بر آن بندند و ادویه ضماد کنند
و نمک و سیر و تیز کرده و آب چغندر و بول انسان و خاکستر تاک با سرکه و شراب کهنه طلا نمایند و جذب سم میکنند پس مرهم کافوری
زنگار بندند و این تدبیر را باید که تا چهل روز بگذرد و اگر امتلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از فصد
مکرر باید نمود و مار بیچین باید داد و تقویت اعضاء رئیسه از واجبات است و بد فقره و غیبت مانند حب الملوک یا سیکی
حب و چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورد و شیر و شربت کهنه نوشند و آب برف با تنباکو از جمع دخول دکن

چشم ابوان سر و بسیار پنیر نماید و گاه گاه از طعام و شیر پیاز باید که و حیله نماید که آب خورد الا بیم هلاک است و
[illegible] نارون آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن اجتناب نمیکند و بستور طرفی که جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز
از بیم نیابد و آب نیل از مجربات است و شراب ممزوج با آب نیم گرم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن
بسیار مفید بود و پنیر مایه خرگوش نیز نافع است و اگر آب نا رسیده یکدام و نوشادر دو دام با یکجا سائیده در نیم پاو
آب بجنبانند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و بکرات تجربت
شخصی معتبر رسیده و اگر نباتات مع بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته بلع نماید فایده میکند و سی کرنبات مشهور است
بقدر یک تولد در آب سائیده دهند موجب نجات است و منطیا نا و شونیز در این باب عجیب است و حکیم کاسفانقه که بهتر از پیاز
در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریق آنست که نیم من پیاز را آب گرفته و نیم شبانه روز بیاشامند و همین سیر بینی
و روغن بنفشه که در مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کنند و بخورند دهند سود دارد
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ دیوانه و روسوی دیوانه
و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک است در آب پودینه سبز سایند
بر موضع زخم ضماد کنند همین روز بهتر شود گزیدن راسو علاج آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و یا گرسنه انجیر خام
ناید و شراب خورد و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند درساعت شود طریق دهم در بیان اشیای که مسافر را
همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض دایمی باشد یا مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه
خود ادویه موافق مرض نگاهدارد و همچنین ادویه گرم را در موسم سرما و ادویه سرد را در موسم گرما باید که هر فصلی از فصول
که پیدا میکند امراض مناسب خود را و اگر در اثنای راه بمرض از امراض مبتلا شود باید که بمعالجه آن مشغول
[illegible] ادویه امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقوی دل و دماغ و جگر
اند و والمسک [illegible] و مفرح بارد و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشتن اولی و انسب است و نگاه داشتن [illegible]
[illegible] مرغابی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن که حشرات را طعمه کند نهایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ
مار کوهی و تریاک گاو کوهی و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید [illegible] خاکه [illegible] و طین مختوم و
[illegible] و امثال آن ضروریاست و در منع گزیدن هوام دارنده اشیای مذکوره و خصوصا آن برای مداوای
سموم [illegible] و قایم مقام تریاق فاروق است و داشتن پیاز عنصل با خود حافظ از اذیت جمیع حشرات است و ادویه که
منع هوام و طرد حشرات میکنند نیز با خود داشتن لازم است مجربین گفته اند که از تبخیر چوب انگور و [illegible] و پودینه و [illegible]
[illegible] و شاخ و سم حیوانات هوام میگریزد و از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم [illegible]
سوی انسان و پاشیدن آب نوشادر در منزل [illegible] باعث هلاک است و از دود کردن عقرب و [illegible]

وتخم خربزه بیخ و پیه بر عقرب گزیده آسیاتیت دفع زهر نیز همین خاصیت دارد چون آب ترب بر گزاف عقرب بساید
بمیرد و اگر ترب پاره بر سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید چون روغن تخم ترنج کسی بر تن کند او را عقرب نیش نمیکند و
بمیرد و گزیده شود کنند شوره بیگر برند رقیق و دوم در تدبیر سیاهفران و رتیلا مشتمل است بر دو فصل فصل اول در علاج
مخصوص ماهیان است تدبیر سیاهفران دریا و رعد او دیگر احوال مانند تدبیر سیاهفران تر باشد و بحیرة ماهیان مخصوص ماهی
این است که گاه باشد بعضی مردمان را ابتدای ایام بوقت نشستن در کشتی دوار و غثیان و قی حادث میشود
هرگاه قی عارض شود بند نکند تا اخلاط خام بیرون آید پس قرار کند لیمو و انار و مانند آن که معده قوی کند بیاید
و اگر اول مقویات معده تناول نموده بکشتی سوار شود اولی و انسب است و وقتیکه خورده شود تخم کرفس منع میکند غثیان
را و همچنین افسنتین و [illegible] خورده و سرکه تخته اگر بخور نهند را نیز مفید بود و بخارات را از دماغ باز میدارد خصوصا اگر
پودینه نیز با میباید باشد و همچنین شربت سماق نیز بغایت نافع است و مالیدن مفید علاج [illegible] سوراخ بینی مفید بود و
تره رود و طباشیر و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن هرگاه که بسرکه سائیده بر فم معده ضماد کنند بهالوقت
باز دارد و از اکثر ثقات مسموع شده که مکیدن لیموی ترش بری دوار و غثیان را هنگام نشستن بکشتی مانع
میشود و قایبیه بلغم مینماید و همچنین تمر هندی و خصوصا افشرده آن و ریواس نیز نفع تمام دارد و تناول جمیع حموضات مقوی
معده و ریواس نافع اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری
یاقوت تر [illegible] نیز رفع [illegible] حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید بود به تجربه الا است که [illegible]
تا از جوف او آب بیرون آید پس [illegible] شانند و [illegible] خورده [illegible] ریزند و بعد از افاقت حریره
نخود و شیر تیار نمود بدهند زورق دوم [illegible] در تدبیر آنهای که مخصوص دریا اند و علاج آنها ماهی سرده شده
در مکان نمناک گذشته باشد علاج آن قی کردن است با آب شبت و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد
معاجین گرم مانند کمونی سودا رود مثل مختوم تحت نیاید شد و زراوند و [illegible] سفید بود و هر اره سنگ آبی را
عدس بعد از هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و دارچینی و حنظیانی رومی نیز یکمثقال و
مایه خرگوش نیم مثقال ارنب بحری سم قاتل است علاج آن شیر بز و شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خیارزه
خیار و سرطان نهری لوان خوردن و اگر خار پشت بریان کرده خورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض غاریقون سیاه
غاریقون تیز ارب السوس برابر بکوبند و بقدر دو درم با قند آب بخورد ضفدع بحری [illegible] بود و گویند بر جلد و بر روی
و اگر بخوابد رسید نفع میبرد و مضرت رساند علاجش تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و نشاسته
انجیر و آبکامه ضماد کنند مار دریایی علاج آن بعد از تدبیر کلی نیز [illegible] ضماد آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد
و ضفدع بحری که گذشت اینجا هم مفید است و نوعی دیگر در دریا میباشد که از گزیدن آن و در درخت پیدا میشود و

وسرما گیرد و قدر رشو و بمیرد علاجش مانند زهرهای سموم است و تبر گرم طلا کردن و روغن عاقرقرحا مالیدن
و فلفل سیاه با شراب خوردن گزیدن دم دریایی علاج آن بعد از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری با سگ آبی
و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه و در آن مالیده خیسانند
و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی در روغن گاو نهند و پیه تمساح درین باب قوی است خصوصاً گزیده تمساح را
و همچنین گوشت تمساح تریاق گزیدن آنست و کسانیکه مدارست سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا برای گزیدن
سگ آبی نیست بلکه هر چیز که بگزد و آن گذاشته میشود و فاسد میگردد پس بهتر آنست که موضع گزیده او را هر روز
از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده او بول میکنند و آشیان زنبور کوبیده بر آن
موضع نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد
در هر سال موضع گزیده او بهمان وقت شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه که انسان چربی تمساح
بر بدن خود بمالد پس مادامیکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید مقاله مشتمل بر دو ساحل

ساحل اول در ذکر قدر شربت فادزهرها که درین کتاب مذکور اند قدر شربت شاخ گاو کوهی قدری زیاده از
مثقال است و قدر شربت تریاک گاو کوهی از برای گزیدن افعی یک مثقال است و فادزهر و از برای گزیدن عقرب
و هوام دیگر سوای مار ضعیف العمل است و قدر شربت آن تا سه قیراط است و قدر شربت خاک صوفی حمیده
و خاک و اغیان و طین مختوم یک مثقال است و قدر شربت نارجیل دریائی یک قیراط است و تا قی کند مکرر باید داد
و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و قدر شربت جدوار یعنی نربسی تا چهار دانگ و قدر شربت فادزهر سنگ
یعنی زهر مهره از سه نخود تا دو دانگ و قدر شربت فادزهر حیوانی از یک قیراط تا دوازده قیراط بایکه بر روی سنگ
همراه گلاب یا عرق کیوره یا عرق بید مشک سائیده بدهند و قدر شربت حنظل تا و فلفل سیاه یک مثقال و قدر شربت
حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و قدر شربت شبت یعنی سویه تا هفت درم و از تخم آن تا سه درم و قدر شربت
ترب از تخم آن یکدرم و از آب آن تا شش درم و از جرم آن تا بیست درم و قدر شربت نمک هندی تا یک و نیم درم
و قدر شربت جند بیدستر تا یکدانگ و آهسته سیدن آن بعد یک زیتون خورده باشد رافع سمیت افیون است
و قدر شربت دارچینی از دو درم تا پنج درم و قدر شربت مغز جوز یعنی مغز گردکان تا ده مثقال است و قدر شربت
بوره ارمنی از یکدرم تا دو درم و قدر شربت افسنتین از یک مثقال تا دو مثقال و قدر مطبوخش از پنج درم تا ده درم
و قدر شربت جرجیر یعنی تره تیزک پنج درم و قدر شربت بزرک یعنی السی سه درم و قدر شربت تخم خبازی پنج درم و از
آب آن تا پنجاه درم و قدر شربت آب خطمی نیز پنجاه درم و قدر شربت کنجد پنج درم و قدر شربت تودری یعنی بوده
دگنه تا یکدرم است و قدر شربت کبریت یعنی گندک از دو دانگ تا یک مثقال و قدر شربت تمر هندی از هفت

مثقال تا سی مثقال و قدر شربت شونیز یعنی کلونجی تا دو درم است و قدر شربت زراوند طویل از دو درم تا
دو مثقال و قدر شربت پوست بیخ کبر تا سه درم و قدر مطبوخات تا هفت مثقال و قدر شربت ترمس یعنی باقلای
مصری بادریه از سه درم تا پنج درم و سفرواد تا هفت مثقال و قدر شربت نیل دو درم است و قدر شربت
سرطان نهری سوخته سه مثقال و از خام پخته آن پنج مثقال و قدر خوراک زرده بیضه مرغ از پنج عدد تا پانزده
و قدر شربت پنیرمایه خرگوش و دیگر پنیرمایه تا نیم مثقال و قدر شربت عسل تا پانزده مثقال و قدر شربت سیر گلو از
نیم رطل تا یک رطل است و قدر شربت شیر خر و شیر بز از ده اوقیه تا نیم رطل است و قدر شربت آب خیار تا یک رطل
است و قدر شربت سرکه تا هفت مثقال و قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف برای طبیب است و شراب کهنه
آنرا گویند که از یکسال دو سال برو گذشته باشد و چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد باید که اول کم از
قدر شربت استعمال کند ساحل دوم در ذکر اسامی اوزان متعارفه اوقیه بضم همزه و تشدید یای تحتانی هفت و
نیم مثقال است برنج چهار خردل تا نک چهار و نیم ماشه توله دوازده ماشه جو چهار برنج دانق بکسر نون و فتح
آن سه رتی لنگ چهار طسوج است درهم بفارسی درم است سه و نیم ماشه دام چهار ده ماشه دام پخته بست
و یک ماشه رطل هرگاه رطل مطلق آید آن رطل بغدادی است که نود مثقال است و در شهر شاهجهان آباد نیم سیر را
وارند و سیر اکبر شاهی که بالفعل مروجست هشتاد دو دام است سرخ که بهندی رتی گویند هشت برنج
است سیر شاهی عبارت از دام پخته بود سیر اکبری سی دام پخته سیر شاهجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری
چهل و چهار دام پخته سیر فرخ سیری چهل و هشت دام پخته شعیر چهار برنج است طسوج دو جو یا
است قیراط دو طسوج است ماشه هشت سرخ است مثقال چهار و نیم ماشه من دو رطل است

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حکیم علی الاطلاق و نعت پاک سرور آفاق بر مشتاقان کشته جات و طالبان این [illegible] مخفی مباد
که درین روزها که طبیب ازل بیاب غم والم بر بیضه مرغ خوشی تا بذکی [illegible] فراخی روزگار از سوزن رحمت صناد قدرت
ساخته و زردی تفکر را یکطرف نموده سپیدی تهنیت نگار رشته و سیاه شادمانی و گرگ خورمی در طاوس جهان
هموزن کوفته در بیضه مرغ خوشی انداخته و دهن آن با رد مژده و سپیدی بیضه فرح و تقند مبارکی در جوف بشارت
بند کرده در حقیقت ته با رحیمنشا طه مکمل کرده بر آتش آتش رنگان این آتش خانه خلیل گذاشته یعنی در نور
[illegible] سعید فرد معالقه مه رویان زهره جبین گشته نموده بود بخاطر خیر گستر جناب محمد حسین خان مهتمم
مطبع اعلی چنان گذشت که اکثر طالبان این فن را در عدم دستیابی نسخه جات معتبره و مجربه از سوده محنت

می افتاد با وجود محنت و مشقت هم نسخه معتبره میسر نمیشود نظر باین چند نسخه کشته که تجربه شخص محقق بی رسیده و سیماب
الوقت دانسته بتحریر رش پرداخت امید از شایقان عالی حسب طالبان و الالتجا آنست که بر غلطی این حقیر
نگرفته باصلاح کوشند و گر اصلاح نتوانند خموش شده بود و کلمه خیر این ناچیز را یاد فرمایند والله الموفق والمعین
ترکیب کشتن سیماب بیارد بیضه مرغ و اندک سوراخ کرده زردی را دور کند و سپیدی نگاه دارد بعده سیماب
آن که برابر گرفته کچلی کرده در بیضه مذکور اندازند و دهن او بآرد دست و سپیدی بیضه و قند و چونه بند سازد و
هفت ته گل کرده در تحت آتش بکشته میشود ترکیب دیگر بیضه مرغ سوراخ کرده سپیدی او برآرد و بوزن
سپیدی بیضه سیماب بر آن اندازد و از موم و قند و چونه و سپیدی بیضه و آرد ماش دهن بیضه را بند سازد بعد بالا
او گل حکمت کرده بمدت چهل روز در آفتاب بدارد بعده در شیشه روغن تلخ بجوشاند تا که جمله روغن بسوزد باز آنرا
در زمین دفن کند و بالای او جو بریزد تا که جو سبز شود برآورده بشکنند و از آن برگیرد برنگ زرد خواهد برآمد بجا
کرد اندک بعمل آرد نیم حبه خوردن فرماید انشاء الله تعالی نافع آید ترکیب کشتن زرنیخ بیارد زرنیخ در شیره آکهه و
دهاتوره دو پاس کهرل سازد و یک دیگ آورده خاکستر نماید و یک پاس چونه در آن دیگ زده بالای او زرنیخ
نهد خاکستر و چونه بالا انداخته دهن دیگ مهر سازد و آتش چهار پاس بدهد چون سرد گردد برآرد کشته شود ترکیب کشتن
پولاد بیارد پولاد در سفال کرده بر دیگدان نهد و آتش کند و سیده نوشادر اندک اندک انداخته باشند تا که
جمله نوشادر در خورد فرود آورده و شیره بهنگره و گهیکوار و دهتوره و آب ترپهله و شیره پوست بیخ ببول بیخ انار د
انگهبهکسنی سه سه مرتبه داده نگاه دارد کشته گردد ترکیب کشتن سکاهن بیارد سکاهن کهنه گرم کرده در بول
گاو بست و یکمرتبه سرد کند باز گرم و آب ترپهله بست و یکبار سرد نماید و آتش کند کشته گردد همراه روغن گاو و
شهد سوا ز چهار درم بخوراند باد خام و یرقان و خفقان و کرم شکم را نیز نافع آید ترکیب کشتن ابهرک بیارد اگر
خواهد زود کشته گردد اول در آب بهنگره ابهرک را مالیده برگ آکهه نهد ته بته در دیگ کرده گل حکمت کرده در
آتش دهد کشته گردد ترکیب کشتن شنگرف بیارد شنگرف را گرم کرده هفت بار در شیره آکهه سرد کند نصفی از شنگرف
منسل آن کرده بدارد و شنگرف در سفال کرده بر دیگدان نهاده آتش اندک اندک منسل مذکور انداخته باشد و بچوب
پلاس خلیسانیده باشد تا که منسل تمام در خورد فرو آورده بسایید و بنجیه خام ماند بطریق بالا باز بکند کشته گردد
ترکیب کشتن جست بیارد جست را پتر کرده در شربت ترپهله سه روز تر کند بعده در پوست درخت ترمان نهد گل
چکوب کرده ته بته و پوست در خریطه پُر کرده آتش در زند کشته گردد اگر خام مانده باشد باز در سفال نموده
بر دیگدان نهد و آتش کند و منسل و مرچ همراه کرده انداخته باشد کشته گردد ترکیب کشتن مس بیارد اول مس را صاف
بکار برد طریق صاف نمودن مس اینست که پتر کرده گرم ساخته سه مرتبه در بول گاو سرد کند باز سه مرتبه در شیره لیمو

ست مرتبه بروغن پشت دست مرتبه در نمک سانبهر پرورده در یمه ... کرده بعد دیگری و توشادر و نمک [illegible]
در تولہ و سنبل ... سانبهر ... بعد آن کهرل ... بر پتہ ... بالائی گل حکمت ... [illegible]
نبیدہ گرم شود در آب شیره ... سازد همچنین هفت مرتبه کنند و هر بار آب ... سانبهر ... [illegible]
پس گوگرد ... سکوره ... چند ... سکوره دیگر بالائی نهاده ... گل حکمت [illegible]
در تحت آتش ... کشته گردد ترکیب ... اول پس ... کرده ... خام ... گرده ... [illegible]
... ترتیب نهاده ... در تحت آتش ... کشته گردد ... سانبهر ... [illegible]
... سانبهر ... ترتیب ... ساخته در تحت آتش ... [illegible]
ترکیب کشتن قلعی بیارد برگ ... شیر ... قلعی ... بعده ... [illegible]
... قلعی ... برگ ... آتش ... قلعی کشته گردد ... [illegible]
کشته گردد ترکیب کشتن گوگرد بیارد ... در تحت ... کهرل ... [illegible]
بست ... پاس کهرل کرده ... روغن ... برگ تنبول ... [illegible]
... روغن ... سیماب ... بعده ... [illegible]
یک ... روغن ... ترکیب کشتن الماس بیارد ... [illegible]
... الماس ... در تحت آتش ... ترکیب کشتن سنکهیه بیارد
شاخ ... سنکهیه ... شاخ ... گل حکمت کرده در تحت آتش ... [illegible]
... تمام ... ترکیب کشتن مروارید بیارد ... [illegible]
... سکوره ... نهاده ... سکوره ... آتش ... [illegible]
کشته گردد ترکیب کشتن ... بیارد ... توله ... [illegible]
... توله ... شیر ... کهرل کرده ... شیر ... [illegible]
... شیر ... کهرل کرده ... سکوره نهاده گل حکمت ... در تحت آتش ... ترکیب
کشتن ... بیارد ... شیر ... [illegible]
... سکوره ... در تحت آتش ... کشته گردد ... [illegible]
... تاریخ ... [illegible]

...	...	...
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] ... کتاب ... مطبع ... [illegible]